



دقایقی با قرآن

فرصتی برای مطالعه

سوره‌های حمد، یوسف، لقمان و حجرات

بر اساس تفسیر نور

تابستان ۹۹

سیمای سوره حمد

سوره‌ی حمد که نام دیگرش «فاتحة الكتاب» است، هفت آیه دارد^(۱) و تنها سوره‌ای است که بر هر مسلمانی واجب است روزانه ده بار آن را در نمازهای شبانه روزی بخواند و در صورت ترک عمدی نماز او باطل است. ﴿لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ﴾^(۲)

بنا به روایت جابر بن عبد الله انصاری از رسول اکرم ﷺ این سوره بهترین سوره‌های قرآن است. و به نقل ابن عباس؛ سوره‌ی حمد اساس قرآن است. در حدیث نیز آمده است: اگر هفتاد مرتبه این سوره را بر مرده خواندید و زنده شد، تعجب نکنید.^(۳) از نامگذاری این سوره به «فاتحة الكتاب» توسط پیامبر اکرم ﷺ^(۴) معلوم می‌شود که تمام آیات قرآن در زمان رسول خدا ﷺ جمع آوری شده و به صورت کتاب در آمده است و به امر ایشان این سوره در آغاز و شروع کتاب (قرآن) قرار گرفته است.

همچنین در حدیث ثقلین می‌خوانیم که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنْتَ تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ

۱. عدد هفت، عدد آسمان‌ها، ایام هفته، طواف، سعی بین صفا و مروه و پرتاب سنگ به شیطان

نیز می‌باشد. ۲. مستدرک، ج ۴، ح ۴۳۶۵. ۳. بحار، ج ۹۲، ص ۲۵۷.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷.

کتاب الله و عترتی»^(۱) من دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم، کتاب خدا و خاندانم. از این حدیث نیز معلوم می‌شود که آیات الهی در زمان پیامبر ﷺ به صورت «کتاب الله» جمع آوری شده و به همین نام در میان مسلمانان معروف و مشهور بوده است. آیات سوره‌ی مبارکه فاتحه، اشاراتی در باره‌ی خداوند و صفات او، مسأله معاد، شناخت و درخواست رهروی در راه حق و قبول حاکمیت و ربوبیت خداوند دارد. همچنین به ادامه‌ی راه اولیای خدا، ابراز علاقه واز گمراهان و غضب‌شدگان اعلام بیزاری و انزجار شده است.

سوره‌ی حمد - همانند خود قرآن - مایه‌ی شفاست، هم شفای دردهای جسمانی و هم شفای بیماری‌های روحی.^(۲)

۱. بحار، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲. علامه امینی رحمته الله علیه در تفسیر فاتحه الکتاب، روایات زیادی را در این زمینه نقل نموده است.

درسهای تربیتی سوره‌ی حمد

- قبل از تفسیر سوره حمد سیمایی از درسهای این سوره را ترسیم نموده و در صفحات بعد به شرح آن می‌پردازیم؛
- ۱- انسان در تلاوت سوره‌ی حمد با ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ از غیر خدا قطع امید می‌کند.
 - ۲- با ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ احساس می‌کند که مربوب و مملوک است و خودخواهی و غرور را کنار می‌گذارد.
 - ۳- با کلمه ﴿عَالَمِينَ﴾ میان خود و تمام هستی ارتباط برقرار می‌کند.
 - ۴- با ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ خود را در سایه لطف او می‌داند.
 - ۵- با ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ غفلتش از آینده زدوده می‌شود.
 - ۶- با گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ریا و شهرت طلبی را زایل می‌کند.
 - ۷- با ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از ابرقدرت‌ها نمی‌هراسد.
 - ۸- از ﴿إِنْعَمْتَ﴾ می‌فهمد که نعمت‌ها به دست اوست.
 - ۹- با ﴿أَهْدِنَا﴾ رهپاری در راه حق و طریق مستقیم را درخواست می‌کند.
 - ۱۰- در ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ همبستگی خود را با پیروان حق اعلام می‌کند.
 - ۱۱- با ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿لَا الضَّالِّينَ﴾ بیزاری و برائت از باطل و اهل باطل را ابراز می‌دارد.

﴿ ۱ ﴾ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

نکته‌ها:

□ در میان اقوام و ملل مختلف، رسم است که کارهای مهم و با ارزش را به نام بزرگی از بزرگان خویش که مورد احترام و علاقه‌ی آنهاست، شروع می‌کنند تا آن کار میمون و مبارک گردد و به انجام رسد. البته آنان بر اساس اعتقادات صحیح یا فاسد خویش عمل می‌کنند. گاهی به نام بت‌ها و طاغوت‌ها و گاهی با نام خدا و به دست اولیای خدا، کار را شروع می‌کنند. چنانکه در جنگ خندق، اولین کلنگ را رسول خدا ﷺ بر زمین زد.^(۱)

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ سر آغاز کتاب الهی است. ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ نه تنها در ابتدای قرآن، بلکه در آغاز تمام کتاب‌های آسمانی بوده است. در سر لوحه‌ی کار و عمل همه‌ی انبیا ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ قرار داشت. وقتی کشتی حضرت نوح در میان امواج طوفان به راه افتاد، نوح علیه السلام به یاران خود گفت: سوار شوید که ﴿بِسْمِ اللَّهِ مجراها و مرساها﴾^(۲) یعنی حرکت و توقف این کشتی با نام خداست. حضرت سلیمان علیه السلام نیز وقتی ملکه سبا را به ایمان فراخواند، دعوتنامه خود را با جمله‌ی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^(۳) آغاز نمود.

□ حضرت علی علیه السلام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ»، مایه برکت کارها و ترک آن موجب نافرجامی است. همچنین آن حضرت به شخصی که جمله‌ی «بِسْمِ اللَّهِ» را می‌نوشت، فرمود: «جَوَدَها» آنرا نیکو بنویس.^(۴)

□ بر زبان آوردن ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ در شروع هر کاری سفارش شده است؛ در خوردن و خوابیدن

۳. نمل، ۳۰.

۲. هود، ۴۱.

۱. بحار، ج ۲۰ ص ۲۱۸.

۴. کنز العمال، ح ۲۹۵۵۸.

ونوشتن، سوارشدن بر مرکب ومسافرت وبسیاری کارهای دیگر. حتی اگر حیوانی بدون نام خدا ذبح شود، مصرف گوشت آن حرام است و این رمز آن است که خوراک انسان‌های هدفدار و موحد نیز باید جهت الهی داشته باشد.

در حدیث می‌خوانیم: «بسم الله» را فراموش نکن، حتی در نوشتن یک بیت شعر. و روایاتی در پاداش کسی که اولین بار «بسم الله» را به کودک یاد بدهد، وارد شده است.^(۱)

سؤال: چرا در شروع هر کاری «بسم الله» سفارش شده است؟

پاسخ: «بسم الله» آرم و نشانه‌ی مسلمانی است و باید همه کارهای او رنگ الهی داشته باشد. همان گونه که محصولات و کالاهای ساخت یک کارخانه، آرم و علامت آن کارخانه را دارد؛ خواه به صورت جزئی باشد یا کلی. مثلاً یک کارخانه چینی سازی، علامت خود را روی تمام ظروف می‌زند، خواه ظرف‌های بزرگ باشد یا ظرف‌های کوچک. یا اینکه پرچم هر کشوری هم بر فراز ادارات و مدارس و پادگان‌های آن کشور است و هم بر فراز کشتی‌های آن کشور در دریاها، و هم بر روی میز اداری کارمندان.

سؤال: آیا «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای مستقل است؟

پاسخ: به اعتقاد اهل بیت رسول الله ﷺ که صد سال سابقه بر سایر رهبران فقهی مذاهب دارند و در راه خدا به شهادت رسیده و در قرآن نیز عصمت و پاکی آنها به صراحت بیان شده است، آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای مستقل و جزء قرآن است. فخر رازی در تفسیر خویش شانزده دلیل آورده که «بسم الله» جزء سوره است. آلوسی نیز همین اعتقاد را دارد. در مسند احمد نیز «بسم الله» جزء سوره شمرده شده است.^(۲) برخی از افراد که بسم الله را جزء سوره ندانسته و یا در نماز آن را ترک کرده‌اند، مورد اعتراض واقع شده‌اند. در مستدرک حاکم آمده است: روزی معاویه در نماز «بسم الله» نگفت، مردم به او اعتراض کردند که «أَسْرَقْتَ أَمْ نَيْسَتْ»، آیه را دزدیدی یا فراموش کردی؟!^(۳)

امامان معصوم ﷺ اصرار داشتند که در نماز، بسم الله را بلند بگویند. امام باقر ﷺ در مورد

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۳.

۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷۷ و ج ۴، ص ۸۵.

۳. مستدرک، ج ۳، ص ۲۳۳.

کسانی که «بسم الله» را در نماز نمی خواندند و یا جزء سوره نمی شمردند، می فرمود: «سرقوا اکرم آیه»^(۱) بهترین آیه قرآن را به سرقت بردند. در سنن بیهقی در ضمن حدیثی آمده است: چرا بعضی «بسم الله» را جزء سوره قرار نداده اند!^(۲)

شهید مطهری رحمه الله در تفسیر سوره حمد، ابن عباس، عاصم، کسائی، ابن عمر، ابن زبیر، عطاء، ابن طاووس، فخررازی و سیوطی را از جمله کسانی معرفی می کند که بسم الله را جزء سوره می دانستند.

در تفسیر قرطبی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «بسم الله» تاج سوره هاست. تنها در آغاز سوره براءت (سوره توبه) «بسم الله» نیامده و این به فرموده حضرت علی علیه السلام به خاطر آن است که «بسم الله» کلمه امان و رحمت است، واعلام براءت از کفار و مشرکان، با اظهار محبت و رحمت سازگار نیست.^(۳)

سیمای «بسم الله»

۱. «بسم الله» نشانگر رنگ و صبغهی الهی و بیانگر جهت گیری توحیدی ماست.^(۴)
۲. «بسم الله» رمز توحید است و ذکر نام دیگران به جای آن رمز کفر، و قرین کردن نام خدا بانام دیگران، نشانهی شرک. نه در کنار نام خدا، نام دیگری را ببریم و نه به جای نام او.^(۵)
۳. «بسم الله» رمز بقا و دوام است. زیرا هرچه رنگ خدایی نداشته باشد، فانی است.^(۶)
۴. «بسم الله» رمز عشق به خدا و توکل به اوست. به کسی که رحمان و رحیم است عشق می ورزیم و کارمان را با توکل به او آغاز می کنیم، که بردن نام او سبب جلب رحمت است.
۵. «بسم الله» رمز خروج از تکبر و اظهار عجز به درگاه الهی است.
۶. «بسم الله» گام اوّل در مسیر بندگی و عبودیت است.

۱. بحار، ج ۸۵، ص ۲۰. ۲. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۵۰.

۳. تفسیر مجمع البیان و فخررازی.

۴. امام رضا علیه السلام می فرماید: بسم الله یعنی نشان بندگی خدا را بر خود می نهم. تفسیر نورالتقلین.

۵. نه فقط ذات او، بلکه نام او نیز از هر شریکی منزّه است؛ «سُبْحَ اسم رَبِّكَ الاعلیٰ» حتّی شروع

کردن کار به نام خدا و محمد صلی الله علیه و آله ممنوع است. اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۸۲.

۶. «کلّ شیء هالک الا وجهه» قصص، ۸۸.



۷. ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ مایه فرار شیطان است. کسی که خدا را همراه داشت، شیطان در او مؤثر نمی‌افتد.
۸. ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ عامل قداست یافتن کارها و بیمه کردن آنهاست.
۹. ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ ذکر خداست، یعنی خدایا! من تو را فراموش نکرده‌ام.
۱۰. ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ بیانگر انگیزه ماست، یعنی خدایا هدفم تو هستی نه مردم، نه طاغوت‌ها و نه جلوه‌ها و نه هوس‌ها.
۱۱. امام رضا علیه السلام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ» به اسم اعظم الهی، از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک‌تر است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در آغاز سوره، رمز آن است که مطالب سوره، از مبدأ حَقّ و مظهر رحمت نازل شده است.
- ۲- ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ در آغاز کتاب آسمانی، یعنی هدایت تنها با استعانت از او محقق می‌شود.^(۲)
- ۳- ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ کلامی که سخن خداوند با مردم و سخن مردم با خدا، با آن شروع می‌شود.
- ۴- رحمت الهی همچون ذات او ابدی و همیشگی است. ﴿اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾
- ۵- بیان رحمت الهی در قالب‌های گوناگون، نشانه‌ی اصرار بر رحمت است. (هم قالب «رحمن»، هم قالب «رحیم») ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾
- ۶- شاید آوردن کلمه رحمان و رحیم در آغاز کتاب، نشانه این باشد که قرآن جلوه‌ای از رحمت الهی است، همان گونه که اصل آفرینش و بعثت جلوه

۱. تفسیر راهنما.

۲. شاید معنای اینکه می‌گویند: تمام قرآن در سوره حمد، و تمام سوره حمد در بسم‌الله، و تمام بسم‌الله در حرف (باء) خلاصه می‌شود، این باشد که آفرینش هستی و هدایت آن، همه با استمداد از اوست. چنانکه رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با نام او آغاز گردید. «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»

لطف و رحمت اوست. ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

﴿۲﴾ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

نکته‌ها:

□ «رَبِّ» به کسی گفته می‌شود که هم مالک و صاحب چیزی است و هم در رشد و پرورش آن نقش دارد.

خداوند هم صاحب حقیقی عالم است و هم مدبّر و پروردگار آن. پس همه هستی حرکت تکاملی دارد و در مسیری که خداوند معین کرده، هدایت می‌شود.

□ علاوه بر سوره حمد، چهار سوره‌ی انعام، کهف، سبأ و فاطر نیز با جمله ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ﴾ آغاز گردیده، ولی فقط در سوره حمد بعد از آن «رَبِّ الْعَالَمِينَ» آمده است.

□ مفهوم حمد، ترکیبی از مفهوم مدح و شکر است. انسان در برابر جمال و کمال و زیبایی، زبان به ستایش و در برابر نعمت و خدمت و احسان دیگران، زبان به تشکر می‌گشاید. خداوند متعال به خاطر کمال و جمالش، شایسته‌ی ستایش و به خاطر احسان‌ها و نعمت‌هایش، لایق شکرگزاری است.

□ ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ﴾، بهترین نوع تشکر از خداوند است. هر کس در هر جا، با هر زبانی، هرگونه ستایشی از هر کمال و زیبایی دارد، در حقیقت سرچشمه‌ی آن را ستایش می‌کند. البته حمد خداوند منافاتی با سپاسگزاری از مخلوق ندارد، به شرط آنکه به امر خداوند و در خط و مسیر او باشد.

□ خداوند، پروردگار همه‌ی آفریده‌هاست. ﴿وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۱) آنچه در آسمان‌ها و زمین و میان آنهاست، پروردگارشان اوست. «رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا»^(۲) حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «من الجهادات والحيوانات»: او پروردگار جاندار و بی‌جان است. ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ هم آفرینش از اوست و هم اداره‌ی آن، و او مربی و



پرورش دهنده‌ی همه است.^(۱)

□ مراد از ﴿عَالَمِینَ﴾ یا فقط انسان‌ها هستند، مانند آیه ۷۰ سوره حجر که قوم لوط به حضرت لوط گفتند: ﴿أَوَ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِینَ﴾ آیا ما تو را از ملاقات با مردم نهی نکردیم؟ و یا مراد همه‌ی عوالم هستی است. «عَالَمٌ» به معنای مخلوقات و «عَالَمِینَ» به معنای تمام مخلوقات نیز استعمال شده است. از این آیه فهمیده می‌شود که تمام هستی یک پروردگار دارد و آنچه در جاهلیت و در میان بعضی از ملّت‌ها اعتقاد داشتند که برای هر نوع از پدیده‌ها خدایی است و آن را مدبّر و ربّ التّوع آن می‌پنداشتند، باطل است.

پیام‌ها:

- ۱- همه ستایش‌ها برای اوست. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾^(۲)
- ۲- خداوند در تربیت و رشد هستی اجباری ندارد. زیرا حمد برای کارهای غیر اجباری است. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾
- ۳- همه هستی زیباست و تدبیر همه هستی نیکوست. زیرا حمد برای زیبایی و نیکویی است. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾
- ۴- دلیل ستایش ما، پروردگاری اوست. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ﴾
- ۵- رابطه‌ی خداوند با مخلوقات، رابطه‌ی دائمی و تنگاتنگ است. ﴿رَبِّ الْعَالَمِینَ﴾ (نقاش و بنا هنر خود را عرضه می‌کند و می‌رود، ولی مربّی باید هر لحظه نظارت داشته باشد).
- ۶- همه‌ی هستی، تحت تربیت خداوند یکتاست. ﴿رَبِّ الْعَالَمِینَ﴾
- ۷- امکان رشد و تربیت، در همه‌ی موجودات وجود دارد. ﴿رَبِّ الْعَالَمِینَ﴾
- ۸- خداوند هم انسان‌ها را با راهنمایی انبیا تربیت می‌کند، (تربیت تشریعی) و هم جمادات و نباتات و حیوانات را رشد و پرورش می‌دهد. (تربیت تکوینی)

۱. تفسیر نورالثقلین.

۲. الف و لام در «الحمد» به معنای تمام حمد و جنس ستایش است.

﴿ربّ العالمین﴾

۹- مؤمنان در آغاز کتاب (قرآن) با نیایش به درگاه خداوند متعال، ﴿الحمد لله ربّ العالمین﴾ می‌گویند و در پایان کار در بهشت نیز، همان شعار را می‌دهند که ﴿آخر دعوانهم أن الحمد لله ربّ العالمین﴾^(۱)

﴿۳﴾ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

(خدایی که) بخشنده و مهربان است.

نکته‌ها:

□ خداوند رحمت را بر خود واجب کرده است، ﴿کتب ربکم علی نفسه الرّحمة﴾^(۲) و رحمت او بر همه چیز سایه گسترده است. ﴿و رحمتی وسعت کلّ شیء﴾^(۳)
همچنین پیامبر و کتاب او مایه رحمتند، ﴿رحمة للعالمین﴾^(۴) آفرینش و پرورش او براساس رحمت است و اگر عقوبت نیز می‌دهد از روی لطف است.
بخشیدن گناهان و قبول توبه‌ی بندگان و عیب‌پوشی از آنان و دادن فرصت برای جبران اشتباهات، همه مظاهر رحمت و مهربانی اوست.

پیام‌ها:

- ۱- تدبیر و تربیت الهی، همراه محبت و رحمت است. (در کنار کلمه «ربّ»، کلمه «رحمن» آمده است.) ﴿ربّ العالمین الرحمن الرحیم﴾
- ۲- همچنان که تعلیم نیازمند رحم و مهربانی است، ﴿الرحمن علّم القرآن﴾^(۵) تربیت و تزکیه نیز باید بر اساس رحم و مهربانی باشد. ﴿ربّ العالمین الرحمن الرحیم﴾
- ۳- رحمانیت خداوند، دلیل بر ستایش اوست. ﴿الحمد لله... الرحمن الرحیم﴾

۳. اعراف، ۱۵۶.

۲. انعام، ۵۴.

۱. یونس، ۱۰.

۵. الرحمن، ۲-۱.

۴. انبیاء، ۱۰۷.

﴿ ۴ ﴾ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ

(خدایی که) مالک روز جزاست.

نکته‌ها:

□ مالکیت خداوند، حقیقی است و شامل احاطه و سلطنت است، ولی مالکیت‌های اعتباری، از سلطه‌ی مالک خارج می‌شود و تحت سلطه‌ی واقعی او نیست. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾
 □ با آنکه خداوند مالک حقیقی همه چیز در همه وقت است، ولی مالکیت او در روز قیامت و معاد جلوه‌ی دیگری دارد؛

* در آن روز تمام واسطه‌ها و اسباب نسبت به کفار قطع می‌شوند. ﴿تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^(۱)
 * نسبت‌ها و خویشاوندی‌ها نسبت به کفار از بین می‌رود. ﴿فَلَا انْصَابَ بَيْنَهُمْ﴾^(۲)
 * برای کفار مال و ثروت و فرزندان، سودی ندارند. ﴿لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾^(۳)
 * بستگان و نزدیکان نیز فایده‌ای نمی‌رسانند. ﴿لَنْ تَنْفَعَكُم اَرْحَامُكُمْ﴾^(۴)
 * نه زبان کفار، اجازه عذر تراشی دارد و نه فکر آنها، فرصت تدبیر. تنها راه چاره لطف خداوند است که صاحب اختیار آن روز است.

□ لفظ «دین» در معانی گوناگون به کار رفته است:

الف: مجموعه‌ی قوانین آسمانی. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^(۵)
 ب: عمل و اطاعت. ﴿لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾^(۶)

ج: حساب و جزا. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

□ «یوم الدِّین» در قرآن به معنای روز قیامت است که روز کیفر و پاداش می‌باشد. ﴿يَسْتَلُونَ

إِيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ﴾^(۷) می‌پرسند روز قیامت چه وقت است؟

قرآن در مقام معرفی این روز، می‌فرماید: ﴿ثُمَّ مَا ادْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ . يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ شَيْئاً و الامر يومئذ لله﴾^(۸) (ای پیامبر!) نمی‌دانی روز دین چه روزی است؟ روزی که هیچ کس

۳. شعراء، ۸۸.

۲. مؤمنون، ۱۰۱.

۱. بقره، ۱۶۶.

۶. زمر، ۳.

۵. آل عمران، ۱۹.

۴. ممتحنه، ۳.

۸. انفطار، ۱۸ - ۱۹.

۷. ذاریات، ۱۲.

برای کسی کارایی ندارد و آن روز تنها حکم و فرمان با خداست.

□ ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ نوعی انذار و هشدار است، ولی با قرار گرفتن در کنار آیة هی ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ معلوم می‌شود که بشارت و انذار باید در کنار هم باشند. نظیر آیة شریفه دیگر که می‌فرماید: ﴿نَبِئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾^(۱) به بندگانم خبر ده که من بسیار مهربان و آمرزنده‌ام، ولی عذاب و مجازات من نیز دردناک است. همچنین در آیة دیگر خود را چنین معزفی می‌کند: ﴿قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ﴾^(۲) خداوند پذیرنده‌ی توبه مردمان و عقوبت کننده‌ی شدید گناهکاران است.

□ در اولین سوره‌ی قرآن، مالکیّت خداوند عنوان شده است، ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ و در آخرین سوره، مِلْکیّت او. ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾

پیام‌ها:

۱- خداوند متعال، از جهات مختلف قابل عبادت است و ما باید حمد و سپاس او را به جا آوریم. به خاطر کمال ذات و صفات او که ﴿اللَّهُ﴾ است، به خاطر احسان و تربیت او که ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است و به خاطر امید و انتظار رحم و لطف او که ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است و به خاطر قدرت و هیبت او که ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ است.

۲- قیامت، پرتوی از ربوبیّت اوست. ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ... مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾

۳- قیامت، جلوه‌ای از رحمت خداوند است. ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾

﴿۵﴾ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

(خدایا) تنها ترا می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم.

نکته‌ها:

- انسان باید به حکم عقل، بندگی خداوند را بپذیرد. ما انسان‌ها عاشق کمال هستیم و نیازمند رشد و تربیت، و خداوند نیز جامع تمام کمالات و ربّ همه‌ی هستی است. اگر به مهر و محبتّ نیازمندیم او رحمان و رحیم است و اگر از آینده دور نگرانیم، او صاحب اختیار و مالک آن روز است. پس چرا به سوی دیگران برویم؟! عقل حکم می‌کند که تنها باید او را پرستید و از او کمک خواست. نه بنده هوی و هوس خود بود و نه بنده زر و زور دیگران.
- در نماز، گویا شخص نمازگزار به نمایندگی از تمام خداپرستان می‌گوید: خدایا! نه فقط من که همه‌ی ما بنده توایم، و نه تنها من که همه‌ی ما محتاج و نیازمند لطف توایم.
- خدایا! من کسی جز تو را ندارم ﴿اِيَّاكَ﴾ ولی تو غیر مرا فراوان داری و همه هستی عبد و بنده‌ی تو هستند. ﴿اِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا اَتَى الرَّحْمَنَ عَبْدًا﴾^(۱) در آسمان‌ها و زمین هیچ چیزی نیست مگر این که بنده و فرمان بردار خداوند رحمان هستند.
- جمله ﴿نَعْبُدُ﴾ هم اشاره به این دارد که نماز به جماعت خوانده شود و هم بیانگر این است که مسلمانان همگی برادر و در یک خط هستند.
- مراحل پرواز معنوی، عبارت است از: ثناء، ارتباط و سپس دعا. بنابراین اوّل سوره‌ی حمد ثنائست، آیه‌ی ﴿اِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ارتباط و آیات بعد، دعا می‌باشد.
- گفتگو با محبوب واقعی شیرین است، شاید به خاطر همین کلمه ﴿اِيَّاكَ﴾ تکرار شد.

پیام‌ها:

- ۱- ابتدا باید بندگی خدا کرد، آنگاه از او حاجت خواست. ﴿نَعْبُدُ، نَسْتَعِينُ﴾
- ۲- بندگی، تنها در برابر خداوند رواست نه دیگران. ﴿اِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾
- ۳- گر چه عبادت از ماست، ولی در عبادت کردن نیز نیازمند کمک او هستیم.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^(۱)

۴- ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ یعنی نه جبر است و نه تفویض. چون می‌گوییم: «نَعْبُدُ» پس دارای اختیار هستیم و نه مجبور. و چون می‌گوییم: «نَسْتَعِينُ» پس نیاز به او داریم و امور به ما تفویض نشده است.

۵- شناخت خداوند و صفات او، مقدمه دست‌یابی به توحید و یکتاپرستی است.

﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾

۶- از آداب دعا و پرستش این است که انسان خود را مطرح نکند و خود را در

حضور خداوند احساس کند. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ...﴾

۷- توجه به معاد، یکی از انگیزه‌های عبادت است. ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾

﴿۶﴾ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ

(خداوند!) ما را به راه راست هدایت فرما.

نکته‌ها:

□ در قرآن مجید دو نوع هدایت مطرح شده است:

الف: هدایت تکوینی، نظیر هدایت زنبور عسل که چگونه از شهد گلها بمکد و چگونه کندو

بسازد. و یا هدایت و راهنمایی پرندگان در مهاجرت‌های زمستانی و تابستانی. آنجا که قرآن

می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا آتِنَا ذُلَّ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَعْبُدَكَ فِيهَا بِطَاعَتِكَ عَسَىٰ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ لِنَشْكُرَكَ﴾^(۲) بیانگر این نوع از هدایت است.

ب: هدایت تشریعی که همان فرستادن انبیای الهی و کتب آسمانی برای هدایت بشر است.

□ کلمه‌ی «صراط»^(۳) بیش از چهل مرتبه در قرآن آمده است. انتخاب راه و خط فکری

صحیح، نشانه‌ی شخصیت انسان است.

۱. «و ما کنّا لنهتدی لولا ان هدانا الله» اگر هدایت الهی نبود ما هدایت نمی‌یافتیم. اعراف، ۴۳.

۲. طه، ۵۰.

۳. «صراط» در قیامت نام پلی است بر روی دوزخ که همه‌ی مردم باید از روی آن عبور کنند.

□ راههای غیر الهی متعددی در برابر انسان قرار دارد که او باید یکی را انتخاب کند:

* راه خواسته‌ها و توقعات‌های خود.

* راه انتظارات و هوس‌های مردم.

* راه وسوسه‌های شیطان.

* راه طاغوت‌ها.

* راه نیاکان و پیشینیان.

* راه خدا و اولیای خدا.

انسان مؤمن، راه خداوند و اولیای او را انتخاب می‌کند که بر دیگر راهها امتیازاتی دارد:

الف: راه الهی ثابت است، بر خلاف راه‌های طاغوت‌ها و هوس‌های مردم و هوس‌های شخصی که هر روز تغییر می‌کنند.

ب: یک راه بیشتر نیست، در حالی که راه‌های دیگر متعدّد و پراکنده‌اند.

ج: در پیمودن آن، انسان به مسیر و مقصد مطمئن است.

د: در پیمودن آن، شکست و باخت وجود ندارد.

□ راه مستقیم، راه خداست. ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۱)

* راه مستقیم، راه انبیاست. ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۲)

* راه مستقیم، راه بندگی خداست. ﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^(۳)

* راه مستقیم، توکل و تکیه بر خداست. ﴿مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۴)

* راه مستقیم، یکتاپرستی و تنها یاری خواستن از اوست.^(۵)

* راه مستقیم، کتاب خداوند است.^(۶)

* راه مستقیم، راه فطرت سالم است.^(۷)

۱. هود، ۵۶. ۲. یس، ۳ - ۴. ۳. یس، ۶۱.

۴. آل عمران، ۱۰۱.

۵. بنا بر اینکه الف و لام در «الصراط» اشاره به همان راه یکتاپرستی در آیه قبل باشد.

۶. بنابر روایتی در تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۵۸.

۷. بنابر روایتی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۶.

□ انسان، هم در انتخاب راه مستقیم و هم در تداوم آن باید از خدا کمک بگیرد. مانند لامپی که روشنی خود را هر لحظه از نیروگاه می‌گیرد. ﴿اهدنا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

□ در راه مستقیم بودن، تنها خواسته‌ای است که هر مسلمان، در هر نماز از خداوند طلب می‌کند، حتی رسول الله ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام از خداوند ثابت ماندن در راه مستقیم را می‌خواهند.

□ انسان باید همواره، در هر نوع از کارهای خویش، اعم از انتخاب شغل، دوست، رشته‌ی تحصیلی و همسر، راه مستقیم را از خداوند بخواهد. زیرا چه بسا در عقاید، صحیح فکر کند، ولی در عمل دچار لغزش شود و یا بالعکس. پس هر لحظه، خواستن راه مستقیم از خدا، ضروری است.

□ راه مستقیم مراتب و مراحل دارد. حتی کسانی که در راه حق هستند، مانند اولیای خداوند، لازم است برای ماندن در راه و زیادشدن نور هدایت، دعا کنند. ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادْهُمْ هُدًى﴾^(۱)

□ راه مستقیم، همان راه میانه و وسط است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اليمين و الشمال مضلّة و الطريق الوسطی هی الجادة»^(۲) انحراف به چپ و راست گمراهی و راه وسط، جاده‌ی هدایت است.

□ راه مستقیم یعنی میانه‌روی و اعتدال و احتراز از هر نوع افراط و تفریط، چه در عقیده و چه در عمل. یکی در عقاید از راه خارج می‌شود و دیگری در عمل و اخلاق. یکی همه کارها را به خدا نسبت می‌دهد، گویا انسان هیچ نقشی در سرنوشت خویش ندارد. و دیگری خود را همه کاره و فعال مایشاء دانسته و دست خدا را بسته می‌داند. یکی رهبران آسمانی را همچون مردمان عادی و گاهی ساحر و مجنون معرفی می‌کند و دیگری آن بزرگواران را در حدّ خدا می‌پندارد. یکی زیارت امامان معصوم و شهدا را بدعت می‌داند و دیگری حتی به

۱. کسی که می‌گوید «الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم...» مراحل از هدایت را پشت سر گذارده است، بنابراین درخواست او، هدایت به مرحله بالاتری است.

۲. بحار، ج ۸۷، ص ۳.

درخت و دیوار، متوسل شده و ریسمان می‌بندد. یکی اقتصاد را زیر بنا می‌داند و دیگری، دنیا و امورات آن را نادیده می‌انگارد.

در عمل نیز یکی غیرت نابجا دارد و دیگری همسرش را بی حجاب به کوچه و بازار می‌فرستد. یکی بخل می‌ورزد و دیگری بی حساب سخاوت به خرج می‌دهد. یکی از خلق جدا می‌شود و دیگری حق را فدای خلق می‌کند.

اینگونه رفتار و کردارها، انحراف از مسیر مستقیم هدایت است. خداوند دین پا برجا و استوار خود را، راه مستقیم معرفتی می‌کند.^(۱) در روایات آمده است که امامان معصوم علیهم السلام می‌فرمودند: راه مستقیم، ما هستیم.^(۲) یعنی نمونه‌ی عینی و عملی راه مستقیم و اسوه و الگو برای قدم برداشتن در راه، رهبران آسمانی هستند. آنها در دستورات خود درباره‌ی تمام مسائل زندگی از قبیل کار، تفریح، تحصیل، تغذیه، انفاق، انتقاد، قهر، صلح و علاقه به فرزند و ... ، نظر داده و ما را به اعتدال و میانه‌روی سفارش کرده‌اند.^(۳) جالب آنکه ابلیس در همین صراط مستقیم به کمین می‌نشیند.^(۴)

□ در قرآن و روایات، نمونه‌های زیادی آمده که در آنها به جنبه‌ی اعتدال، تأکید و از افراط و تفریط نهی شده است. به موارد ذیل توجه کنید:

- * «كلوا و اشربوا و لاتسرفوا»^(۵) بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.
- * «لا تجعل يدك مغلولةً الى عنقك و لاتبسٹها كل البسٹ»^(۶) در انفاق، نه دست برگردن قفل کن - دست بسته باش - و نه چنان گشاده دستی کن که خود محتاج شوی.
- * «الذين اذا أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواماً»^(۷) مومنان، به هنگام انفاق نه اهل اسرافند و نه اهل بخل، بلکه میانه‌رو هستند.
- * «لا تجهر بصلاتك و لاتخافت بها و ابتغ بين ذلك سبيلاً»^(۸) نماز را نه بلند بخوان و نه آهسته،

۱. «قل اننى هداى ربى الى صراط مستقيم» انعام، ۱۶۱. ۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۱ ص ۲۰.
 ۳. در این باره می‌توان به کتاب اصول کافی، باب الاقتصاد فی العبادات مراجعه نمود.
 ۴. شیطان به خدا گفت: «لاقدن لهم صراطك المستقيم» اعراف، ۱۶.
 ۵. اعراف، ۳۱. ۶. اسراء، ۲۹. ۷. فرقان، ۶۷.
 ۸. اسراء، ۱۱۰.

بلکه با صدای معتدل بخوان.

* نسبت به والدین احسان کن؛ ﴿و بالوالدین احساناً﴾^(۱) اما اگر تو را از راه خدا بازداشتند، اطاعت از آنها لازم نیست. ﴿ان جاهدك على ان تترك بي... فلا تطعها﴾^(۲)

* پیامبر هم رسالت عمومی دارد؛ ﴿و كان رسولاً نبياً﴾^(۳) و هم خانواده خویش را دعوت می‌کند. ﴿و كان يأمر أهله بالصلاة﴾^(۴)

* اسلام هم نماز را سفارش می‌کند که ارتباط با خالق است؛ ﴿اقیموا الصلاة﴾ و هم زکات را توصیه می‌کند که ارتباط با مردم است. ﴿اتوا الزكاة﴾^(۵)

* نه محبت‌ها شما را از گواهی حق منحرف سازد؛ ﴿شهداء لله و لو على انفسكم﴾^(۶) و نه دشمنی‌ها شما را از عدالت دور کند. ﴿و لا یجبرمتکم شئتان قوم﴾^(۷)

* مؤمنان هم دافعه دارند؛ ﴿أشداء على الکفار﴾ و هم جاذبه دارند. ﴿رحماء بینهم﴾^(۸)

* هم ایمان و باور قلبی لازم است؛ ﴿امنوا﴾ و هم عمل صالح. ﴿عملوا الصالحات﴾^(۹)

* هم اشک و دعا و درخواست پیروزی از خدا لازم است؛ ﴿ربنا افرغ علينا صبراً﴾^(۱۰) و هم صبوری و پایداری در سختی‌ها. ﴿عشرون صابرون یغلبوا مأتین﴾^(۱۱) شب عاشورا امام حسین علیه السلام هم مناجات می‌کرد و هم شمشیر تیز می‌کرد.

* روز عرفه و شب عید قربان، زائر خانه‌ی خدا دعا می‌خواند و روز عید باید در قربانگاه با خون آشنا شود.

* اسلام مالکیت را می‌پذیرد، «الناس مسلطون علی اموالهم»^(۱۲) ولی اجازه ضرر زدن به دیگری را نمی‌دهد و آن را محدود می‌سازد. «لا ضرر و لا ضرار»^(۱۳)

آری، اسلام دین یک بعدی نیست که تنها به جنبه‌ای توجه کند و جوانب دیگر را فراموش کند، بلکه در هر کاری اعتدال و میانه‌روی و راه مستقیم را سفارش می‌کند.

- | | | |
|---------------------|---------------|----------------------|
| ۱. بقره، ۸۳ | ۲. لقمان، ۱۵ | ۳. مریم، ۵۱ |
| ۴. مریم، ۱۵ | ۵. بقره، ۴۳ | ۶. نساء، ۱۳۵ |
| ۷. مائده، ۸ | ۸. فتح، ۹ | ۹. بقره، ۲۵ |
| ۱۰. بقره، ۲۵۰ | ۱۱. انفال، ۶۵ | ۱۲. بقره، ج ۲، ص ۲۷۲ |
| ۱۳. کافی، ج ۵، ص ۲۸ | | |

پیام‌ها:

- ۱- همه‌ی هستی، در مسیری که خداوند اراده کرده در حرکتند. خدایا! ما را نیز در راهی که خود دوست داری قرار بده. ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾
- ۲- درخواست هدایت به راه مستقیم، مهم‌ترین خواسته‌ی یکتاپرستان است. ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ... اهدنا الصراط المستقیم﴾
- ۳- برای دست‌یابی به راه مستقیم، باید دعا نمود. ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾
- ۴- ابتدا ستایش، آنگاه استمداد و دعا. ﴿الحمد لله... اهدنا﴾
- ۵- بهترین نمونه استعانت از خدا، درخواست راه مستقیم است. ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهدنا اهدنا الصَّراطِ الْمُسْتَقِيمِ﴾

﴿۷﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

(خداوندا! ما را به) راه کسانی که آنها را مشمول نعمت خود ساختی،
(هدایت کن) نه غضب شدگان و نه گمراهان!

نکته‌ها:

- این آیه راه مستقیم را، راه کسانی معرفی می‌کند که مورد نعمت الهی واقع شده‌اند و عبارتند از: انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین.^(۱) توجه به راه این بزرگواران و آرزوی پیمودن آن و تلقین این آرزو به خود، ما را از خطر کجروی و قرار گرفتن در خطوط انحرافی باز می‌دارد. بعد از این درخواست، از خداوند تقاضا دارد که او را در مسیر غضب‌شدگان و گمراهان قرار ندهد. زیرا بنی‌اسرائیل نیز به گفته قرآن، مورد نعمت قرار گرفتند، ولی در اثر ناسپاسی و لجاجت گرفتار غضب شدند.
- قرآن، مردم را به سه دسته تقسیم می‌نماید: کسانی که مورد نعمت هدایت قرار گرفته

۱. ﴿مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾، کسانی که خدا و رسول را پیروی کنند، آنان با کسانی هستند که خدا آنها را نعمت داده است، از پیامبران، راستگویان، شهدا و صالحان. نساء، ۶۹ و آیه ۵۹ سوره مریم.

و ثابت قدم ماندند، غضب شدگان و گمراهان.

- مراد از نعمت در «انعمت علیهم»، نعمت هدایت است. زیرا در آیه‌ی قبل سخن از هدایت بود. علاوه بر آنکه نعمت‌های مادی را کفّار و منحرفین و دیگران نیز دارند.
- هدایت شدگان نیز مورد خطرند و باید دائماً از خدا بخواهیم که مسیر ما، به غضب و گمراهی کشیده نشود.

مغضوبین در قرآن

در قرآن، افرادی همانند فرعون و قارون و ابولهب و امت‌هایی همچون قوم عاد، ثمود و بنی‌اسرائیل، به عنوان غضب‌شدگان معرفی شده‌اند.^(۱)

بنی‌اسرائیل که داستان زندگی و تمدن آنها در قرآن بیان شده است، زمانی بر مردم روزگار خویش برتری داشتند؛ «فَضَّلْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^(۲) لکن بعد از این فضیلت و برتری، به خاطر رفتار خودشان، دچار قهر و غضب خداوند شدند. «وَبَاؤُوا بِغَضَبِ اللَّهِ»^(۳) این تغییر سرنوشت، به علت تغییر در رفتار و کردار آنان بوده است؛ دانشمندان یهود، دستورات و قوانین آسمانی تورات را تحریف کردند، «يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ»^(۴) و تجار و ثروتمندان آنان نیز به ربا و حرام‌خواری و رفاه‌طلبی روی آوردند، «اخْذَهُمُ الرَّبُّ»^(۵) و عامه مردم نیز در برابر دعوت به جهاد و مبارزه، از روی تن‌پروری و ترس، از رفتن به جبهه نبرد و ورود به سرزمین

۱. در آیات متعددی از قرآن ویژگی‌های گمراهان و غضب‌شدگان و مصادیق آنها بیان شده است که برای نمونه به موارد ذیل اشاره می‌شود:

- * منافقان و مشرکان و بدگمانان به خداوند. نساء، ۱۱۶ و فتح، ۶.
- * کافران به آیات الهی و قاتلان انبیاء الهی. بقره، ۶۱.
- * اهل کتاب که در برابر دعوت به حق سرکشی کرده‌اند. آل عمران، ۱۱۰ - ۱۱۲.
- * فراریان از جهاد. انفال، ۱۶.
- * پذیرندگان و جایگزین کنندگان کفر با ایمان. بقره، ۱۰۸ و نحل، ۱۰۶.
- * پذیرندگان ولایت دشمنان خدا و دوستداران رابطه‌ی با دشمنان خدا. ممتحنه، ۱.
- ۲. بقره، ۴۷. ۳. بقره، ۶۱. ۴. نساء، ۴۶.
- ۵. نساء، ۱۶۱.

مقدس، سر باز زدند. «فاذهب انت و ربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون»^(۱) به خاطر این انحرافات، خدا آنان را از اوج عزّت و فضیلت، به نهایت ذلّت و سرافکندگی مبتلا ساخت. ما در هر نماز، از خداوند می‌خواهیم که مانند غضب‌شدگان نباشیم. یعنی نه اهل تحریف آیات و نه اهل ربا و نه اهل فرار از جهاد در راه حق، و همچنین از گمراهان نباشیم، آنان که حق را رها کرده و به سراغ باطل می‌روند و در دین و باور خود غلو و افراط کرده و یا از هوی و هوس خود و یا دیگران پیروی می‌کنند.^(۲)

□ انسان در این سوره، عشق و علاقه و تولّی خود را به انبیا و شهدا و صالحان و راه آنان، اظهار و ابراز داشته و از مغضوبان و گمراهان تاریخ نیز برائت و دوری می‌جوید و این مصداق تولّی و تبرّی است.

ضالّین در قرآن

□ «ضالّت» که حدود دویست مرتبه این واژه با مشتقاتش در قرآن آمده است. گاهی در مورد تحریر بکار می‌رود، «و وَجَدَكَ ضَالًّا»^(۳) و گاهی به معنای ضایع شدن است، «أَضَلَّ أَعْمَالَهُ»^(۴) ولی اکثراً به معنای گمراهی و همراه با تعبیرات گوناگونی نظیر: «ضلال مبین»، «ضلال بعید»، «ضلال کبیر» به چشم می‌خورد.

□ در قرآن افرادی به عنوان گمراه معرفی شده‌اند، از جمله: کسانی که ایمان خود را به کفر تبدیل کردند،^(۵) مشرکان،^(۶) کفار،^(۷) عصیان‌گران،^(۸) مسلمانانی که کفار را سرپرست و

۱. مائده، ۲۴.

۲. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلِ وَأَضَلُّوا مِنْ قَبْلِ وَأَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» بگو: ای اهل کتاب! در دینتان به ناحق غلو نکنید و به دنبال خواهش‌های گمراهان پیش از خود نروید، که آنان افراد زیادی را گمراه کرده و از راه راست گمراه شده‌اند.

مائده، ۷۷. ۳. ضحی، ۷. ۴. محمد، ۱.

۵. «مَنْ يَتَّبِدِلْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» بقره، ۱۰۸.

۶. «وَمَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» نساء، ۱۱۶.

۷. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ... فَقَدْ ضَلَّ» نساء، ۱۳۶.

۸. «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ» احزاب، ۳۶.

دوست خود گرفتند،^(۱) کسانی که مردم را از راه خدا باز می‌دارند، کسانی که به خدا یا رسول خدا توهین می‌کنند، آنان که حق را کتمان می‌کنند و کسانی که از رحمت خدا مأیوسند.

□ در قرآن نام برخی به عنوان گمراه کننده آمده است، از قبیل: ابلیس، فرعون، سامری، دوست بد، رؤسا و نیاکان منحرف.

□ گمراهان خود بستر وزمینه‌ی انحراف را فراهم و گمراه کنندگان از این بسترها و شرایط آماده، استفاده می‌کنند. بسترهای انحراف در قرآن عبارتند از: ۱. هوسها،^(۲) ۲. بت‌ها،^(۳) ۳. گناهان^(۴)، ۴. پذیرش ولایت باطل،^(۵) ۵. جهل و نادانی.^(۶)

پیام‌ها:

- ۱- انسان در تربیت، نیازمند الگو می‌باشد. انبیا، شهدا، صدیقین و صالحان، نمونه‌های زیبای انسانیت‌اند. ﴿صراط الذین انعمت علیهم﴾
- ۲- آنچه از خداوند به انسان می‌رسد، نعمت است. قهر و غضب را خود به وجود می‌آوریم.^(۷) ﴿انعمت، المغضوب علیهم﴾
- ۳- ابراز تنفر از مغضوبان و گمراهان، جامعه اسلامی را در برابر پذیرش حکومت آنان، مقاوم و پایدار می‌کند. ﴿غیر المغضوب علیهم ولا الضالّین﴾^(۸)

۱. ﴿لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء... و من یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل﴾ ممتحنه، ۱.
۲. ﴿اتَّخَذَ اِلَهَ هَؤُلَاءِ وَاَصْلَهُ اِلَهِ﴾ جائیه، ۲۳.
۳. ﴿جَعَلُوا لِلّٰهِ اِنْدَادًا لِّیُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ﴾ ابراهیم، ۳۰.
۴. ﴿وَمَا یُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفٰسِقِیْنَ﴾ بقره، ۲۶.
۵. ﴿اِنَّهٗ مِنْ تَوَلّٰهٖ فَاِنَّهٗ یُضِلُّهٗ﴾ حج، ۴.
۶. ﴿وَاِنْ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضّٰلِّیْنَ﴾ بقره، ۱۹۸.
۷. درباره نعمت ﴿اَنْعَمْتَ﴾ بکار رفته، ولی در مورد عذاب، نفرمود: «عَظَبْتَ» تو غضب کردی.
۸. قرآن سفارش کرده است: ﴿لَا تَتَوَلّٰوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ﴾ هرگز سرپرستی گروه غضب شدگان الهی را نپذیرید. ممتحنه، ۱۳.



بسم الله الرحمن الرحيم

سیمای سوره یوسف

سوره یوسف از سوره‌های مکی و دارای یکصد و یازده آیه است. نام حضرت یوسف، ۲۷ مرتبه در قرآن آمده که ۲۵ مرتبه آن در همین سوره است. آیات این سوره، به هم پیوسته و در چند بخش جذاب و فشرده، داستان زندگی یوسف را از کودکی تا رسیدن او به مقام خزانه‌داری کشور مصر، عفت و پاکدامنی او، خنثی شدن توطئه‌های مختلف علیه او و جلوه‌هایی از قدرت الهی را مطرح می‌کند.

داستان حضرت یوسف علیه السلام فقط در همین سوره از قرآن آمده، در حالی که داستان پیامبران دیگر در سوره‌های متعدّد نقل شده است. داستان حضرت آدم و نوح هر کدام در دوازده سوره، داستان حضرت ابراهیم در هیجده سوره، داستان حضرت صالح در یازده سوره، داستان حضرت داوود در پنج سوره، داستان حضرت هود و سلیمان هر کدام در چهار سوره و داستان حضرت عیسی و زکریّا هر کدام در سه سوره ذکر شده است.^(۱)

داستان حضرت یوسف در تورات، سفر پیدایش از فصل ۳۷ تا ۵۰ نیز نقل شده است، اما در مقایسه با آنچه در قرآن آمده، به خوبی اصالت قرآن و تحریف تورات معلوم می‌گردد. در میان آثار ادبی نیز داستان یوسف و زلیخا، دل‌داری

۱. تفسیر حدائق.

جایگاهی برگزیده است که از آن جمله می‌توان منظومه یوسف و زلیخا، از نظامی گنجوی و یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی را نام برد.

قرآن در داستان یوسف علیه السلام بیشتر به شخصیت خود او در گذر از کوران حوادث می‌پردازد، در حالی که در داستان پیامبران دیگر، بیشتر به سرنوشت مخالفان و لجاجت و هلاکت آنان اشاره نموده است.

در برخی روایات، از آموزش سوره یوسف به زنان و دختران نهی شده است، ولی به نظر برخی صاحب نظران، این روایات اسناد قابل اعتمادی ندارند.^(۱) و از طرفی آنچه استناد این نهی است، طرح عشق از سوی زلیخا همسر عزیز مصر است که با بیان قرآنی، نقطه منفی در آن وجود ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

﴿ ۱ ﴾ اَلرَّتِّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

الف لام را. آن است آیات کتاب روشنگر.

﴿ ۲ ﴾ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

همانا ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیاندیشید.

نکته‌ها:

□ درباره حروف مقطعه نظرات مختلفی بیان شده است، از جمله:

۱. قرآن، این معجزه الهی از همین حروف الفبا تألیف یافته که در اختیار همگان است.

۲. نام سوره‌ای است که با آن حروف آغاز شده است.

۳. نوعی سوگند و قسم الهی است.

۴. اسرار و رموزی بین خدا و پیامبر است.

اما با توجه به اینکه از میان ۲۹ سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز شده، در بیست و چهار مورد

پس از آن، سخن از قرآن و معجزه بودن آن است، شاید بهترین وجه، همان نظر اول باشد.

□ قرآن به هر زبانی که نازل می‌شد، دیگران باید با آن زبان آشنا می‌شدند. اما نزول قرآن به

زبان عربی دارای مزایایی است، از جمله:

الف: زبان عربی دارای چنان گستردگی لغات و استواری قواعد دستوری است که در

زبان‌های دیگر یافت نمی‌شود.

ب: طبق روایات زبان اهل بهشت، عربی است.

ج: مردم منطقه‌ای که قرآن در آن نازل شد، عرب زبان بودند و امکان نداشت که کتاب آسمانی آنها به زبان دیگری باشد.

□ خداوند در مورد قرآن و باران، هر دو تعبیر به «نزل» نموده است، بین این دو مشابهت‌هایی است که ذکر می‌کنیم:

الف: هر دو از آسمان نازل می‌شوند. ﴿و انزلنا من السماء ماء﴾^(۱)

ب: هر دو طاهر و مطهرند. ﴿ينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم﴾^(۲)، ﴿ربنا وابعث فيهم رسولا... يعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم﴾^(۳)

ج: هر دو وسیله‌ی حیاتند. ﴿دعاكم لما يحييكم﴾^(۴)، ﴿لنحيي به بلدة ميتا﴾^(۵)

د: هر دو مبارک و مایه‌ی برکت‌اند. ﴿و هذا كتاب انزلناه مبارك﴾^(۶)، ﴿و نزلنا من السماء ماء مباركا﴾^(۷)

ه: قرآن چون باران، قطره قطره و آیه آیه نازل شده است. (نزل تدریجی)

□ شاید تأکید بر عربی بودن قرآن، ردّ کسانی باشد که گفتند: قرآن را فردی عجمی به پیامبر آموخته است. ﴿...انهم يقولون انما يعلمه بشر لسان الذي يلحدون اليه اعجمي و هذا لسان عربي مبين﴾^(۸)

پیام‌ها:

- ۱- قرآن، از همین حروف الفبا (الف، لام، را،...)، تألیف یافته است. اگر می‌توانید شما هم از همین حروف، کتابی مثل قرآن بیاورید. ﴿آلر﴾
- ۲- قرآن، دارای مقامی بس والا است. ﴿تلك﴾
- ۳- قرآن، مخاطب و خواننده را در آغاز، نسبت به استحکام آیات خود واقف

۱. مؤمنون، ۱۸.

۲. انفال، ۱۱.

۳. بقره، ۱۲۹.

۴. فرقان، ۴۹.

۵. انعام ۹۲.

۶. نحل، ۱۰۳.

۷. ق ۹.

ساخته، سپس به بیان مطالب دیگر می‌پردازد. ﴿آیات الكتاب المبین﴾*
 ۴- نزول قرآن به زبان عربی از یک سو و فرمان تدبیر در آن از سوی دیگر، نشانه‌ی
 آن است که مسلمانان باید با زبان عربی آشنا شوند. ﴿قرآنًا عربیًّا لعلکم تعقلون﴾
 ۵- قرآن، تنها برای تلاوت و تبرک نیست، بلکه وسیله‌ی تعقل و رشد بشر است.
 ﴿لعلکم تعقلون﴾*

۶- نوشته‌ها باید روشن و روشنگر، هدفدار و هدایتگر باشد. ﴿الكتاب المبین... لعلکم
 تعقلون﴾*

۷- برای رسیدن به سعادت، تنها نزول قرآن کافی نیست؛ بلکه باید درباره‌ی آن
 تعقل هم کرد. ﴿انزلناه... لعلکم تعقلون﴾*

﴿۳﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ
 وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

ما با این قرآن که به تو وحی کردیم بهترین داستان را بر تو بازگو می‌کنیم،
 در حالی که تو پیش از آن، از بی‌خبران بودی.

نکته‌ها:

□ «قَصَص» هم به معنای داستان و هم به معنای نقل داستان است.
 □ قصه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسم عینی زندگی یک
 اُمت و تجربه عملی یک ملت است. تاریخ آئینه‌ی ملت‌هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت
 پیشینیان آشنا باشیم، گویا به اندازه عمر آن مردم زندگی کرده‌ایم. حضرت علی (علیه السلام) در نامه
 سی‌ویکم نهج‌البلاغه خطاب به فرزندش امام حسن (علیه السلام) جمله‌ای دارند که می‌فرمایند:
 فرزندم! من در سرگذشت گذشتگان چنان مطالعه کرده‌ام و به آنها آگاهم که گویا با آنان
 زیسته‌ام و به اندازه‌ی آنها عمر کرده‌ام.

شاید یکی از دلایل اثرگذاری قصه و داستان بر روی انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد.
 معمولاً کتاب‌های تاریخی و آثار داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته

و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می‌کرده‌اند.

□ در روایات، به کلّ قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و این منافاتی ندارد که در میان کتب آسمانی، قرآن «احسن القصص» باشد و در میان سوره‌های قرآن، این سوره «احسن القصص» باشد.^(۱)

□ تفاوت داستان‌های قرآن با سایر داستان‌ها:

۱. قصه‌گو خداوند است. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ﴾
۲. هدفدار است. ﴿نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرِّسْلِ مَا نَشَاءُ بِهٖ فَوَادِكْ﴾^(۲)
۳. حقّ است، نه خیال. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ﴾^(۳)
۴. بر اساس علم است، نه گمان. ﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَنْهُمْ لَعْلَهُمْ يَتُحَكَّرُونَ﴾^(۴)
۵. وسیله‌ی تفکّر است، نه تخریر. ﴿فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^(۵)
۶. وسیله‌ی عبرت است، نه تفریح و سرگرمی. ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ﴾^(۶)

□ داستان حضرت یوسف، «احسن القصص» است، زیرا:

۱. معتبرترین داستان‌ها است. ﴿بِمَا أَوْحَيْنَا﴾
۲. در این داستان، جهاد با نفس که بزرگ‌ترین جهاد است، مطرح می‌شود.
۳. قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد. (صبر، ایمان، تقوا، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان)
۴. تمام چهره‌های داستان، خوش عاقبت می‌شوند. مثلاً یوسف به حکومت می‌رسد، برادران توبه می‌کنند، پدر بینایی خود را بدست می‌آورد، کشور قحطی زده نجات می‌یابد و دلتنگی‌ها و حسادت‌ها به وصال و محبت تبدیل می‌شود.
۵. در این داستان مجموعه‌ای از اضداد در کنار هم طرح شده‌اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پر محصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و کاخ، فقر و غنا، بردگی و

۱. تفسیر کنزالدقائق. ۲. هود، ۱۲۰. ۳. کهف، ۱۳.
 ۴. اعراف، ۷. ۵. اعراف، ۱۷۶. ۶. یوسف، ۱۱۱.

سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

□ نه فقط داستان‌های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند، «أحسن» است. زیرا:

۱. بهترین آفریدگار است. ﴿أحسن الخالقین﴾^(۱)
 ۲. بهترین کتاب را دارد. ﴿نزل احسن الحديث﴾^(۲)
 ۳. بهترین دین را دارد. ﴿و من احسن دیناً ممن اسلم وجهه لله﴾^(۳)
 ۴. بهترین پاداش را می‌دهد. ﴿لیجزیهم الله احسن ما عملوا﴾^(۴)
- و در برابر این بهترین‌ها، خداوند بهترین عمل را از انسان خواسته است. ﴿لیبلوکم ایکم احسن عملاً﴾^(۵)

□ غفلت در قرآن به سه معنی مطرح شده است:

الف: غفلت بد، نظیر آیهی ﴿و انّ کثیراً من النّاس عن آیاتنا لغافلون﴾^(۶) همانا بسیاری مردم از آیات ما غافلند.

ب: غفلت خوب، نظیر آیهی ﴿انّ الذّین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة﴾^(۷) کسانی که بر زنان پاکدامن و غافل از فحشا، تهمت زنا می‌زنند در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند.

ج: غفلت طبیعی به معنای بی‌اطلاعی، نظیر همین آیه مورد بحث؛ ﴿و ان کنت من قبله لمن الغافلین﴾ که خدا برای حفظ حرمت و احترام پیامبر نمی‌فرماید: «کنت من قبله لمن الجاهلین»

پیام‌ها:

- ۱- در داستان‌های قرآن، قصّه‌گو خداوند است. ﴿نحن نقص﴾
- ۲- قصّه‌گو (و نویسنده آن)، باید معتبر و مطمئن باشد. ﴿نحن نقص﴾ *
- ۳- از نظر روانی و تربیتی، برای تأثیر بهتر، باید مقدمه چینی کرد. (قبل از شروع

۳. نساء، ۱۲۵.

۲. زمر، ۲۳.

۱. مؤمنون، ۱۴.

۶. یونس، ۹۲.

۵. هود، ۷.

۴. نور، ۳۸.

۷. نور، ۲۳.



قصّه، مقدّمه چینی می‌کند که می‌خواهم قصه بگویم، آن هم بهترین قصّه. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾*

- ۴- بهترین سخن‌ها، در اختیار بهترین افراد است. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ... أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾*
- ۵- برای الگو دادن به دیگران، بهترین‌ها را انتخاب و معرفی کنیم. ﴿أَحْسَنَ...﴾
- ۶- قرآن بازگوکننده‌ی داستان‌ها، با بهترین و زیباترین بیان است. ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾
- ۷- بهترین داستان، آن است که بر اساس وحی باشد. ﴿أَحْسَنَ الْقَصَصِ بَمَا أَوْحَيْنَا﴾
- ۸- پیامبر امّی قبل از نزول وحی، نسبت به تاریخ گذشته بی‌خبر و ناآشنا بود. ﴿...لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾

۹- قرآن، از میان برنده غفلت‌ها و بی‌خبری‌هاست. ﴿مَنْ قَبْلَهُ لَمَنِ الْغَافِلِينَ﴾

﴿۴﴾ اِنْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

آنگاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده‌کنان دیدم.

نکته‌ها:

- داستان حضرت یوسف، با رؤیا شروع می‌شود. به گفته علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان، داستان یوسف با خوابی شروع می‌شود که او را بشارت می‌دهد و نسبت به آینده‌ای روشن امیدوار می‌سازد تا او را در مسیر تربیت الهی صابر و بردبار گرداند.
- به جز بنیامین، دیگر برادران او از مادر جدایی بوده‌اند. حضرت یعقوب نیز فرزند حضرت اسحاق و او فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است.^(۱)
- خواب اولیای الهی، متفاوت است؛ گاهی نیازمند تعبیر است، مثل خواب حضرت یوسف و گاهی به تعبیر نیاز ندارد، بلکه عین واقع است. مانند خواب حضرت ابراهیم که مأمور



می‌شود تا اسماعیل را ذبح کند.

سخنی درباره‌ی رؤیا و خواب دیدن

□ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الرؤیا ثلاثة: بشرى من الله، تحزين من الشيطان، و الّذى يحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه»^(۱)، خواب بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است، یا غم و اندوهی از طرف شیطان است و یا مشکلات روزمره انسان است که در خواب آن را می‌بیند.

برخی از دانشمندان و روان‌شناسان، خواب دیدن را در اثر ناکامی‌ها و شکست‌ها دانسته و به ضرب‌المثلی قدیمی استشهد کرده‌اند که: «شتر در خواب بیند پنبه دانه» و برخی دیگر خواب را تلقینِ ترس گرفته‌اند، بر اساس ضرب‌المثلی که می‌گوید: «دور از شتر بخواب تا خواب آشفته نبینی» و بعضی دیگر خواب را جلوه غرائز واپس زده دانسته‌اند. اما علیرغم تفاوت‌هایی که در خواب‌ها و رؤیاها وجود دارد، کسی اصل خواب دیدن را انکار نکرده است و البته باید به این نکته توجه داشت که همه خواب‌ها با یک تحلیل، قابل بررسی نیستند.

□ مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان^(۲) می‌گوید: سه عالم وجود دارد؛ عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل. روح انسان به خاطر تجرّدی که دارد، در خواب با آن دو عالم ارتباط پیدا می‌کند و به میزان استعداد و امکان، حقایقی را درک می‌کند. اگر روح کامل باشد، در فضای صاف حقایق را درک می‌کند. و اگر در کمال به آخرین درجه نرسیده باشد، حقایق را در قالب‌های دیگر می‌یابد. همانطور که در بیداری، شجاعت را در شیر و حيله را در روباه و بلندی را در کوه می‌بینیم، در خواب، علم را در قالب نور، ازدواج را در قالب لباس و جهل و نادانی را به صورت تاریکی مشاهده می‌کنیم.

ما بحث ایشان را با ذکر مثال‌هایی بیان می‌کنیم؛ کسانی که خواب می‌بینند چند دسته‌اند: دسته اول، کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم عقل مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می‌کنند. (نظیر تلویزیون‌های

۱. بحار، ج ۱۴، ص ۴۴۱. ۲. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

سالم با آنتن‌های مخصوص جهت‌دار که امواج ماهواره‌ای را از نقاط دور دست می‌گیرد.) اینگونه خواب‌ها که دریافت مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد. دسته دوم، کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با برفک و تشبیه و تخیل دریافت می‌کنند. (که باید مفسری در کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند.) دسته سوم، کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه‌های پراکنده و پربرفک تلویزیونی که کسی چیزی سردر نمی‌آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

□ قرآن در سوره‌های مختلف، از رؤیاهایی نام برده که حقیقت آنها به وقوع پیوسته، از جمله: الف: رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده‌ی یازده ستاره و ماه و خورشید بر او که با رسیدن او به قدرت و تواضع برادران و پدر و مادر در برابر او تعبیر گردید.

ب: رؤیای دو یار زندانی یوسف که بعداً یکی از آنها آزاد و دیگری اعدام شد.

ج: رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق که تعبیر به قحطی و خشکسالی بعد از فراخ شد. د: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره عدد اندک مشرکان در جنگ بدر که تعبیر به شکست مشرکان شد.^(۱)

ه: رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ورود مسلمانان با سر تراشیده به مسجد الحرام که با فتح مکه و زیارت خانه خدا تعبیر شد.^(۲)

و: رؤیای حضرت ابراهیم در مورد ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.^(۳)

از قرآن که بگذریم در زندگی خود، افرادی را می‌شناسیم که در رؤیا از اموری مطلع شده‌اند که دست انسان به صورت عادی به آن نمی‌رسد.

حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان، به خواب فرزندش آمد و گفت: کتابی نزد من امانت

بوده، آنرا به صاحبش برگردان تا من در برزخ راحت باشم. وقتی بیدار شد به سراغ کتاب رفت، با نشانه‌هایی که پدر گفته بود تطبیق داشت، آن را برداشت. وقتی می‌خواست از خانه بیرون برود، کتاب از دستش افتاد و کمی ضربه دید. او کتاب را به صاحبش برگرداند و چیزی نگفت، دوباره پدرش به خواب او آمد و گفت: چرا به او نگفتی کتاب تو ضربه دیده است تا اگر خواست خسارت بگیرد و یا رضایت دهد.

پیام‌ها:

- ۱- فرزندان، باید به درایت و دلسوزی پدر اعتماد و در مسائل زندگی با او مشورت کنند. ﴿قال یوسف لاییه﴾ *
- ۲- پدر را به اسم صدا نزنیم. ﴿یا آبت﴾
- ۳- پدر و مادر، بهترین مرجع برای حل مشکلات فرزندان هستند. ﴿یا آبت﴾
- ۴- پدران و فرزندان در خطاب به یکدیگر، از واژه‌هایی که نشانه‌ی صمیمیت، رحمت و شفقت است، استفاده کنند. ﴿یا آبت﴾ *
- ۵- والدین به خواب‌های فرزندان‌شان توجه کنند. ﴿یا آبت﴾
- ۶- حضرت یوسف در ابتدا، تعبیر خواب نمی‌دانست و لذا برای تعبیر رؤیایش از پدر استمداد کرد. ﴿یا آبت﴾
- ۷- گاهی رؤیا و خواب دیدن، یکی از راه‌های دریافت حقایق است. ﴿انی رأیت﴾
- ۸- در فرهنگ خواب، اشیا، نماد حقایق می‌شوند. (مثلاً خورشید نشان پدر و ماه تعبیر از مادر و ستارگان نشان برادران است). ﴿رأیت احد عشر کوكباً...﴾
- ۹- دیدن ماه و خورشید و ستارگان (به صورت هم زمان)، از شگفتی‌های رؤیای یوسف است. ﴿کوکبا و الشمس و القمر﴾ *
- ۱۰- خواب اولیای خدا، واقعی است. ﴿رأیت﴾ در این آیه ﴿رأیت﴾ تکرار شده است تا بگوید حتماً دیدم و گمان نشود ماجرا خیالی بوده است.
- ۱۱- یوسف علیه السلام در خواب چنان دید که خورشید و ماه و ستارگان، همانند موجودات دارای عقل، بر او سجده می‌کنند. (جمله «رأیتهم» برای افراد عاقل

بکار می‌رود)*

۱۲- انسان‌های برگزیده، به مقامی می‌رسند که مسجود دیگر انسان‌ها می‌شوند.

﴿رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾*

۱۳- گاهی در نوجوان، استعدادی هست که بزرگترها را به تواضع وامی‌دارد.

﴿سَاجِدِينَ﴾

۱۴- شروع داستان با رؤیا و پایان آن با تعبیر آن، از بهترین روشها برای نوشتن

داستان و سناریو است. ﴿أَحْسَنُ الْقَصَصِ - رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾*

﴿هَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ

الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾

(یعقوب) گفت: ای پسر کوچکم! خوابت را برای برادرانت بازگو مکن که

برایت نقشه‌ای (خطرناک) می‌کشند. همانا شیطان، برای انسان دشمنی

آشکار است.

نکته‌ها:

□ یکی از اصول زندگی، رازداری است. اگر مسلمانان به مفاد این آیه عمل می‌کردند، این همه

کتاب خطی، آثار علمی، هنری و عتیقه‌های ما، در موزه کشورهای خارجی جای نمی‌گرفت و

به اسم کارشناس، دیپلمات و جهانگرد از منابع و امکانات و منافع ما آگاه نمی‌شدند و در اثر

سادگی یا خیانت، اسرارمان در اختیار کسانی که دائماً در حال کید و مکر بر علیه ما هستند،

قرار نمی‌گرفت.

□ حضرت یوسف، خواب خود را دور از چشم برادران، به پدر گفت که این خود نشانه‌ی

تیزهوشی اوست.

پیام‌ها:

۱- فرزندان را با مهربانی مورد خطاب قرار دهید. ﴿یا بُنَيَّ﴾*



- ۲- پدر و مادر بایستی رابطه‌ای صمیمانه با فرزندان داشته باشند تا فرزندان بتوانند سخن خود را با آنان مطرح کنند. ﴿یا بنی﴾ *
- ۳- خطر حسادت در محیط خانه و جامعه را به فرزندان گوشزد کنیم. ﴿یا بنی لا تقصص...﴾ *
- ۴- از کودکی و در خانواده رازداری را به فرزندان بیاموزیم. ﴿یا بنی لا تقصص﴾ *
- ۵ - دانسته‌ها و اطلاعات، باید طبقه‌بندی شود و محرمانه و غیرمحرمانه از هم جدا گردد. ﴿لا تقصص﴾
- ۶- هر حرفی را به هر کسی ننیم. ﴿لا تقصص﴾
- ۷- کتمان فضایل به خاطر جلوگیری از حسادت‌ها، کاری بایسته است. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۸ - با پی بردن به استعداد یک فرزند، آن را با سایر فرزندان مطرح نکنیم. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۹- در معرفی افراد تیزهوش و نابغه، باید احتیاط کرد. ﴿لا تقصص﴾ *
- ۱۰- حضرت یعقوب نیز دارای علم و موهبت تعبیر خواب بوده است. ﴿لا تقصص رؤیاء﴾ *
- ۱۱- گاهی شیطان در آستین است. ﴿اخوتک﴾ *
- ۱۲- پیشگیری بهتر از درمان است. (نگفتن خواب به برادران، نوعی پیشگیری از تحریک حسادت است) ﴿لا تقصص رؤیاء علی اخوتک فیکیدوا﴾ *
- ۱۳- در خانواده انبیا نیز، مسایل ضد اخلاقی همچون حسد و حيله میان فرزندان مطرح است. ﴿یا بنی لا تقصص... فیکیدوا...﴾
- ۱۴- زمینه‌های حسادت را شعله‌ور نکنید. ﴿لا تقصص... فیکیدوا﴾
- ۱۵- حسادت، موجب نادیده گرفته شدن حقوق حتی حق خویشاوندی می‌گردد. ﴿لا تقصص... فیکیدوا﴾ *
- ۱۶- برادران یوسف علیه السلام که از خواب وی و مقام آینده او اطلاعی نداشتند چنان

کردند. اگر اطلاع می‌یافتند چه می‌کردند؟! ﴿لَا تَقْصُصْ... فَيَكِيدُوا﴾*

۱۷- پیش بینی و آینده نگری صفاتی ارزنده هستند. ﴿لَا تَقْصُصْ... فَيَكِيدُوا﴾*

۱۸- افشای اسرار و برخی اخبار، ممکن است بسیار گران تمام شود. ﴿لَا تَقْصُصْ... فَيَكِيدُوا﴾*

۱۹- برخی اسرار به قدری مهم هستند که افشای آن زندگی فرد یا افرادی را به مخاطره می‌اندازد. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾*

۲۰- در موارد مهم و حسّاس باید خطر را قبل از وقوع آن گوشزد کرد. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾*

۲۱- حضرت یعقوب در مورد کید برادران نسبت به یوسف اطمینان داشت. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾*

۲۲- در پیش‌بینی مسایل مهم، گاهی اظهار سوءظن و یا پرده‌برداشتن از خصلت‌ها مانعی ندارد. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾

۲۳- لازم است والدین، از روحيات فرزندان‌شان نسبت به هم آگاه باشند تا بتوانند اعمال مدیریّت کامل نمایند. ﴿فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾

۲۴- کید و حيله، کاری شیطانی است. ﴿فَيَكِيدُوا... إِنَّ الشَّيْطَانَ﴾

۲۵- شیطان با استفاده از زمینه‌های درونی بر ما سلطه می‌یابد. (حسادت برادران، زمینه را برای بروز دشمنی شیطان نسبت به انسان فراهم ساخت). ﴿فَيَكِيدُوا... إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾

۲۶- شیطان دشمن انسان است، حتّی اگر پیامبر زاده باشد. ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾*

۲۷- از کودکی، شیطان را به کودکان معرفی و نقش او را بیان نمایید. ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾*

﴿۶﴾ وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و اینگونه پرودگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها (و سرانجام امور) تو را آگاه می‌سازد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند. همان گونه که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد. همانا پرودگارت دانای حکیم است.

نکته‌ها:

- تأویل خواب به معنای بیانِ باطن و نحوه‌ی تحققِ خواب است. «احادیث» جمع «حدیث» به معنای نقلِ ماجراست. از آنجایی که انسان رؤیای خود را برای دیگران نقل می‌کند، به خواب نیز حدیث گفته‌اند.
- حضرت یعقوب در این آیه، خواب فرزندش یوسف را برای او تعبیر می‌کند و از آینده‌اش خبر می‌دهد.
- گرچه ظاهر آیه آن است که گوینده‌ی جمله «و كذلك يجتيبك» یا خداوند است و یا حضرت یعقوب که چون علم او از طرف خداوند است، یک پیشگویی صحیح است و مانعی ندارد به خصوص با توجه به اینکه در آن زمان یوسف، پیامبر نبوده با جمله‌ی «يجتيبك» مورد خطاب مستقیم خداوند واقع شود.

پیام‌ها:

- ۱- پیامبران، برگزیدگان خداوند هستند. ﴿يَجْتَبِيكَ﴾
- ۲- چون یوسف عليه السلام برگزیده و ... بود به انواع گرفتاری‌ها مبتلا شد تا گوهر وجودش در گرفتاری‌ها نمایانده شود. ﴿يَجْتَبِيكَ﴾ (البلاء للولاء...)*
- ۳- ارزش انسان به سن و سال نیست، ممکن است کسی از نظر سنی کوچکتر ولی از نظر خصلت‌ها و ارزش والاتر باشد. (چنانکه یوسف از برادران خود



کوچک تر بود) «يَحْتَبِيكَ رَبُّكَ» *

۴- اولیای خدا از یک خواب، آینده افراد را می بینند. «يَحْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ»

۵- علوم مهم و دانش های کلیدی و اساسی را نباید به هر کس آموخت؛ اول باید افراد لایق را گزینش کرد و سپس علوم را در اختیار آنان قرار داد. «يَحْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ» *

۶- علم، اولین هدیه الهی به برگزیدگان خود است. «يَحْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ»

۷- انبیا، شاگردان بلاواسطه خداوند هستند. «يُعَلِّمُكَ»

۸- تعبیر خواب، از اموری است که خداوند به انسان عطا می کند. «يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ»

۹- از جمله راههای ارتباط با غیب، تعبیر رؤیا و خواب است. «يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ» *

۱۰- علم آموخته شده به یوسف عليه السلام نیز محدود بوده است. («من» در جمله ی «من

تأویل الاحادث»، به معنای بخشی از علم تعبیر خواب است) *

۱۱- مقام نبوت و حکومت، سرآمد نعمت هاست. «وَيَتِمُّ نِعْمَتُهُ»

۱۲- در فرهنگ قرآن، اجداد در حکم پدر هستند. «أَبُو يَك مِنْ قَبْلِ اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقُ»

۱۳- علم و هدایت و لیاقت یک فرد علاوه بر خود او برای خانواده و خویشاوندان او نیز نعمت و موهبت الهی است. «عَلَيْكَ وَ عَلٰى آلِ يَعْقُوبَ» *

۱۴- اتمام نعمت بر آل یعقوب نشان از عاقبت به خیری برادران یوسف دارد. «وَيَتِمُّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَ عَلٰى آلِ يَعْقُوبَ» *

۱۵- انتخاب انبیا، بر اساس علم و حکمت الهی است. «يَحْتَبِيكَ ... عَلِيمٌ حَكِيمٌ»



﴿۷﴾ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ

به تحقیق در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌هایی (از حاکم شدن اراده خداوندی) برای جویندگان است.

نکته‌ها:

□ در داستان زندگی حضرت یوسف، آیات و نشانه‌های زیادی از قدرت‌نمایی خداوند به چشم می‌خورد که هر کدام از آنها مایه‌ی عبرت و پند برای اهل تحقیق و جستجو است؛ از آن جمله است: ۱. خواب پر راز و رمز حضرت یوسف. ۲. علم تعبیر خواب. ۳. تشخیص و اطلاع یافتن یعقوب از آینده فرزند خود. ۴. در چاه بودن و آسیب ندیدن. ۵. نابینا شدن و دوباره بینا شدن حضرت یعقوب علیه السلام. ۶. قعر چاه و اوج جاه. ۷. زندان رفتن و به حکومت رسیدن. ۸. پاک بودن و تهمت ناپاکی شنیدن. ۹. فراق و وصال. ۱۰. بردگی و پادشاهی. ۱۱. زندان برای فرار از گناه. ۱۲. بزرگواری و عفو سریع برادران خطاکار.

در کنار این نشانه‌ها، سؤال‌هایی قابل طرح است که پاسخ هر کدام روشنگر راه زندگانی است؛

۱. چگونه حسادت، انسان را به برادرکشی می‌کشاند؟!

۲. چگونه ده نفر در یک خیانت، هم رأی و هم داستان می‌شوند؟!

۳. چگونه یوسف با بزرگواری از مجازات برادران خیانتکار خود، صرف نظر می‌کند؟!

۴. چگونه انسان با یاد خدا، زندان را بر لذت گناه ترجیح می‌دهد؟

□ این سوره، در زمانی نازل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محاصره شدید اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود و این داستان برای حضرت، مایه‌ی دلداری شد که ای پیامبر! اگر بعضی بستگان ایمان نیاوردند ناراحت مباش، برادران یوسف او را به چاه انداختند!.

پیام‌ها:

۱- قبل از بیان داستان، شنونده را برای شنیدن و عبرت گرفتن آماده کنید. «لقد کان

فی یوسف...»

۲- حسد، مرز خانواده و عواطف خویشاوندی را نیز درهم می‌شکند. «لقد کان فی

یوسف و اخوته ﴿

۳- داستان یکی است، اما نکات و درسهایی که از آن استفاده می شود بسیار است.

﴿آیات﴾

۴- پرسش و طرح سؤال از جمله راههای رسیدن به حقیقت است. ﴿آیات

للسائِلین﴾*

۵- تا تشنه ی شنیدن و عاشقِ آموختن نباشیم، از درسهای قرآن استفاده کامل

نمی بریم. ﴿للسائِلین﴾

۶- داستانهای قرآن، پاسخ سؤالهای زندگی مردم را می دهد. ﴿للسائِلین﴾

﴿۸﴾ اِنْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا

لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

آنگاه که (برادران او) گفتند: همانا یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان

از ما که گروهی نیرومند هستیم محبوب ترند. همانا پدرمان (در این علاقه

به آن دو) در گمراهی روشنی است.

نکته ها:

□ «عُصْبَةٌ» به گروه متحد و قوی می گویند زیرا با وحدت و همبستگی همچون «اعصاب»

یک بدن، از همدیگر حمایت می کنند.

□ دو نفر از پسران حضرت یعقوب، (یوسف و بنیامین) از یک مادر و بقیه از مادری دیگر

بودند. علاقه پدر به یوسف، به دلیل خردسال بودن یا به دلیل کمالاتی که داشت، موجب

حسادت برادران شده بود. آنها علاوه بر حسادت با گفتن: «و نحن عُصْبَةٌ» نشان دادند که

دچار غرور و تکبر شده و در اثر این غرور و حسد، پدر را متهم به اشتباه و انحراف در

مهرورزی به فرزندان می کنند.

□ افرادی در جامعه، به جای آنکه خود را بالا ببرند، بزرگان را پایین می آورند. چون خود

محبوب نیستند، محبوب ها را می شکنند.



□ فرق است میان تبعیض و تفاوت. تبعیض؛ برتری دادن بدون دلیل است. ولی تفاوت؛ برتری بر اساس لیاقت است. مثلاً نمره‌های یک معلّم، تفاوت دارد، ولی این تفاوت حکیمانه است، نه ظالمانه.

علاقه‌ی حضرت یعقوب به یوسف، حکیمانه بود نه ظالمانه، ولی برادران یوسف، این علاقه را بی‌دلیل پنداشتند و گفتند: «انّ ابانا لى ضلال مبين»

□ گاهی علاقه زیاد، سبب دردسر می‌شود؛ یعقوب، یوسف را خیلی دوست داشت و همین امر موجب حسادت برادران و افکندن یوسف در چاه شد. چنانکه علاقه زلیخا به یوسف، به زندانی شدن یوسف انجامید.

لذا زندان‌بان که شیفته اخلاق یوسف شده بود، وقتی به او گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: می‌ترسم این دوستی نیز بلائی بدنبال داشته باشد.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- حسادت موجب می‌گردد افراد بزرگسال سن و شخصیت خود را فراموش کرده و با کودکان کینه توزی کنند. (با توجّه به اینکه یوسف کوچک‌تر بود، بزرگترها به او حسادت ورزیدند) «لیوسف... احبّ الی ایینا»*
- ۲- اگر فرزندان احساس تبعیض کنند، آتش حسادت در میان آنان شعله‌ور می‌شود. «احبّ الی ایینا منّا»
- ۳- عشق و علاقه به محبوب شدن، در نهاد هر انسانی وجود دارد. انسان‌ها از کم‌توجهی و بی‌مهری به خود، رنج می‌برند. «احبّ الی ایینا»
- ۴- حضرت یعقوب به همه فرزندان محبت داشت. «احبّ الی ایینا منّا» (برادران می‌گفتند: یوسف محبوب‌تر است، یعنی ما نیز محبوب هستیم)*
- ۵- زور و قدرت، محبت نمی‌آورد. (برادران قدرت داشتند، ولی محبوب نبودند) «لیوسف... احبّ... و نحن عصبه»

۱. تفسیر السّین الجامع.

۶- با هم بودن موجب احساس نیرومندی و قدرت می شود. ﴿وَنَحْنُ عَصَبَةٌ﴾
 ۷- گروه گرایی، اگر بدون رهبری صحیح و خدایسندانه باشد، عوامل سقوط را
 سریعتر فراهم می کند. (﴿وَنَحْنُ عَصَبَةٌ﴾ نشان انسجام است، ولی انسجامی رها
 وبدون رهبری صحیح) *

۸- انسان برای ارتکاب خطا و گناه، اوّل خود را توجیه و کار خود را تئوریزه
 می کند. (برادران هم خود را متحد و قوی می دانند، ﴿وَنَحْنُ عَصَبَةٌ﴾ و هم پدر را
 منحرف، ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ﴾ و با این دلیل، حسادت خود را توجیه می کنند.)
 ۹- جوانان نوعاً خود را عقل کل دانسته و به نظرات پدران کمتر اهمیت می دهند.
 ﴿وَنَحْنُ عَصَبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مَبِينٍ﴾ *

۱۰- احساس قدرت و نیرومندی، عقل را کور می کند. ﴿وَنَحْنُ عَصَبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ
 مَبِينٍ﴾ *

۱۱- معیارهای نادرست، نتایج نادرست به دنبال دارد. (اگر معیار فقط قدرت و
 تعداد شد، نتیجه اش نسبت انحراف به اقلّیت می شود.) ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ
 مَبِينٍ﴾ *

۱۲- خودخواهان عوامل ناکامی را به جای آن که در خود جستجو کنند به دیگران
 نسبت می دهند. ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مَبِينٍ﴾ (به جای آنکه بگویند ما حسودیم،
 گفتند: پدر ما منحرف است) *

۱۳- حسادت، مرز نبوّت و اُبوّت (پیامبری و پدری) را نیز می شکند و فرزندان به
 پیامبری که پدرشان است، نسبت انحراف و بی عدالتی می دهند. ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي
 ضَلَالٍ مَبِينٍ﴾

۱۴- غفلت انسان ممکن است به جایی برسد که در عین انحراف و خطاکاری
 خود دیگران را خطاکار قلمداد کند. (برادران یوسف به جای آنکه خود را
 حسود و توطئه گر بدانند، پدر را منحرف دانستند) ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مَبِينٍ﴾ *



﴿۹﴾ اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

(برادران به یکدیگر گفتند: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی دور بیا فکنید تا توجّه پدرتان مخصوص شما شود و پس از انجام طرح (با توبه) گروهی شایسته باشید.

نکته‌ها:

□ انسان در برخورد با نعمت، چهار حالت دارد: حسادت، بخل، ایثار، غبطه. اگر پیش خود گفت: حال که ما فلان نعمت را نداریم، دیگران هم نداشته باشند، حسادت است. اگر گفت: فقط ما برخوردار از این نعمت باشیم ولی دیگران نه، این بخل است. اگر گفت: دیگران از نعمت برخوردار باشند، اگر چه به قیمتی که ما محروم باشیم، این ایثار است. اگر گفت: حالا که دیگران از نعمت برخوردارند، ای کاش ما هم بهره‌مند می‌شدیم، این غبطه است.

□ امام باقر (علیه السلام) فرمودند: من گاهی به بعضی از فرزندانم محبت می‌کنم و آنها را روی زانوانم می‌نشانم در حالی که استحقاق این همه محبت را ندارند، تا مبدا علیه سایر فرزندانم حسادت بورزند و ماجرای یوسف تکرار شود.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- فکر خطرناک، انسان را به کار خطرناک می‌کشاند. ﴿یوسف... احب... اقتلوا﴾
- ۲- احساس تبعیض در محبت از طرف فرزندان، آنها را تا حدّ برادرکشی سوق می‌دهد. (گرچه شدّت علاقه‌ی پدر به یوسف بی دلیل نبود، بلکه به خاطر کمالات او بود، ولی برادران احساس تبعیض کردند و خیال کردند علاقه‌ی بی دلیل است و همین احساس، آنان را به توطئه وادار کرد) ﴿احبّ الی ابینا... اقتلوا﴾

۱. تفسیر نمونه به نقل از بحار، ج ۷۴، ص ۷۸.

- ۳- از منظر کوتاه نظران، حذف فیزیکی رقیب بهترین راه است. ﴿اقتلوا یوسف﴾*
- ۴- حسادت، انسان را تا برادرکشی سوق می دهد. ﴿اقتلوا یوسف﴾
- ۵- گناهکاران یکدیگر را در انجام گناه وسوسه کرده و از همداستانی با یکدیگر نیرو می گیرند. (برادران به یکدیگر دستور بکشید و بیفکنید می دادند) ﴿اقتلوا... او اطرحوه﴾*
- ۶- انسان، خواهان محبوبیت است و کمبود محبت مایه ی بزرگ ترین خطرات و انحرافات است. ﴿یخل لکم وجه ایکم﴾
- ۷- حسودان گمان می کنند که: از دل برود هر آنچه از دیده برفت. ﴿اقتلوا یوسف... یخل لکم وجه ایکم﴾ (برادران گمان می کردند اگر پدر یوسف را نبیند، از فکر یوسف بیرون خواهد رفت و تمام فکرش در ما متمرکز خواهد شد)*
- ۸- با اینکه قرآن راه کسب محبوبیت را ایمان و عمل صالح معرفی می کند؛ ﴿الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا﴾^(۱)، اما شیطان، راه محبوب شدن را برادرکشی ترسیم می کند. ﴿اقتلوا... یخل لکم وجه ایکم﴾
- ۹- حسود خیال می کند با نابود کردن دیگران، نعمت ها برای او می شود. ﴿اقتلوا... یخل لکم وجه ایکم﴾
- ۱۰- شیطان با وعده ی توبه در آینده، راه گناه امروز را باز می کند. ﴿و تکنوا من بعده قوماً صالحین﴾
- ۱۱- علم و آگاهی، همیشه عامل دوری از انحراف نیست. برادران با آنکه قتل یا تبعید یوسف را بد می دانستند؛ ﴿تکونوا من بعده قوماً صالحین﴾ اما اقدام کردند.
- ۱۲- سخن از توبه قبل از انجام گناه، فریب دادن وجدان و گشودن راه گناه است. (برادران به یکدیگر می گفتند: شما یوسف را نابود کنید بعد با توبه از افراد صالح می شویم) ﴿تکونوا من بعده قوماً صالحین﴾*



﴿۱۰﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گوینده‌ای از میان آنان گفت: یوسف را نکشید و اگر قصد این کار را دارید، او را به نهان‌خانه چاه بیفکنید تا بعضی کاروان‌ها (که از آنجا عبور می‌کنند) او را برگیرند.

نکته‌ها:

□ «جُبِّ» به معنای چاهی است که سنگ‌چین نشده باشد. «غیابت» نیز به طاقچه‌هایی می‌گویند که در دیواره‌ی چاه، نزدیک آب قرار می‌دهند که اگر از بالای چاه نگاه شود، دیده نمی‌شود.

□ نهی از منکر دارای برکاتی است که در آینده روشن می‌شود. نهی «لا تقتلوا» یوسف را نجات داد و در سال‌های بعد، او مملکت را از قحطی نجات داد. همان گونه که آسیه، همسر فرعون با نهی «لا تقتلوا»، جان موسی را نجات داد و او در سال‌های بعد، بنی‌اسرائیل را از شر فرعون نجات داد.

این نمونه روشن وعده الهی است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَ مِّنْ أَهْلِ النَّاسِ جَمِيعًا﴾^(۱) هر کس یک نفر را زنده کند، گویا همه مردم را زنده کرده است.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی نهی از منکر یک فرد می‌تواند نظر جمع را عوض کند و بر آن تأثیر بگذارد. (یکی گفت: نکشید، ولی نظر جمع را تغییر داد) ﴿قَالَ قَائِلٌ﴾ *
- ۲- نام گوینده‌ی سخن مهم نیست، محتوای کلام مهم است. ﴿قَالَ قَائِلٌ...﴾ *
- ۳- مرعوب اکثریت و همرنگ جماعت نشویم. (یک نفر بود، ولی همرنگ جماعت نشد) ﴿قَالَ قَائِلٌ لَا تَقْتُلُوا﴾ *

- ۴- اگر نمی‌توان جلو منکر را به کلی گرفت، هر مقدار که ممکن است باید آنرا پایین آورد. ﴿لَا تَقْتُلُوا... والقوه﴾
- ۵- مشورت در کار ناپسند نیز راهگشا است، تا چه رسد در کارهای خوب. (برای کشتن برادر مشورت کردند) ﴿لَا تَقْتُلُوا...﴾*
- ۶- برای مبارزه با فساد، گاهی دفع افسد به فاسد لازم است. (او را نکشید، در چاه بیندازید) ﴿لَا تَقْتُلُوا یوسف و القوه فی غیاب الحب﴾*
- ۷- در کنار نهی از منکر، جایگزین ارائه کنیم. (اگر گفتیم این کار را نکنید، پس بگوییم چکار کنند) ﴿لَا تَقْتُلُوا... القوه فی غیاب الحب﴾*

﴿۱۱﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

گفتند: ای پدر تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی، در حالی که قطعاً ما خیرخواه او هستیم؟!

پیام‌ها:

- ۱- کسانی که پوچ‌ترند، ادّعا و تبلیغات بیشتری می‌کنند. ﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾
- ۲- حتّی به هر برادری نمی‌توان اطمینان کرد. (گویا یعقوب بارها از اینکه یوسف همراه برادرانش برود جلوگیری کرده است که برادران با گفتن ﴿مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا﴾ انتقاد می‌کنند.)
- ۳- فریب هر شعاری را نخورید و از اسم‌های بی‌مسمّی پرهیزید. (خائن نام خود را ناصح می‌گذارد) ﴿لَنَاصِحُونَ﴾
- ۴- دشمن برای برطرف کردن سوءظن، هرگونه اطمینانی را به شما ارائه می‌دهد. ﴿إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾
- ۵- خائن، تقصیر را به عهده‌ی دیگران می‌اندازد. ﴿مَا لَكَ﴾

- ۶- از روز اوّل، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم. ﴿وَقَاسِمَهَا إِنِّي لَكَا مِّنْ



النّاصحین^(۱) ﴿اَنَا لَهُ لِنَاصِحُونَ﴾

۷- حسد، آدمی را به گناهانی همانند دروغ و نیرنگ، حتّی به محبوب‌ترین نزدیکانش وادار می‌سازد. ﴿اَنَا لَهُ لِنَاصِحُونَ﴾

﴿۱۲﴾ اَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَزْتَعِ وَ يَلْعَبُ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

او را فردا با ما بفرست تا (در صحرا) بگردد و بازی کند و قطعاً ما نگهبانان (خوبی) برای او خواهیم بود.

نکته‌ها:

□ انسان، نیازمند تفریح و ورزش است و چنانکه در این آیه مشاهده می‌شود قوی‌ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندان کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد.

در روایات آمده است: مؤمن باید زمانی را برای تفریح و بهره‌برداری از لذت‌های حلال اختصاص دهد تا به وسیله‌ی آن، بر انجام سایر کارها موقّق گردد.^(۲)

□ نه تنها دیروز، بلکه امروز و حتّی آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را از هدف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت. بازی‌ها را جدّی می‌گیرند تا جدّی‌ها بازی تلقّی شود. استکبار و توطئه‌گران، نه تنها از ورزش سوءاستفاده می‌کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می‌کنند.

به نام دیپلمات خطرناک‌ترین جاسوس‌ها را به کشورها اعزام می‌کنند. به نام مستشار نظامی، توطئه‌گری می‌کنند و به اسرار نظامی دست می‌یابند. به نام حقوق بشر، از مزدوران خود حمایت می‌کنند. به نام دارو، برای مزدوران خود اسلحه می‌فرستند. به نام کارشناس اقتصادی، کشورهای ناتوان را ضعیف نگه می‌دارند. به نام سم‌پاشی، باغها و مزارع را از بین می‌برند و حتّی به نام اسلام‌شناس، اسلام را وارونه جلوه می‌دهند.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰.

۱. اعراف ۲۱.

پیام‌ها:

- ۱- تفریح فرزند باید با اجازه‌ی پدر باشد. ﴿أَرْسَلْهُ﴾
- ۲- جوان، نیازمند تفریح و ورزش است. ﴿یرتع و یلعب﴾
- ۳- برادران از وسیله‌ای مباح و منطقی برای فریب دادن سوءاستفاده کردند. ﴿أَرْسَلْهُ... یرتع و یلعب﴾
- ۴- اگر پدر و مربیان دلسوز برای اوقات فراغت و تفریح و بازی کودکان و نوجوانان برنامه‌ریزی مناسب داشته باشند، دیگران نمی‌توانند از این فرصت سوءاستفاده کنند. (برادران یوسف از نیاز یوسف به ورزش سوء استفاده کردند) ﴿یرتع و یلعب﴾*
- ۵- در بازی و تفریح کودکان مواظب باشیم آسیب نبینند. ﴿لحافظون﴾*
- ۶- گاه اصرار زیاد بر یک موضوع نشان دهنده نقشه و توطئه است. (در آیه قبل «انا له لناصحون» و در این آیه «انا له لحافظون»)*

﴿۱۳﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

(یعقوب) گفت: همانا اینکه او را ببرید مرا غمگین می‌سازد و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.

پیام‌ها:

- ۱- فراق و جدائی حتی برای انبیا حزن آور است. ﴿لیحزنی﴾*
- ۲- امتحان الهی از همان ناحیه‌ای است که افراد روی آن حساسیت دارند. (یعقوب نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف، وسیله آزمایش او شد) ﴿لیحزنی... أخاف﴾*
- ۳- پرده‌داری نکنید. ﴿أخاف ان یاکله الذئب﴾
- (پدر از حسادت فرزندان آگاه بود و به همین دلیل به یوسف فرمود: خوابی را



که دیده‌ای برای برادرانت بازگو مکن. ولی در اینجا حسادت آنان را مطرح نمی‌کند، بلکه خطر گرگ و غفلت آنان از یوسف را بهانه می‌آورد.

۴- به فرزند خود، استقلال بدهید.

(عشق پدری به فرزند و دفاع از او در برابر احتمال خطر، دو اصل است، ولی استقلال فرزند نیز اصل دیگری است. یعقوب، یوسف را به همراه سایر برادران فرستاد. زیرا نوجوان باید کم‌کم استقلال پیدا کرده و از پدر جدا شود، برای خود دوست انتخاب کند، فکر کند و روی پای خود بایستد، هر چند به قیمت تحمّل مشکلات و اندوه باشد.)

۵- حساسیّت‌ها را در نزد هر کس بازگو نکنیم و گرنه ممکن است علیه خود انسان مورد استفاده قرار گیرد. ﴿أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ﴾**

۶- غفلت موجب ضربه و آسیب پذیری می‌گردد. ﴿يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾**

﴿۱۴﴾ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ

(فرزندان یعقوب) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با آنکه ما گروهی قوی هستیم، در آن صورت ما زیانکار (و بی‌کفایت) خواهیم بود.

پیام‌ها:

۱- گاهی بزرگترها از روی تجربه و آگاهی، احساس خطر می‌کنند، اما جوان‌ها به قدرت خود مغرورند و خطر را شوخی می‌گیرند. ﴿وَنَحْنُ عُصْبَةٌ﴾ (پدر نگران، ولی فرزندان مغرور قدرت خود بودند.)

۲- قوی بودن، دلیلی بر امین بودن نیست. (برادران یوسف قوی بودند، «نَحْنُ عُصْبَةٌ»، ولی امین نبودند)**

۳- برادران از این که گرگ یوسف را پاره کند ابراز نگرانی نکردند ولی در برابر این که نیرومندی و قدرت آنان مخدوش گردد عکس العمل نشان دادند.

﴿وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ﴾**

- ۴- اگر کسی مسئولیتی را بپذیرد و خوب انجام ندهد، سرمایه، شخصیت، آبرو و وجدان خود را در معرض خطر قرار داده و زیانکار خواهد بود. ﴿لخاسرون﴾
- ۵- ظاهر فریبی و ابراز احساسات دروغین، از دسیسه‌های افراد دو رو و منافق است. (برادران در حضور پدر گفتند: ﴿إنا إذا لخاسرون﴾)
- ۶- برخی برای رسیدن به اهداف شوم خود حتی حاضرند از آبرو و شخصیت خود صرف نظر کنند. ﴿آنا إذا لخاسرون﴾*

﴿۱۵﴾ فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

پس چون او را با خود بردند و همگی تصمیم گرفتند که او را در مخفی‌گاه چاه قرار دهند، (تصمیم خود را عملی کردند) و ما به او وحی کردیم که در آینده آنها را از این کارشان خبر خواهی داد، در حالی که آنها (تو را) نشناسند.

نکته‌ها:

- از آنجا که خداوند اراده کرده یوسف را حاکم کند، باید دوره‌هایی را ببیند؛ برده شود تا به بردگان رحم کند. به چاه و زندان افتد تا به زندانیان رحم کند.
- همان گونه که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: تو فقیر و یتیم بودی تا فقیر و یتیم را از خود نرانی. ﴿ألم يجدك يتيماً... فأمّا اليتيم فلا تقهر...﴾^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- اتفاق نظر و اجماع گروهی از انسان‌ها، نشانه‌ی حقایق نیست. ﴿اجمعوا ان يجعلوه في غيابة الجب﴾
- ۲- گاهی میان طرح و نقشه تا عمل، فاصله است. (طرح برادران، پرتاب یوسف در چاه بود، ﴿القيوه﴾ ولی در عمل، یوسف را در چاه قرار دادند. ﴿يجعلوه﴾)



۳- زمانی وحی به یوسف علیه السلام آغاز شد که وی از خانواده دور شد و مورد بی مهری برادران قرار گرفت. ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ... اَوْحِنَا اِلَيْهِ﴾ *

۴- امداد الهی، در لحظه‌های حساس به سراغ اولیای خدا می‌آید. ﴿فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ اَوْحِنَا اِلَيْهِ﴾

۵- بهترین وسیله‌ی آرامش یوسف در دل چاه، الهام خدا نسبت به آینده روشن است. ﴿اَوْحِنَا اِلَيْهِ﴾

۶- یوسف در نوجوانی، شایستگی دریافت وحی الهی را دارا بود. ﴿اَوْحِنَا اِلَيْهِ﴾

۷- خداوند اولیای خود را با سختی‌ها آزمایش و آنان را هدایت می‌کند. ﴿اَوْحِنَا اِلَيْهِ﴾ *

۸- آگاهی موجب آرامش است. (آنچه سبب آرامش یوسف در چاه شد، وحی الهی بود) ﴿اَوْحِنَا اِلَيْهِ لَتُبَيِّنَنَّ لَهُمْ بِاَمْرِهِمْ هَذَا﴾ *

۹- امید، بهترین سرمایه برای ادامه زندگی است. ما به یوسف وحی کردیم که در آینده از چاه نجات پیدا می‌کنی و برادران را از کارشان شرمندة خواهی کرد) ﴿اَوْحِنَا اِلَيْهِ لَتُبَيِّنَنَّ لَهُمْ بِاَمْرِهِمْ هَذَا﴾ *

۱۰- وقتی پایان رذایل رسوایی است، انسان عاقل بایستی نفس خود را مهار کند. ﴿لَتُبَيِّنَنَّ لَهُمْ بِاَمْرِهِمْ...﴾ *

۱۱- از کارهای زشت با اشاره و کنایه یاد کنید. ﴿بِاَمْرِهِمْ﴾ *

﴿۱۶﴾ وَ جَاءَ قَوْمَ اَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ

(و بعد از انجام نقشه خود) شب هنگام گریه‌کنان نزد پدرشان آمدند.

نکته‌ها:

□ در قرآن چهار نوع گریه و اشک داریم؛

۱. اشک شوق: گروهی از مسیحیان با شنیدن آیات قرآن اشک می‌ریختند. ﴿تَرَىٰ اَعْيُنُهُمْ﴾

تفیض من الدمع ممّا عرفوا من الحقّ ﴿۱﴾

۲. اشک حزن و حسرت: مسلمانان عاشق همین که از رسول اکرم ﷺ می شنیدند که امکانات برای جبهه رفتن نیست گریه می کردند. ﴿تفیض من الدمع حزناً الا یجدوا ما ینفقون﴾ (۲)
۳. اشک خوف: همین که آیات الهی برای اولیا تلاوت می شد، گریه کنان به سجده می افتادند، ﴿خَرَوْا سُجداً وَبُکِیاً﴾ (۳)، ﴿و یُخَرِّوْنَ لِلْأَذْقَانِ یَبْکُونُ وَ یَزِیدُهُمْ خُشوعاً﴾ (۴)
۴. اشک قلبی و ساختگی: همین آیه که برادران یوسف گریه کنان نزد یعقوب آمدند که گرگ یوسف را درید. ﴿بِیْکُونُ﴾

پیام ها:

- ۱- توطئه گران، از نقش احساسات و زمان، غفلت نمی کنند. ﴿عِشَاءً﴾
- ۲- گریه، همیشه نشانه‌ی صداقت نیست. به هر گریه‌ای اطمینان نکنید. ﴿بِیْکُونُ﴾

﴿۱۷﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد وسایل خود (تنها) گذاشتیم، پس گرگ او را خورد و البته تو سخن ما را هر چند راستگو باشیم باور نداری.

پیام ها:

- ۱- دروغ، دروغ می آورد. برادران برای توجیه خطای خود، سه دروغ پی در پی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد. ﴿نَسْتَبِقُ، تَرَكْنَا، فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ﴾
- ۲- دروغگو فراموش کار است. با وجود این که برادران، یوسف را برای بازی

۳. مریم، ۵۸.

۲. توبه، ۹۲.

۱. مائده، ۸۳.

۴. اسراء، ۱۰۹.



بردند؛ ولی در گزارش خود به پدر وی را مراقب ااث خود اعلام کردند.
﴿ترکنا یوسف عند متاعنا﴾*

۳- مسابقه در بازی، دارای سابقه‌ای طولانی است. ﴿نستبق﴾

۴- خائن، ترسو است و دروغگو از افشا شدن می‌ترسد. ﴿ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقین﴾

۵ - دروغگو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند. ﴿و ما انت بمؤمن لنا و لو كنا صادقین﴾*

﴿۱۸﴾ وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً
فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ أَلْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

و پیراهن یوسف را آغشته به خونی دروغین (نزد پدر) آوردند. (پدر) گفت:
چنین نیست، (که یوسف را گرگ دریده باشد)، بلکه نفسِتان کاری (بد) را
برای شما آراسته است. پس صبری جمیل و نیکو لازم است و خدا را بر
آنچه (از فراق یوسف) می‌گویید، به استعانت می‌طلبم.

نکته‌ها:

- سؤال: صبر بر مقدرات الهی زیباست، ولی صبر بر ظلمی که در حقّ کودکی مظلوم روا شده، چه زیبایی دارد که یعقوب می‌گوید: ﴿فصبر جمیل﴾؟
- پاسخ: اولاً یعقوب از طریق وحی می‌دانست که یوسف زنده است.
- ثانیاً اگر یعقوب حرکتی می‌کرد که ظن و گمان آنها را بیافزاید، برادران بر سر چاه رفته، یوسف را از بین می‌بردند.
- ثالثاً نباید کاری کرد که راه توبه حتی بر ظالمان به کلی بسته شود.

پیام‌ها:

- ۱- مراقب جو سازی‌ها باشید. «بدم کذب»
- ۲- فریب مظلوم‌نمایی‌ها را نخورید. (یعقوب، فریب پیراهن خون‌آلود و اشک‌ها را نخورد بلکه گفت: امان از نفس شما.) «بل سولت لکم انفسکم»
- ۳- شیطان و نفس، گناه را نزد انسان زیبا جلوه می‌دهند و انجام آن را توجیه می‌کنند. «سولت لکم انفسکم»
- ۴- یعقوب علیه السلام می‌دانست یوسف را گرگ نخورده، لذا از برادران استخوان و یا بقایای جسد را مطالبه نکرد. «بل سولت لکم انفسکم»*
- ۵- حوادث دو چهره دارد: بلا و سختی، «بدم کذب» صبر و زیبائی. «فصبر جمیل»*
- ۶- انبیای الهی در برابر حوادث سخت، زیباترین عکس‌العمل را نشان می‌دهند. «فصبر جمیل»*
- ۷- در حوادث باید علاوه بر صبر و توانایی درونی، از امدادهای الهی استمداد جست. «فصبر جمیل والله المستعان»
- ۸- برای صبر باید از خداوند استمداد کرد. «فصبر جمیل والله المستعان»*
- ۹- بهترین نوع صبر آن است که علیرغم آنکه دل می‌سوزد و اشک جاری می‌شود، خدا فراموش نشود. «والله المستعان»
- ۱۰- تحمل توطئه فرزندان علیه برادر خود، سخت و درد آور است، لذا باید از خدا برای تحمل آن استمداد کرد. «والله المستعان»*
- ۱۱- حضرت یعقوب با جمله‌ی «والله المستعان علی ما تصفون» به جای «علی ما فعلتم»، به برادران فهماند که مدّعی آنان باور کردنی نیست. *



﴿۱۹﴾ وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوه بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

و (یوسف در چاه بود تا) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را فرستادند (تا آب بیاورد)، پس او دلو خود را به چاه افکند، (یوسف به طناب دلو آویزان شد و به بالای چاه رسید) مأمور آب فریاد زد: مژده که این پسری است. او را چون کالائی پنهان داشتند (تا کسی ادعای مالکیت نکند)، در حالی که خداوند بر آنچه انجام می دادند آگاه بود.

نکته ها:

- خداوند، بندگان مخلص خود را تنها نمی گذارد و آنها را در شدايد و سختی ها نجات می دهد. نوح را روی آب، یونس را زیر آب و یوسف را کنار آب، نجات داد. همچنان که ابراهیم را از آتش، موسی را در وسط دریا و محمد ﷺ را درون غار و علی علیه السلام را در بستر که به جای پیامبر خوابیده بود، نجات داد.
- با اراده الهی، ریسمان چاه وسیله شد تا یوسف از قعر چاه به تخت و کاخ برسد، پس بنگرید با حبل الله چه می توان انجام داد؟! ﴿واعتصموا بحبل الله...﴾^(۱)

پیام ها:

- ۱- گاهی خودی ها انسان را در چاه می اندازند، ولی خداوند از طریق بیگانگان، انسان را نجات می دهد. ﴿جاءت سیارة﴾
- ۲- تقسیم کار، یکی از اصول مدیریت و زندگی جمعی است. (وارد هم) به معنای مسئول آب است.
- ۳- گروهی، انسان را به دید کالا می نگرند. ﴿بضاعة﴾
- ۴- کتمان حقیقت، در برابر مردم امکان دارد، با خدا چه می کنیم که به همه چیز

آگاه است. ﴿اَسْرَوْه... واللهِ عَليمٌ﴾

﴿۲۰﴾ وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

و (کاروانیان) یوسف را به بهایی اندک چند درهمی فروختند و درباره او بی‌رغبت بودند.

نکته‌ها:

□ هرکس یوسف وجودش را ارزان بفروشد، پشیمان می‌شود. عمر، جوانی، عزت، استقلال و پاکی انسان، هریک یوسفی هستند که باید مواظب باشیم ارزان نفروشیم.

پیام‌ها:

- ۱- مالی که آسان به دست آید، آسان از دست می‌رود. ﴿و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾
 - ۲- نظام برده‌داری و برده‌فروشی، سابقه‌ای دراز دارد. ﴿و شَرَوْهُ﴾
 - ۳- بی‌رغبتی به یوسف در مقطعی، به نفع آینده‌ی او شد. ﴿و شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ...﴾*
 - ۴- هر کس ارزش چیزی را نداند، آنرا ارزان از دست می‌دهد. ﴿بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾ (کاروانیان، ارزش یوسف را نمی‌شناختند).
 - ۵- اشخاص ارزشمند بالاخره ارزششان آشکار خواهد شد، هر چند در برهه‌ای مورد بی‌مهری قرار گیرند. (اگر امروز یوسف را به عنوان برده می‌فروشتند، روزگاری او حاکم خواهد شد) ﴿شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ...﴾*
 - ۶- تاریخ پول، به هزاران سال قبل باز می‌گردد. ﴿دراهم﴾
 - ۷- مردان ناآگاه و غافل، یوسف را به بهای کم فروختند، ولی زنان آگاه و عاشق، او را به فرشته‌ای کریم توصیف نمودند. ﴿شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ - إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾
- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «رُبَّ امْرَأَةٍ أَفْقَهَ مِنْ رَجُلٍ»^(۱) چه بسا زنی که از مرد فهیم‌تر باشد.



﴿۲۱﴾ وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَنِعْلِمُهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و کسی از مردم مصر که یوسف را خرید، به همسرش گفت: مقام او را گرامی دار (او را به دید برده، نگاه مکن) امید است که در آینده ما را سود برساند یا او را به فرزندی بگیریم. و اینگونه ما به یوسف در آن سرزمین جایگاه و مکنّت دادیم (تا اراده ما تحقق یابد) و تا او را از تعبیر خواب‌ها بیاموزیم و خداوند بر کار خویش تواناست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

نکته‌ها:

□ جمله‌ی ﴿عسی أن ینفعنا او نتخذہ ولدا﴾ در دو مورد در قرآن به کار رفته است: یکی در مورد حضرت موسی وقتی که صندوق او را از آب گرفتند، همسر فرعون به او گفت: این نوزاد را نکشید، شاید در آینده به ما سودی رساند.^(۱) و دیگری در اینجاست که عزیز مصر به همسرش می‌گوید: احترام این برده را بگیر، شاید در آینده به درد ما بخورد. آری، به اراده‌ی خداوندی، محبّت نوزاد و برده‌ای ناشناس، چنان در قلب حاکمان مصر جای می‌گیرد که زمینه‌های حکومت آینده‌ی آنان را فراهم می‌سازد.

پیام‌ها:

- ۱- بزرگواری در سیمای یوسف نمایان بود. تا آنجا که عزیز مصر سفارش او را به همسرش می‌کند. ﴿اکرمی مٹواہ﴾
- ۲- زن در خانه، نقش محوری دارد. ﴿اکرمی مٹواہ﴾*
- ۳- اطرافیان و آشنایان را به نیکی با مردم دعوت کنید. ﴿اکرمی مٹواہ﴾*



- ۴- در معاملات آینده نگر باشید. ﴿اشترأ... عسی ان ینفعنا﴾*
- ۵- با احترام به مردم، می توان انتظار کمک و یاری از آنان داشت. ﴿اکرمی... ینفعنا﴾
- ۶- دلها به دست خداوند است. مهر یوسف، در دل خریدار نشست. ﴿عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولداً﴾
- ۷- تصمیم های مهم را پس از ارزیابی و آزمایش و مرحله ای اتخاذ کنید. (اول یوسف را به عنوان کمک کار در خانه، ﴿عسی أن ینفعنا﴾ کم کم به عنوان فرزند قرار دهیم) ﴿او نتخذہ ولداً﴾*
- ۸- فرزندخواندگی، سابقه تاریخی دارد. ﴿نتخذہ ولداً﴾
- ۹- عزیز مصر فاقد فرزند بود. ﴿نتخذہ ولداً﴾*
- ۱۰- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. (برادران او را در چاه انداختند و او امروز در کاخ مستقر شد) ﴿کذلک مکنّا لیوسف﴾*
- ۱۱- زیردستان را دست کم نگیرید، چه بسا قدرتمندان و حاکمان آینده باشند. ﴿مکنّا لیوسف فی الارض﴾*
- ۱۲- علم و دانش، شرط مسئولیت پذیری است. ﴿مکنّا... لنعلمہ﴾
- ۱۳- پایان تلخی ها، شیرینی است. ﴿شروه بثمان بخص - مکنّا لیوسف﴾
- ۱۴- اراده غالب خدا، یوسف را از چاه به جاه کشاند. ﴿مکنّا لیوسف﴾
- ۱۵- آنچه را ما حادثه می پنداریم، در حقیقت طراحی الهی برای انجام یافتن اراده ی اوست. ﴿والله غالب علی امره﴾
- ۱۶- چه بسا حوادث ناگوار که چهره واقعی آن خیر است. (یوسف در ظاهر به چاه افتاد، ولی در واقع طرح چیز دیگری است) ﴿کذلک مکنّا لیوسف... اکثر الناس لا یعلمون﴾*
- ۱۷- مردم، ظاهر حوادث را می بینند، ولی از اهداف و برنامه های الهی بی خبرند. ﴿لا یعلمون﴾



﴿۲۲﴾ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و چون (یوسف) به رشد و قوّت خود رسید به او حکم (نبوّت یا حکمت) و علم دادیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

نکته‌ها:

□ «اشدّ» از «شدّ» به معنای «گیره محکم»، اشاره به استحکام جسمی و روحی است. این کلمه در قرآن؛ گاهی به معنای «بلوغ» استعمال شده است، چنانکه در آیه ۳۴ سوره اسراء آمده: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾ یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید تا زمانی که به سنّ بلوغ برسد. گاهی مراد از «اشدّ» سنّ چهل سالگی است. نظیر آیه ۱۵ سوره‌ی احقاف که می‌فرماید: ﴿بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ و گاهی به سن قبل از پیری گفته می‌شود، مانند آیه ۶۷ سوره غافر: ﴿ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ تِفْلًا ثُمَّ لْتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا﴾

پیام‌ها:

- ۱- علم و حکمت، ظرفیّت و آمادگی می‌خواهد. ﴿بَلَغَ أَشُدَّهُ﴾
- ۲- ترفیعات الهی بدون فوت زمان و در وقت خود صورت می‌گیرد. ﴿لَمَّا بَلَغَ... آتَيْنَاهُ﴾
- ۳- حکمت، غیر از علم است. (علم، دانش است، ولی حکمت، بینش و بصیرتی است که انسان را به حقّ می‌رساند) ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾
- ۴- علوم انبیا، اکتسابی نیست. ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾
- ۵- وجود علم و حکمت در کنار یکدیگر، بسیار ارزشمند و کارساز است. ﴿حُكْمًا وَعِلْمًا﴾
- ۶- دلیل عزل و نصب‌ها را برای مردم بیان کنید. ﴿آتَيْنَاهُ حُكْمًا... كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾
- ۷- باید احسان کنیم تا لایق دریافت پاداش خاصّ الهی باشیم. ﴿نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾
- ۸- نیکوکاران، در همین دنیا نیز کامیاب می‌شوند. ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾

۹- هر کس که توان علمی و جسمی داشته باشد، مشمول لطف الهی نمی شود، بلکه محسن بودن نیز لازم است. «نجزی المحسنین»

﴿۲۳﴾ وَ رَاَوَدَتْهُ اَلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ اَلْاَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اَللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ

و زنی که یوسف در خانه او بود، از یوسف از طریق مراوده و ملایمت، تمنای کام‌گیری کرد و درها را (برای انجام مقصودش) محکم بست و گفت: برای تو آماده‌ام. یوسف گفت: پناه به خدا که او پروردگار من است و مقام مرا گرامی داشته، قطعاً ستمگران رستگار نمی شوند.

نکته‌ها:

□ در تفسیر «معاذ الله انه ربّي احسن مَثْوٰى» دو احتمال داده‌اند:

الف: خداوند پروردگار من است که مقام مرا گرامی داشته و من به او پناه می‌برم.
ب: عزیز مصر مالک من است و من سر سفره او هستم و درباره‌ی من به تو گفت: «اکرمی مَثْوٰه» و من به او خیانت نمی‌کنم.

هر دو احتمال، طرفدارانی دارد که بر اساس شواهدی بدان استناد می‌جویند. ولی به نظر ما، احتمال اول بهتر است. زیرا یوسف به خاطر تقوای الهی مرتکب گناه نشد، نه به خاطر اینکه بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقی بر من دارد، من به همسرش تعرض و سوء قصد نمی‌کنم! چون ارزش این کار کمتر از رعایت تقواست.

البته در چند جای این سوره، «رَبِّكَ» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می‌خورد، ولی «رَبِّي» هر کجا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است.

از طرفی دور از شأن یوسف است که خود را چنان تحقیر کند که به عزیز مصر «رَبِّي» بگوید. □ اولیای خدا، به خدا پناهنده می‌شوند و نتیجه می‌گیرند: موسی از شر فتنه‌های فرعون به



خدا پناه می برد، ﴿اِنِّیْ عَذْتُ رَبِّیْ وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ﴾^(۱) مادر مریم می گوید: من مریم و نسل او را در پناه تو قرار می دهم، ﴿اِنِّیْ اَعِیْذُهَا بِکَ وَ ذَرِیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ﴾^(۲) و در این آیه یوسف به خدا پناه می برد، ﴿قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ وَ خَدَاوْنَدَ بِهِ یَیْمٰمِرَ اَکْرَمَ سَلَّمَ﴾ دستور پناهندگی به خودش را می دهد. ﴿قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ...﴾
 □ به جای گفتن: «اعوذ بالله» یک سره به سراغ پناه دادن خدا رفت و گفت: «معاذ الله» تا پناهندگی خود را مطرح نکند. در واقع برای خود ارزشی قائل نشد.

پیام ها:

- ۱- گناهان بزرگ، با نرمش و مراوده شروع می شود. ﴿راودته﴾
- ۲- پاک بودن مرد کافی نیست، زیرا گاهی زنها مزاحم مردان هستند. ﴿و راودته﴾
- ۳- قدرت شهوت به اندازه ای است که همسر پادشاه را نیز اسیر برده خود می کند. ﴿و راودته الّتی﴾
- ۴- سعی کنیم نام خلافت را نبیریم و با اشاره از او یاد کنیم. ﴿الّتی﴾
- ۵- پسران جوان را در خانه هایی که زنان نامحرم هستند، تنها نگذارید. زیرا احتمال دارد باب مراوده باز شود. ﴿و راودته الّتی هو فی بیتها﴾
- ۶- معمولاً عشق در اثر مراوده و به تدریج پیدا می شود. وجود دائمی یوسف در خانه کم کم سبب عشق شد. ﴿فی بیتها﴾
- ۷- مسائل مربوط به مفاسد اخلاقی را سربسته و مؤدبانه مطرح کنید. ﴿راودته... غلّقت﴾
- ۸- حضور مرد و زن نامحرم در یک محیط در بسته، زمینه را برای گناه فراهم می کند. ﴿غلّقت الابواب و قالت هیت لك﴾
- ۹- زشتی زنا، در طول تاریخ مورد پذیرش بوده است و به همین دلیل، زلیخا همه ی درها را محکم بست. ﴿غلّقت الابواب﴾

- ۱۰- همه‌ی درها بسته، اما در پناهندگی خدا باز است. ﴿غَلَقْتُ الْآبْوَابَ... مَعَاذَ اللَّهِ﴾
- ۱۱- موقعیت‌های امتحان الهی متفاوت است؛ گاه در چاه و گاه در کاخ. ﴿راودته... قال معاذ الله﴾*
- ۱۲- تقوا و اراده‌ی انسان، می‌تواند بر زمینه‌های انحراف و خطا غالب شود. ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾
- ۱۳- توجّه به خدا، عامل بازدارنده از گناه و لغزش است. ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾
- ۱۴- اگر رئیس یا بزرگ ما دستور گناه داد، نباید از او اطاعت کنیم. ﴿هیت لك قال معاذ الله﴾ (به خاطر اطاعت از مردم، نباید نافرمانی خدا نمود. «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^(۱))
- ۱۵- به هنگام خطر گناه باید به خدا پناه برد. ﴿قال معاذ الله﴾*
- ۱۶- در کاخ حکومتی نیز می‌توان پاک، عفیف، صادق و امین بود. ﴿قال معاذ الله﴾*
- ۱۷- خطر غریزه‌ی جنسی به قدری است که برای نجات از آن باید خدا به فریاد برسد. ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾*
- ۱۸- انسان هواپرست از رسوایی ظاهری هراس دارد (زلیخا درها را محکم بست ولی خداپرست از خدا) ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾*
- ۱۹- انجام گناه (زنا)، با کرامت انسانی ناسازگار است. ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾*
- ۲۰- یاد خدا به نفس، نقش مهمی در ترک گناه دارد. ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾*
- ۲۱- اولین اقدام علیه گناه، یاد خدا و پناه بردن به اوست. ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾*
- ۲۲- بهترین نوع تقوا آن است که به خاطر لطف، محبت و حق خداوندی گناه نکنیم، نه از ترس رسوایی در دنیا یا آتش در آخرت. ﴿مَعَاذَ اللَّهِ أَنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى﴾
- ۲۳- یاد کردن الطاف الهی، از عوامل ترک گناه است. ﴿أَنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى﴾*



- ۲۴- یاد عاقبت گناه، مانع از ارتکاب آن است. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾
- ۲۵- تشویق به زنا یا زمینه‌سازی برای گناه جوانان پاک، ظلم به خود، همسر، جامعه و افراد است. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾
- ۲۶- یک لحظه گناه، می‌تواند انسان را از رستگاری ابدی دور کند. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾
- ۲۷- ارتکاب گناه، ناسپاسی و کفران نعمت‌ها است. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾
- ۲۸- در هر کاری، باید عاقبت اندیشی کرد. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾*
- ۲۹- یوسف (علیه السلام) در بحبوه درگیری با زلیخا به فکر فلاح بود. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾*
- ۳۰- انسانی که مقام و منزلت خود را می‌داند خود را به بهای کم و زودگذر نمی‌فروشد. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾*
- ۳۱- اگر از دری ظلم وارد شود، فلاح از در دیگر بیرون می‌رود. ﴿لایفَلَحُ الظَّالِمُونَ﴾*

﴿۲۴﴾ وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

و همانا (همسر عزیز مصر) قصد او (یوسف) را کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید (بر اساس غریزه) قصد او را می‌کرد. اینگونه (ما) او را با برهان کمک کردیم (تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، چرا که او از بندگان برگزیده ما است).

نکته‌ها:

- امام صادق (علیه السلام) فرمود: «برهان رب» همان نور علم، یقین و حکمت بود که خداوند در آیات قبل فرمود: ﴿و آتیناه حکماً و علماً﴾.^(۱)
- و آنچه در بعضی روایات آمده که مراد از برهان، مشاهده قیافه‌ی پدر یا جبرئیل است، سند

محکمی ندارد.

□ در قرآن بارها از همت و تصمیم دشمنان خدا برای توطئه نسبت به اولیای الهی، سخن به میان آمده که خداوند نقشه‌های آنان را نقش بر آب نموده است.

در برگشت از جنگ تبوک منافقان خواستند با رم دادن شتر پیامبر، حضرت را به شهادت برسانند ولی نشد؛ «وَهُمْ بَا لَمْ يَنَالُوا»^(۱) یا تصمیم بر منحرف کردن پیامبر گرفتند؛ «لَهْمَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يَضْلُوكَ»^(۲) و یا تصمیم بر تجاوز گرفتند که نشد. «أَذْهَمَ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»^(۳)

□ یوسف، معصوم و پاکدامن بود؛ به دلیل گفتار همه‌ی کسانی که به نحوی با یوسف رابطه داشته‌اند و ما نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

۱. خداوند فرمود: «لَنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (ما یوسف را با برهان کمک کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور کنیم، زیرا او از بندگان برگزیده‌ی ماست.

۲. یوسف می‌گفت: «رَبِّ السَّجْنِ احْبَبْ إِلَيَّ مَا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» پرودگارا! زندان برای من از گناهی که مرا به آن دعوت می‌کنند بهتر است. در جای دیگر گفت: «إِنِّي لَمْ أَخْنِ بِالْغَيْبِ» من به صاحبخانه‌ام در غیاب او خیانت نکردم.

۳. زلیخا گفت: «لَقَدْ رَاودْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» به تحقیق من با یوسف مراوده کردم و او معصوم بود.

۴. عزیز مصر گفت: «يُوسُفُ اعْرُضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ» ای یوسف تو این ماجرا را مسکوت بگذار و به زلیخا گفت: از گناهت استغفار کن.

۵. شاهی که گواهی داد و گفت: اگر پیراهن از عقب پاره شده معلوم می‌شود که یوسف پاکدامن است. «إِنْ كَانَ قِصَصُهُ...»

۶. زنان مصر که گفتند: «مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» ما هیچ گناه و بدی درباره‌ی او سراغ نداریم.

۷. ابلیس که وعده‌ی فریب همه را داد، گفت: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» من حریف



برگزیدگان نمی‌شوم و این آیه یوسف را مخلص نامیده است.

پیام‌ها:

- ۱- اگر امداد الهی نباشد، پای هر کسی می‌لغزد. ﴿هَمْ بَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾
- ۲- در هر صحنه‌ای، امکان رؤیت برهان ربّ وجود دارد. ﴿هَمَّتْ بِهِ... رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ *
- ۳- انبیا در غرایز مانند سایر انسان‌ها هستند، ولی به دلیل ایمان به حضور خدا، گناه نمی‌کنند. ﴿هَمْ بَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾
- ۴- غفلت از یاد الهی، زمینه‌ی ارتکاب گناه و توجّه به آن، عامل محفوظ ماندن در گناه است. ﴿هَمْ بَهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ *
- ۵ - مخلص شدن موجب محفوظ ماندن شخص از گناه می‌گردد. ﴿لَنْصَرِفَ عَنِ السُّوءِ... أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ *
- ۶- عبادت خالصانه رمز موفقیت در دوری از گناه است. ﴿لَنْصَرِفَ عَنِ السُّوءِ... أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ *
- ۷- خداوند، بندگان مخلص را حفظ می‌کند. ﴿لَنْصَرِفَ عَنِ السُّوءِ... أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾
- ۸ - بدی و فحشا با مخلص بودن یکجا جمع نمی‌شود. ﴿لَنْصَرِفَ عَنِ السُّوءِ... الْمُخْلَصِينَ﴾ *
- ۹- مخلص شدن مخصوص یوسف علیه السلام نیست، می‌توان با پیمودن راه آن حضرت به مقام مخلصین نزدیک شد. ﴿أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ *

﴿۲۵﴾ وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ
قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و هر دو بسوی در سبقت گرفتند و آن زن پیراهن او را از پشت درید.
ناگهان شوهرش را نزد در یافتند. زن (برای انتقام از یوسف یا تبرئه خود
با چهره حق به جانبی) گفت: کیفر کسی که به همسرت قصد بد داشته جز
زندان و یا شکنجه دردناک چیست؟

نکته‌ها:

□ «استباق» به معنای سبقت و پیشی گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است، یوسف برای فرار
از گناه به سوی در فرار کرد و زلیخا نیز به دنبال او می‌دوید. گویا به سوی در مسابقه
گذارده‌اند. «قدّ» به معنای پاره شدن پارچه از طرف طول است. «لفاء» به یافتن ناگهانی
چیزی گفته می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- گفتن «معاذ الله» به تنهایی کفایت نمی‌کند، باید از گناه فرار کرد. ﴿استبقا﴾
- ۲- گاهی ظاهر عمل یکی است، ولی هدف‌ها مختلف است. (یکی می‌دود تا به
گناه آلوده نشود، دیگری می‌دود تا آلوده بکند). ﴿استبقا﴾
- ۳- هجرت و فرار از گناه، لازم است. ﴿استبقا الباب﴾
- ۴- بهانه‌ی بسته بودن در برای تسلیم شدن در برابر گناه کافی نیست، باید به سوی
درهای بسته حرکت کرد شاید باز شود. ﴿استبقا الباب﴾
- ۵- مجرم معمولاً از خود جای پا باقی می‌گذارد. ﴿قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ﴾ *
- ۶- گاه بایستی سرزده به منازل و محل کار سرکشی کرد. ﴿الْفَيَا﴾ *
- ۷- گاهی شاکی، خود مجرم است. ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ...﴾
- ۸- گنهکار برای تبرئه خود، از عواطف و احساسات بستگان خود استمداد
می‌کند. ﴿بَاهْلِكَ﴾



۹- صاحبان قدرت معمولاً اگر مقصّر باشند، دیگران را متّهم می‌کنند. ﴿مَنْ ارَادَ بَاهْلَكَ سُوءٌ﴾

۱۰- مجرم برای تبرئه خود، به دیگران اتهام می‌بندد. ﴿ارَادَ بَاهْلَكَ سُوءٌ﴾
 ۱۱- چه بسا سخن حقّی که از آن باطل طلب شود. (کیفر برای کسی که سوء قصد به زن شوهردار دارد، حرف حقّی است، اما چه فردی سوء قصد داشته باید بررسی شود) ﴿ارَادَ بَاهْلَكَ سُوءٌ إِلَّا أَنْ يَسْجَنَ﴾

۱۲- زلیخا عاشق نبود، بلکه هوس‌باز بود؛ چرا که عاشق حاضر است جان‌ش را فدای معشوق کند، نه این که او را متّهم و به زندان افکند. ﴿ارَادَ بَاهْلَكَ سُوءٌ...﴾
 ۱۳- زندان و زندانی نمودن مجرمان، سابقه تاریخی دارد. ﴿يَسْجَنَ﴾

۱۴- اعلام کیفر، نشانه‌ی قدرت همسر عزیز بود. ﴿يَسْجَنَ أَوْ عَذَابَ أَلِيمٍ﴾
 ۱۵- عشق هوس‌آلود، گاهی عاشق را قاتل می‌کند. ﴿أَنْ يَسْجَنَ أَوْ عَذَابَ أَلِيمٍ﴾
 ۱۶- زلیخا دارای نفوذ در دستگاه حکومتی و خط‌دهنده بوده است. ﴿إِلَّا أَنْ يَسْجَنَ أَوْ عَذَابَ أَلِيمٍ﴾

﴿۲۶﴾ قَالَ هِيَ رَأَوْدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(یوسف) گفت: او خواست که از من (برخلاف میل) کام گیرد و شاهی از خانواده زن، شهادت داد که اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده، پس زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (زیرا در این صورت او و همسر عزیز، از روبرو درگیر می‌شدند و پیراهن از جلو چاک می‌خورد.)

﴿۲۷﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ

و اگر پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده، پس زن دروغ گفته و او از راستگویان است.

نکته‌ها:

□ در برخی روایات، شاهد را کودکی معزفی کرده‌اند که مثل عیسی علیه السلام در گهواره به سخن آمد، ولی چون سند محکمی ندارد، نمی‌توان به آن اعتنا کرد. اما بهتر است شاهد را یکی از مشاوران عزیز بدانیم که فامیل همسر و دارای هوش و ذکاوت بود و همانند عزیز مصر، شاهد این اتفاق گردید، و الاً اگر خود شاهد اصل ماجرا بود، معنی نداشت که به صورت جمله شرطیه، شهادت دهد و بگوید: «ان کان...».

□ یوسف، ابتدا سخنی نگفت و شاید اگر همسر عزیز حرفی و تهمت‌ی نمی‌زد، یوسف حاضر نمی‌شد آبروی او را بریزد و بگوید: «هی راودتنی».

□ گاهی برخی از پاکان در معرض تهمت قرار گرفته‌اند: در میان زنان، پاکدامن‌تر از مریم نبود، اما او را متهم به ناپاکی کردند، در میان مردان نیز کسی به پاکی یوسف یافت نمی‌شد، به او هم نسبت ناروای زنا دادند. اما خداوند در هر دو مورد به بهترین وجه پاکی آنان را ثابت نمود.

□ در داستان یوسف، پیراهن او نقش آفرین است: در اینجا؛ پارگی پیراهن از پشت، دلیل بی‌گناهی او و کشف جرم همسر عزیز گردید و در جای دیگر؛ پاره نشدن پیراهن موجب کشف جرم برادران او گردید. زیرا بعد از انداختن یوسف به چاه، وقتی برادران پیراهن او را آغشته به خون کرده و به پدر نشان دادند و گفتند: یوسف را گرگ خورده است، پدر پرسید: پس چرا پیراهن او پاره نشده است؟! در پایان داستان نیز، پیراهن یوسف، وسیله‌ی بینا شدن چشم پدر گردید.

پیام‌ها:

۱- متهم باید از خود دفاع و مجرم اصلی را معرفی کند. حضرت یوسف علیه السلام در برابر جمله «ما جزاء من اراد باهلك سوء» با گفتن «هی راودتنی»، پاسخ مناسبی به زلیخا داد.*

۲- کسی که در مقام قضاوت است باید شکایت شاکی و دفاع متهم را بشنود و مدارک را بررسی کند و سپس نظر دهد. (در این ماجرا همسر گفت که یوسف سوء قصد داشته، «اراد باهلك سوء» یوسف تهمت را رد کرد و گفت: «هی

- راودتنی» شاهد نیز علامت صدق و کذب را از راه پاره شدن پیراهن جلو تا پشت سر مطرح کرد) *
- ۳- دفاع از بی گناه، واجب است و سکوت در همه جا زیبا نیست. ﴿شهد شاهد﴾
- ۴- کمک به روشن شدن حقیقت، کاری پسندیده است. ﴿و شهد شاهد﴾ *
- ۵ - خداوند از راهی که هیچ انتظارش نمی رود، افراد را حمایت می کند. ﴿شهد شاهد من اهلها﴾
- ۶- آنجا که خدا بخواهد، بستگان مجرم علیه او شهادت می دهند. ﴿شهد شاهد من اهلها﴾
- ۷- در شهادت و داوری، مراعات حسب، نسب، موقعیت و خویشاوندی مّتهم، جایز نیست. ﴿شهد شاهد من اهلها﴾
- ۸ - شهادت خویشان علیه یکدیگر، سبب اطمینان بیشتری می شود. ﴿شاهد من اهلها﴾ *
- ۹- در قضاوت، بیش از توجّه به گفته های شاکی و متهم، به بررسی مدارک و اسناد توجّه شود. ﴿قالت ما جزاء... قال هی راودتنی... شهد شاهد... ان کان قیصه...﴾ *
- ۱۰- در قضاوت، هر جرمی کارشناس نیاز دارد. ﴿شهد شاهد... ان کان قیصه...﴾ *
- ۱۱- در جرم شناسی از آثار ظریف به جای مانده، مجرم شناخته و مسایل کشف می شود. ﴿ان کان قیصه...﴾
- ۱۲- قاضی می تواند بر اساس قرائن، حکم کند. ﴿ان کان قیصه قدّ من قُبِلَ فصدقت و هو من الکاذبین﴾
- ۱۳- بکارگیری روشهای جرم شناسی برای تشخیص جرم و مجرم، لازم است. ﴿ان کان قیصه قدّ من دبر...﴾

﴿۲۸﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

پس همین که (عزیز مصر) پیراهن او را دید که از پشت پاره شده است، (حقیقت را دریافت و) گفت: بی شک این از حيله شما زنان است. البته حيله شما شگرف است.

نکته‌ها:

□ با اینکه قرآن، کید شیطان را ضعیف می‌داند: ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^(۱) ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است. به گفته‌ی تفسیر صافی، این به خاطر آن است که وسوسه شیطان غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن با لطف و محبت و حضوری و دائمی است.

□ گاهی خداوند کارهای بزرگ را با وسیله‌های کوچک انجام می‌دهد. مثلاً سرنگونی سپاه ابرهه را با پرندگان ابابیل، حفظ جان پیامبر اسلام را با تار عنکبوت، آموزش دفن میت را با کلاغ، اثبات پاکی مریم علیها السلام را با سخن گفتن نوزاد، پاکی یوسف را با پاره شدن پیراهن، ایمان آوردن یک کشور را با سفر هدهد و کشف اصحاب کهف را با نمونه پول، تحقق بخشیده است.

پیام‌ها:

- ۱- قضاوت بر اساس ادله و بدور از حب و بغض‌ها، مقتضای عدالت است. ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ﴾ *
- ۲- استدلال منطقی، هر انسانی را مطیع و منقاد می‌کند. (عزیز مصر مطیع سخن شاهد شد) ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ... قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ﴾ *
- ۳- آثار و مدارک صحنه جرم باید به دقت مشاهده و بررسی شود. ﴿قَدْ مِنْ دُبُرٍ﴾ *
- ۴- وقتی به نتیجه قطعی رسیدید، در اعلان حکم تردید نکنید. ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ... قَالَ﴾ *



- ۵- عزیز مصر دارای عدالت نسبی و انصاف در برخورد با موضوعات بوده است. (چون بدون پرسش و پاسخ کسی را متهم نکرد و پس از آن نیز حق را به یوسف داد). ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ... أَنَّهُ مِّنْ كِيدِكِنَّ﴾*
- ۶- حق، پشت پرده نمی ماند و مجرم روزی رسوا می شود. ﴿أَنَّهُ مِّنْ كِيدِكِنَّ﴾
- ۷- سخن حق را گرچه تلخ و بر ضرر باشد بپذیریم. (عزیز پذیرفت که مقصر همسر اوست) ﴿أَنَّهُ مِّنْ كِيدِكِنَّ﴾*
- ۸- از مکر زنان ناپاک بترسید که حيله‌ی آنان خطرناک است. ﴿إِنَّ كِيدَكِنَّ عَظِيمٌ﴾
- ۹- گاهی مکر و حيله هر قدر هم بزرگ باشد، قابل کشف و افشاست. ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ... قَالَ أَنَّهُ مِّنْ كِيدِكِنَّ إِنَّ كِيدَكِنَّ عَظِيمٌ﴾

﴿۲۹﴾ یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكَ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

(عزیز مصر گفت:) یوسف از این مسئله صرف نظر کن و (آن را بازگو نکن و به همسرش نیز خطاب کرد:) تو برای گناهت استغفار کن، چون از خطاکاران بوده‌ای.

پیام‌ها:

- ۱- عزیز مصر می خواست مسئله مخفی بماند، ولی مردم دنیا در تمام قرن‌ها از ماجرا با خبر شدند، تا پاکی یوسف ثابت شود. ﴿یوسف اعرض عن هذا﴾
- ۲- اعمال زشت افراد را نباید بر ملا کرد. ﴿اعرض عن هذا﴾*
- ۳- عزیز مصر به خاطر جایگاهش از یوسف خواست تا از جریان صرف نظر کند. ﴿اعرض عن هذا﴾*
- ۴- عزیز مصر نیز همچون سایر کاخ‌نشینان، نسبت به مسئله‌ی ناموس و غیرت تساهل کرد و به استغفار اکتفا کرد و از توبیخ همسر به صورت جدی خودداری نمود! ﴿وَاسْتَغْفِرِي﴾

۵- رهبران غیرالهی، قدرت برخورد قاطع نسبت به بستگان متخلف خودشان را ندارند. ﴿وَاسْتَغْفِرْ﴾

۶- تلاش زن برای برقراری رابطه با غیر همسر خویش، امری ناروا و نامشروع است. ﴿وَاسْتَغْفِرْ لَذَنبِكَ﴾

۷- روابط لجام گسیخته جنسی و هوسرانی، حتی در بین غیر متدینین به ادیان الهی، کاری ناپسند شمرده می شده است. ﴿استغفری لذنبک﴾*

﴿۳۰﴾ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ

قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

زنانی در شهر (زبان به ملامت گشودند و) گفتند: همسر عزیز با غلامش مراوده داشته و از او کام خواسته است. همانا یک غلام او را شیفته خود کرده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکار می بینیم.

نکته ها:

□ «شغاف» به پیچیدگی بالای قلب یا پوسته نازک روی قلب، که همچون غلاف آنرا در برمی گیرد، گفته شده است. جمله‌ی «شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی علاقه‌ی یوسف به قلب زلیخا گره خورده و عشق شدید شده است.^(۱)

□ دو گروه درباره یوسف گفتند: علاقه‌ی بیش از حد به او نشانه‌ی گمراهی است: یکی برادرانش که به جهت محبت پدر به یوسف، پدر را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّ ابْنًا لِّی ضَالٌّ مِّبِینٌ» و دیگری زنان مصر که به جهت علاقه‌ی شدید زلیخا به یوسف، زلیخا را گمراه خوانده و گفتند: «إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

□ هر کس یوسف را برای خود می خواهد؛ یعقوب او را فرزند خود می داند؛ «يَا بُنَيَّ» کاروان او را سرمایه خود می داند؛ «شروه بثمان بختس» عزیز مصر او را فرزند خوانده می داند؛ «نَتَّخِذْهُ



ولدا ﴿ زلیخا او را معشوق خود می‌داند؛ ﴿شغفها حباً﴾ زندانیان او را تعبیر کننده خواب خود می‌دانند؛ ﴿نبتنا بتأویله﴾ ولی خداوند او را برگزیده و رسول خود می‌داند؛ ﴿یجتیبك ربك﴾ و آنچه برای یوسف ماند، همین مقام رسالت بود. ﴿والله غالب علی امره﴾

پیام‌ها:

- ۱- اخبار مربوط به خانواده مسئولان، زود شایع می‌گردد، پس باید مراقب رفتارهای خود باشند. ﴿قال نسوة... إمرأت العزیز﴾
- ۲- بستن درها برای انجام گناه نیز مانع رسوایی نمی‌شود. ﴿قال نسوة... إمرأت العزیز تراود﴾
- ۳- خطاهای افراد خانواده به مرد و سرپرست خانواده منتسب می‌شود. ﴿امرئة العزیز تراود فتاه﴾*

﴿۳۱﴾ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

پس چون (همسر عزیز) نیرنگ (و بدگویی) زنان (مصر) را شنید، (کسی را برای دعوت) به سراغ آنها فرستاد و برای آنان (محفل و) تکیه‌گاهی آماده کرد و به هر یک چاقویی داد (تا میوه میل کنند) و به یوسف گفت: بر زنان وارد شو. همین که زنان او را دیدند بزرگش یافتند و دست‌های خود را (به جای میوه) عمیقاً بریدند و گفتند: منزّه است خداوند، این بشر نیست، این نیست جز فرشته‌ای بزرگوار.

نکته‌ها:

□ «قطعن» از ریشه‌ی «قطع»، به معنای بریدن است که چون به باب تفعیل در آمده، این معنا را نیز می‌رساند که زنان حاضر در جلسه چون یوسف را دیدند به قدری مبهوت شدند که

مواضع متعدّدی از دست خویش را بریدند و قطعه قطعه کردند.

- «حاشا» به معنی در حاشیه و کنار بودن است. رسم بوده که هرگاه می‌خواستند شخصی را از عیبی منزّه بدانند، اوّل خدا را تنزیه می‌کردند سپس آن شخص را.^(۱)
- همسر عزیز مصر زن سیاستمداری بود و با مهمانی دادن توانست مشت رقبا را باز کند و آنان را غافلگیر نماید.

پیام‌ها:

- ۱- گاهی هدف از بازگو کردن مسایل دیگران، دلسوزی نیست، بلکه حسادت و توطئه و نقشه علیه آنان است. ﴿بِمَكْرِهِنَّ﴾
- ۲- شاید زنان مصر با انتشار خبر عشق زلیخا به یوسف علیه السلام می‌خواستند بدین وسیله یوسف را مشاهده کنند. ﴿بِمَكْرِهِنَّ﴾*
- ۳- گاهی باید پاسخ مکر را با مکر داد. (زنان با بازگو کردن راز همسر عزیز مصر، نقشه کشیدند و او با یک میهمانی، نقشه آنان را پاسخ داد.) ﴿ارسلت الیهنَّ﴾
- ۴- زلیخا برای کنترل جوسازی علیه خود، اقدام به توجیه افراد عمده‌ای که در جوسازی و انتشار اخبار دخیل بودند پرداخت. (واضح است که دعوت شدگان همه‌ی زنان منطقه نبودند) ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ ارسلت الیهنَّ﴾*
- ۵- مجرم گاه برای تنزیه خود، جرم را گسترش می‌دهد و آن را عادی جلوه می‌دهد. ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ ارسلت الیهنَّ﴾*
- ۶- سرویس جداگانه برای هر میهمان کاری پسندیده و ارزشمند است. ﴿آتت من واحدة منهنَّ سَکِیناً﴾*
- ۷- اطاعت از مولی و صاحب تا وقتی معصیت نباشد لازم است. ﴿قالت اخرج علیهنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ﴾*
- ۸- شنیدن کی بود مانند دیدن. ﴿فَلَمَّا رَأَیْنَهُ اکبرنه﴾*



۹- انسان به طور فطری در برابر بزرگی و بزرگواری، تواضع می‌کند. ﴿اکبرنه﴾
 ۱۰- زلیخا خواست به زنان مصر تفهیم کند که شما یک لحظه یوسف را دیدید،
 طاقت از کف دادید؛ او شبانه روز در خانه من است؟! ﴿فلما رأينه اکبرنه و قطعن
 ایدیهن﴾*

۱۱- در انتقاد عجله نکنید، شاید شما هم اگر به جای او بودید مثل او می‌شدید.
 ﴿قطعن ایدیهن﴾ (انتقاد کنندگان وقتی یوسف را دیدند، همه مثل زن عزیز مصر
 گرفتار شدند)

۱۲- انسان تا وقتی در معرض امتحان قرار نگرفته ادعایی دارد؛ اما گاهی که مورد
 آزمایش قرار گرفت، ناخودآگاه ماهیت خود را نشان می‌دهد. ﴿فلما رأينه اکبرنه
 و قطعن ایدیهن﴾*

۱۳- عشق که آمد، انسان بریدن دست خودش را نمی‌فهمد. ﴿قطعن ایدیهن﴾ (اگر
 شنیده‌اید که حضرت علی علیه السلام به هنگام نماز، از پایش تیر را کشیدند و متوجه
 نشد، تعجب نکنید. زیرا اگر عشق سطحی دنیوی تا بریدن دست پیش
 می‌رود، عشق معنوی و عمیق به جمال واقعی، چه خواهد کرد!)

۱۴- یوسف در زیبایی بی نظیر و در عین حال در عفت الگویی برای همگان
 است. ﴿فلما رأينه اکبرنه... قلن حاش لله﴾*

۱۵- جمال یوسف علیه السلام موجب گرفتاری او شد، ولی علم و تقوایش موجب نجات
 او گردید. (آری جمال معنوی مهم‌تر از جمال ظاهری است)*

۱۶- مردم مصر در آن زمان، به خداوند و فرشتگان ایمان داشتند. ﴿حاش لله... ملک
 کریم﴾

﴿۳۲﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودَتْهُ عَن نَّفْسِهِ
فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِّنَ
الصَّاغِرِينَ

(همسر عزیز مصر به زنانی که دست خود را بریده بودند، گفت: این همان کسی است که مرا درباره او ملامت می کردید. و البته من از او کام خواستم، ولی او پاکی ورزید. و اگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، حتماً زندانی خواهد شد و از خوارشدگان خواهد بود.)

نکته ها:

□ شرایط اجتماعی و روانی، در نوع عکس العمل افراد تأثیر دارد. همسر عزیز آنگاه که از افشای کار زشت خود می ترسد، درها را می بندد، «غَلَقْتُ الْاَبْوَابَ»، اما هنگامی که زنان مصر را همراه و همدستان خود می بیند، علناً می گوید: «أنا راودته» من او را فرا خواندم. در جامعه نیز وقتی حساسیت به زشتی گناه از بین برود، گناه آسان می شود. شاید برای جلوگیری از همین امر است که در دعای کمیل می خوانیم: «اللَّهُم اغفر لی الذنوب الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ» خداوند! گناهانی که پرده حیا را پاره می کند برایم ببامرز. زیرا گناه در ابتدا انجامش برای انسان سنگین است، اما همین که پرده حیا برافتاد آسان می شود.

پیام ها:

- ۱- دیگران را ملامت نکنید که خود گرفتار می شوید. ﴿فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ﴾
- ۲- عشق گناه آلود، سبب رسوائی می شود. ﴿لَقَدْ رَاودَتْهُ﴾
- ۳- دروغگو رسوا می شود. کسی که دیروز گفت: یوسف قصد سوء داشته؛ «إراد باهلك سوء» امروز می گوید: ﴿لَقَدْ رَاودَتْهُ﴾ من قصد کام گرفتن از او را داشتم.
- ۴- اخلاص و عفت پاکان، سبب رسوایی ناپاکان می شود. ﴿و لَقَدْ رَاودَتْهُ عَن نَفْسِهِ﴾*

۵- گاهی دشمن هم به پاکی شخص مقابل، گواهی می دهد. ﴿فَاسْتَعْصَم﴾ (وجدان



مجرم نیز گاهی بیدار می شود.)

۶- پاکی، لازمه ی نبوّت است. ﴿فاستعصم...﴾

۷- چه پاکانی که به خاطر خودکامگان به زندان می روند. ﴿فاستعصم... لیسجنّ﴾

۸- گناهکاران برای رسیدن به هدف خویش از هر وسیله ای استفاده می کنند. ﴿و

لئن لم يفعل ما آمره لیسجنّ﴾*

۹- قدرت اگر با ایمان و تقوا همراه نباشد برای هوای نفس مورد استفاده قرار

می گیرد. ﴿ما آمره لیسجنّ﴾*

۱۰- زلیخا در دستگاه حکومتی مصر دارای نفوذ بوده است. ﴿لیسجنّ﴾*

۱۱- سوء استفاده از قدرت، حربه ی طاغوتیان است. ﴿لیسجنّ﴾

۱۲- تهدید به حبس و تحقیر، حربه و شیوه ی طاغوتیان است. ﴿لیسجنّ...﴾

الصاغرین ﴿

۱۳- هوای نفس به قدری نیرومند است که حتّی با رسوایی نیز به راه خود ادامه

می دهد. ﴿راوده... و لئن لم يفعل ما آمره...﴾*

۱۴- عاشق شکست خورده، دشمن می شود. ﴿قالت... لیسجنّ و لیکوناً من

الصاغرین ﴿

﴿۳۳﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي

كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ

(یوسف) گفت: پرودگارا! زندان برای من از آنچه مرا به سوی آن

می خوانند محبوب تر است. و اگر حيله آنها را از من باز نگردانی، به سوی

آنها تمایل می کنم و از جاهلان می گردم.

نکته ها:

□ یوسف سراپا جوانمرد بود؛ یکبار فدای حسادت برادران شد و خصومت نکرد. بار دیگر

هدفِ عشقِ زلیخا شد، ولی گناه نکرد. بار سوم به هنگام قدرت، از برادران انتقام نگرفت. بار

چهارم همین که کشور را در خطر دید به جای تقاضای برگشت به وطن، تقاضای تدبیر امور اقتصادی و نجات کشور را داد.

□ برای هر کس، محبوبی است؛ برای یوسف پاکدامنی از زندان محبوب تر است. برای گروهی دنیا محبوب تر است؛ «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^(۱) اما برای مؤمن خداوند محبوب تر است. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ»^(۲)

پیام‌ها:

- ۱- توجّه به ربوبیت خدا، از آداب دعاست. «رَبِّ»
- ۲- اولیای خدا، فشار زندگی شرافتمندانه را، از رفاه در گناه بهتر می دانند. «رَبِّ السَّجْنِ احْبِبِّ الیَّ»
- ۳- هر آزادی ارزش نیست و هر زندانی عیب نیست. «رَبِّ السَّجْنِ احْبِبِّ»
- ۴- انسان با استمداد از خداوند، می تواند در هر شرایطی از گناه فاصله بگیرد. «رَبِّ السَّجْنِ احْبِبِّ» (هجرت از محیط گناه لازم است).
- ۵- رنج و سختی نمی تواند مجوز ارتکاب گناه باشد. «رَبِّ السَّجْنِ احْبِبِّ...»
- ۶- دعا و نیایش و استمداد از خداوند، یکی از راههای مصون ماندن از گناه و انحرافات جنسی است. «رَبِّ السَّجْنِ احْبِبِّ...»
- ۷- شخصیت انسان به روح او بستگی دارد، نه جسم او. اگر روح آزاد باشد، زندان بهشت است و اگر روح در فشار باشد، کاخ هم زندان می شود. «السَّجْنِ احْبِبِّ»
- ۸- جداسازی محیط به خاطر مصون ماندن افراد از گناه، کاری شایسته است. (یوسف خواهان جدا شدن بود، حتی اگر به قیمت زندان رفتن باشد)*
- ۹- رضایت خداوند بر رضایت مردم ترجیح دارد. «رَبِّ السَّجْنِ احْبِبِّ الیَّ مَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»*
- ۱۰- هیچ کس بدون لطف خداوند، محفوظ نمی ماند. «وَالْأَلَّ تَصْرَفْ عَنِّي...» در



- شرایط بحرانی تنها راه نجات، اتکا به خداوند است.
- ۱۱- آزمایش‌های الهی هر لحظه سخت‌تر میشود. (یوسف قبلاً گرفتار یک زن بود، حال گرفتار چندین زن شده است.) ﴿کِذِّهِنَّ، الیهِنَّ﴾
- ۱۲- راضی کردن مردم به قیمت ناخشنودی خدا، جهل است. ﴿اکن من الجاهلین﴾
- ۱۳- گناه، موجب سلب علوم خدادادی و موهبت‌های الهی است. (در آیات قبل خواندیم: «آئیناه حکماً و علماً» و در اینجا یوسف می‌فرماید: ﴿اکن من الجاهلین﴾
- ۱۴- جهل تنها بیسوادی نیست، انتخاب لذت آنی و چشم‌پوشی از رضای خدا، جهل محض است. ﴿اکن من الجاهلین﴾
- ۱۵- گناه، کاری جاهلانه است. ﴿اکن من الجاهلین﴾*
- ۱۶- عمل نکردن به دانسته‌ها، انسان را در ردیف جاهلان قرار می‌دهد. ﴿اکن من الجاهلین﴾*

﴿۳۴﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پس پروردگارش (در خواست) او را اجابت کرد و حيله زنان را از او برگرداند، زیرا که او شنوای داناست.

پیام‌ها:

- ۱- مردان خدا، مستجاب الدعوة هستند. ﴿فاستجاب له﴾
- ۲- گاهی شداید و سختی‌ها زمینه‌ی پیدا شدن امداد الهی و راه نجات است. ﴿رَبِّ السَّجْنِ... فاستجاب﴾*
- ۳- پاکدامنی و عفاف، موجبات استجاب دعا را فراهم می‌سازد. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبْ... فاستجاب﴾*
- ۴- درخواست خالصانه از خداوند، استجاب و عنایت او را در پی دارد. ﴿رَبِّ... فاستجاب﴾*
- ۵- دعای یوسف برای مصون ماندن از کید زنان مصر سریعاً مستجاب شد.

(حرف «فاء» در «فاستجاب»، رمز سرعت است) *

۶- هر کس به خدا پناه ببرد، محفوظ می ماند. «فاستجاب له ربّه فصرف عنه کیدهنّ»

۷- گاهی کار دشمن به نفع ما تمام می شود. (دشمن یوسف را به زندان انداخت،

که مایه ی خلاصی یوسف از زلیخا بود) «فصرف عنه کیدهنّ» *

۸- استجاب دعا، دلیل بر شنوایی و بینایی و علم خداوند است. «فاستجاب... هو

السمیع العلیم»

۹- کسانی که مورد مراجعه مردم هستند باید در آغاز خوب بشنوند، سپس با

دانش خود به حلّ و فصل مشکل بپردازند؛ چنانکه خداوند نیز در مقام اجابت

دعا چنین است. «فاستجاب... هو السميع العليم» *

﴿ ۳۵ 〉 ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتِ لَيْسَجْنَتْهُ حَتَّى حِينٍ

سپس بعد از آن همه نشانه ها و شواهدی که (برای پاکی یوسف) دیدند،

این گونه برایشان جلوه کرد که او را تا مدّتی زندانی کنند.

پیام ها:

۱- یک دیوانه، سنگی را در چاه می اندازد، صد نفر عاقل نمی توانند آنرا در آورند.

یک زن عاشق شد، مردان متعدّد و رجال مملکتی نتوانستند این رسوایی را

چاره اندیشی کنند. «بدا لهم من بعد ما رأوا»

۲- کاخ نشینی معمولاً با بی پروایی و پرویی همراه است. «من بعد ما رأوا الايات

لیسجنّته» با این همه دلیل بر پاکی یوسف، باز هم او محکوم به زندان می شود.

۳- زیبایی، همیشه خوشبختی آور نیست، دردسر هم دارد. «ثمّ بدا لهم... لیسجنّته»

۴- معمولاً در دربارها و کاخهای طاغوتیان، دادگاه و محاکمه غیابی و تشریفاتی

است، تا بی گناهان محکوم شوند. «لیسجنّته» (البته در مواردی این گونه نیست)

۵- در جامعه ی آلوده، هوسرانان آزاد و تقواییشان در زندانند. «لیسجنّته» *

۶- افراد خاطی به ویژه قدرتمندان کمتر مسؤولیّت عمل خود را می پذیرند و

می خواهند دیگران را قربانی کنند. ﴿لِیَسْجَنَّهُ﴾ *

۷- در نظام های طاغوتی معصوم تر مظلوم تر است. ﴿لِیَسْجَنَّهُ﴾ *

۸- پاک بودن و پاک ماندن هزینه دارد. ﴿لِیَسْجَنَّهُ﴾ *

۹- جلوگیری از رسوایی خاندان عزیز مصر و پایان یافتن شایعات، هدف

حکمرانان مصر از زندانی ساختن یوسف بود. ﴿لِیَسْجَنَّهُ حَتَّى حین﴾ *

۱۰- وقتی دستگاه قضایی بر طبق خواسته سیاستمداران و افراد ذی نفوذ تصمیم

می گیرد، مدت زمان زندان نیز نامشخص است. ﴿حَتَّى حین﴾ *

﴿۳۶﴾ وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ
قَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ
نَبْنِئَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

نکته ها:

□ در حدیث می خوانیم: دلیل آنکه زندانیان، یوسف را نیکوکار نامیدند، این بود که به افراد مریض در زندان رسیدگی می کرد و به نیازمندان کمک و برای دیگران، جا باز می کرد.^(۱)

پیام ها:

۱- زندان یوسف، عمومی بوده است. ﴿مَعَهُ السِّجْن﴾

۲- خواب ها را ساده نگیریم، در بعضی از آنها اسراری نهفته است. ﴿أَرَانِي أَعْصِرُ

۱. تفسیر نورالثقلین - میزان الحکمه (سجن).

خُمرًا﴾ (ممکن است انسان‌های عادی نیز خواب‌های مهمی ببینند).

۳- انسان همه جا می‌تواند متمر ثمر باشد، حتّی در زندان. ﴿تَبَيَّنَا بِتَأْوِيلِهِ﴾*

۴- نیکوکاران با صفای دل چیزهایی درک می‌کنند که دیگران آن را نمی‌یابند.

﴿تَبَيَّنَا بِتَأْوِيلِهِ اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*

۵- اگر مردم اعتماد به کسی پیدا کنند، تمام رازهای خود را با او در میان

می‌گذارند. ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

۶- انسان‌های وارسته، در زندان نیز روی افراد تأثیر می‌گذارند. ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ

الْمُحْسِنِينَ﴾

۷- حتّی مجرمان و گناهکاران نیز برای نیکوکاران، جایگاه شایسته‌ای قایلند. ﴿اَنَا

نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾

۸- نیکوکاران همه جا حتّی در زندان مورد احترام و پناهگاه مردم هستند. ﴿اَنَا

نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*

۹- نیکوکاری یوسف عليه السلام قدم اوّل او در جذب و تبلیغ بود. (احسان و

خدمت‌رسانی به زندانیان، سبب جذب قلوب و دریافت لقب محسن از

زندانیان شد) *

۱۰- بدون تمکن مالی و آزادی هم می‌توان محسن بود. (یوسف در زندان نه

ثروت داشت، نه آزادی) ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*

۱۱- اوّل نیکوکاری خود را اثبات کنید، سپس به تبلیغ دین پردازید. (یوسف که

در نظر مردم نیکوکار شناخته شد، قبل از تعبیر خواب دوستان زندانی، به

تبلیغ و ارشاد آنان پرداخته و به یکتاپرستی دعوت نمود) *

۱۲- دادن آگاهی‌های صحیح از مصادیق احسان است. (ما را از اسرار خوابی که

دیده‌ایم آگاه ساز) ﴿اَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾*



﴿۳۷﴾ قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

(یوسف به آن دو نفر که خواب دیده بودند) گفت: من قبل از آنکه جیره غذایی شما برسد، تأویل خوابتان را خواهم گفت. این از اموری است که پرودگارم به من آموخته است. همانا من آئین قومی را که به خدا ایمان ندارند و به قیامت کفر می‌ورزند، رها کرده‌ام.

نکته‌ها:

□ در ترجمه بخش اوّل آیه، این احتمال نیز وجود دارد که معنای آیه اینگونه باشد: من از جانب خداوند می‌دانم غذایی که برای شما خواهند آورد چیست؟ پس می‌توانم خواب شما را تعبیر کنم. یعنی یوسف علاوه بر تعبیر خواب از چیزهای دیگر نیز خبر می‌داده است. مثل حضرت عیسی علیه السلام که از غذای ذخیره شده در منازل و یا آنچه می‌خوردند، خبر می‌داد.

□ سؤال: چرا حضرت یوسف علیه السلام خواب آنان را فوری تعبیر نکرد و آن را به وقتی دیگر و ساعتی بعد موکول کرد؟

پاسخ: فخررازی در تفسیر کبیر، چند وجه برای آن بیان کرده است:

۱. می‌خواست آنها را در انتظار قرار دهد تا کمی تبلیغ و ارشاد کند، شاید شخص اعدامی ایمان آورد و با حسن عاقبت از دنیا برود.
۲. می‌خواست با بیان نوع غذایی که نیامده، اعتماد آنان را جلب کند.
۳. می‌خواست آنها را تشنه‌تر کند تا بهتر بشنوند.
۴. چون تعبیر خواب یکی از آنها اعدام بود، کمی طفره رفت تا قالب تهی نکند.

پیام‌ها:

۱- گاهی برای تأثیرگذاری بیشتر، لازم است انسان قدرت علمی و کمالات خود را به دیگران عرضه کند. «قال... نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ»

۲- از علم خود برای بهره رساندن به دیگران استفاده کنیم. ﴿نَبِّأَتْكَا... مَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ *

۳- معلومات و دانسته‌های خود را از خدا بدانیم. ﴿مَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾

۴- هدف از آموزشها نیز پرورش است. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي﴾

۵- خداوند حکیم است و بی جهت دری را به روی کسی باز نمی‌کند. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي﴾
زیرا من؛ ﴿تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

۶- کسی که از ظلمات کفر فرار کند، به نور علم می‌رسد. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي أَنِّي تَرَكْتُ﴾
(دلیل علم من ترک کفر است.)

۷- از فرصت‌ها، بهترین استفاده را بکنید. ﴿نَبِّأَتْكَا بَتَأْوِيلِهِ... أَنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ﴾ (یوسف
قبل از تعبیر خواب، کار فرهنگی و اعتقادی خود را شروع کرد.)

۸- اساس ایمان، تبری و تولی است. در این آیه برائت از کفار، ﴿أَنِّي تَرَكْتُ﴾ و در
آیه بعد پیروی از ولایت اولیای الهی مطرح است. ﴿وَاتَّبَعْتُ﴾

۹- باید از انتساب مستقیم افراد به انحراف پرهیز کرد و با روش غیر مستقیم تبلیغ
کرد. (یوسف نفرمود: شما از کفر دست بکشید، بلکه فرمود: من راه کفر را رها
کردم) ﴿أَنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ *

۱۰- در تمام ادیان، عقیده به توحید و معاد در کنار یکدیگر بوده است. ﴿قَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

﴿۳۸﴾ وَ أَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ
نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ
لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام. برای ما سزاوار
نیست که چیزی را شریک خداوند قرار دهیم. این از فضل خدا بر ما و بر
مردم است، ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند.



نکته‌ها:

□ اصالت خانوادگی، همچنان که در ساختار شخصیت افراد مؤثر است، در پذیرش مردم نیز اثر دارد. لذا حضرت یوسف برای معرفی خود، به پدران خود که انبیای الهی هستند تکیه می‌کند تا هم اصالت خانوادگی را ارائه دهد و هم قداست دعوت خود را.

این همان روشی است که پیامبر ﷺ نیز در معرفی خود به کار می‌برد و می‌فرمود: من همان پیامبر امی هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل آمده است. سیدالشهدا حسین ابن علی (علیه السلام) در کربلا و امام سجاد (علیه السلام) نیز در برابر مردم شام، خود را چنین معرفی کردند: «أنا ابن فاطمة الزهراء»

□ «ملة» در قرآن به معنای آیین بکار رفته است. سیمای «ملة ابراهیم» اینگونه ترسیم شده است: «با تمام قوا در راه خدا جهاد کنید و اهل نماز و زکات و اعتصام به خدا باشید. در دین سختی و حرجی نیست، تسلیم خدا باشید، این است ملت پدرتان ابراهیم.»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- رسیدن به حق، در گرو شناخت باطل و ترک آن است. «ترکتُ ملة قوم لا يؤمنون و اتبعتُ ملة...»
- ۲- جدّ انسان، در حکم پدر انسان است و «أب» به او نیز اطلاق شده است. «ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب»
- ۳- انبیا باید از خاندان پاک باشند. «آبائی ابراهیم و...»
- ۴- پیامبران الهی از یک هدف برخوردارند. «ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و...»
- ۵- در کنار راههای منفی، راه مثبت را نیز نشان دهیم. «ترکتُ ملة... و اتبعتُ ملة...»
- ۶- افتخار به پدران و پیروی از آنان در صورتی که راه حق و توحید را پیموده باشند پسندیده و رواست. «و اتبعتُ ملة آبائی...»*
- ۷- پدران انبیا (علیهم السلام) مشرک نبوده‌اند. «ماکان لنا ان نشرک»*

۸- پرهیز از شرک و مبارزه با آن، پایه و اساس ادیان الهی است. ﴿ما كان لنا ان نشرك﴾ *

۹- شرک، در تمام ابعادش (ذات، صفات و عبادت)، منفور است. ﴿من شيء﴾
 ۱۰- پرهیز از شرک و گرایش به توحید، توفیق الهی می خواهد. ﴿ذلك من فضل الله﴾
 ۱۱- تعالیم انبیا، نعمتی الهی و سزاوار شکر و سپاس است. ﴿ذلك من فضل الله علينا... ولكن اكثر الناس لا يشكرون﴾ *

۱۲- نبوت و هدایت، توفیق و فضل الهی برای همه است. ﴿علينا و على الناس﴾
 ۱۳- اکثریت، معیار شناخت صحیح نیست. ﴿اکثر الناس لا يشكرون﴾
 ۱۴- پشت کردن به راه انبیا، بزرگ ترین کفران نعمت است. ﴿لا يشكرون﴾

﴿۳۹﴾ يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ای دو یار زندانی من! آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟

نکته ها:

□ انسان ها سه دسته اند: گروهی قالب پذیرند، مثل آب و هوا که از خود شکلی ندارند و در هر ظرفی به شکل همان ظرف در می آیند. گروهی نفوذ ناپذیر و مقاوم هستند، همچون آهن و فولاد که در برابر فشار بیرونی ایستادگی می کنند. اما گروهی امام و راهبرند که دیگران را به رنگ حقّ درمی آورند. یوسف نمونه ای از انسان های دسته سوم است که در زندان نیز از مشرک، موحد می سازد.

□ در قرآن در جاهای مختلف، از روش مقایسه و پرسش استفاده شده است که به نمونه هایی از آن درباره خداوند اشاره می کنیم:

۱. ﴿قل هل من شركائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده﴾^(۱)؛ آیا از شرکایی که برای خدا گرفته اید



- کسی هست که بیافریند و سپس آنرا برگرداند؟
۲. ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾^(۱)؛ آیا از شرکایی که برای خدا قرار داده‌اید کسی هست که به حق راهنمایی کند؟
۳. ﴿قُلْ أَغَيْرُ اللَّهِ أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۲)؛ آیا غیر خدای یکتا پروردگاری بپذیرم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟
۴. ﴿اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۳)؛ خداوند بهتر است یا آنچه شریک او می‌گردانید؟

پیام‌ها:

- ۱- مردم را با محبت و عاطفه، صدا بنزید. ﴿یا صاحبی﴾
- ۲- انسان در برابر هم نشینان خود نیز مسئول است. ﴿یا صاحبی السجن﴾*
- ۳- از مکان‌ها و زمان‌های حسّاس برای تبلیغ استفاده کنید. ﴿یا صاحبی السجن﴾ ارباب متفرّقون... ﴿(یوسف در زندان همین که می‌بیند به تعبیر خواب او نیاز دارند، فرصت را غنیمت شمرده و تبلیغ می‌کند.)
- ۴- پرسش و مقایسه، یکی از راه‌های ارشاد و هدایت است. ﴿ارباب متفرّقون خیر...﴾
- ۵ - اعتقاد به توحید اساس ایمان است. (یوسف سرآغاز دعوت خود را توحید قرار داد) ﴿ارباب متفرّقون خیر...﴾*
- ۶- خدایان متعدّد، عامل تفرقه و پراکندگی، و خدای واحد عامل یگانگی است. ﴿ارباب متفرّقون خیر أم الله...﴾*
- ۷- فطرت بشر از تفرقه و تشّت بیزار است و یوسف از همین امر برای اثبات توحید بهره گرفته است. ﴿ارباب متفرّقون خیر أم الله الواحد...﴾*
- ۸- وحدت و یگانگی، عامل قدرت و غلبه است. ﴿الواحد القهار﴾*

۱. یونس، ۳۵.

۲. انعام، ۱۶۴.

۳. نمل، ۵۹.

﴿ ۴۰ ﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی‌کنید مگر اسم‌هایی (بی‌مسمی) که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید (و) خداوند هیچ دلیلی (بر حقانیت) آن نفرستاده است. کسی جز خدا حق فرمانروایی ندارد، او دستور داده که جز او را نپرستید. این دین پا بر جا و استوار است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

پیام‌ها:

- ۱- معبودهای غیر او واقعی نیستند، بلکه ساخته خیال مشرکان و نیاکان آنهاست. ﴿ما تعبدون... الا اسماء سميتموها انتم و اباؤکم﴾
- ۲- بسیاری از قدرت‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات، سمینارها، قطعنامه‌ها، ملاقات‌ها و حمایت‌ها و محکومیت‌ها و عناوین و القاب دیگر، اسم‌های بی‌مسمی و بت‌های مدرن روزگار ما هستند که بشر به جای خدا، دنباله‌رو آنان شده است. ﴿ما تعبدون... اسماء سميتموها﴾
- ۳- سابقه و قدمت، دلیل حقانیت نیست. ﴿انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان﴾*
- ۴- عقاید آدمی باید متکی بر دلیل و برهان عقلی یا نقلی باشد. ﴿من سلطان﴾
- ۵- در برابر هیچ فرمان غیر الهی، کرنش نکنید. زیرا فرمان دادن تنها حق خداوند است. ﴿ان الحكم الا لله﴾
- ۶- عبادت خالصانه (توحید)، راه مستقیم و پابرجاست. ﴿الا تعبدوا الا اياه ذلك الدين القيم﴾*
- ۷- هر قانونی جز قانون الهی متزلزل است. ﴿ذلك الدين القيم﴾
- ۸- جز بر عقیده محکم و استوار نباید اعتماد کرد. ﴿ذلك الدين القيم﴾*
- ۹- بیشتر مردم به استواری دین خدا جاهلند. ﴿ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس﴾

لایعلمون﴾ (یا جاهل بسیط که به جهل خود آگاه است یا جاهل مرکب که خیال می‌کند می‌داند و در واقع نمی‌داند)
 ۱۰- جهل و نادانی، زمینه‌ساز پیدایش شرک است. ﴿لایعلمون﴾

﴿۴۱﴾ يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَ أَمَّا الْآخَرُ

فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

ای دوستان زندانیم! اما یکی از شما (آزاد می‌شود) و به ارباب خود شراب می‌نوشاند و دیگری به دار آویخته می‌شود و (آنقدر بالای دار می‌ماند که) پرندگان (با نوک خود) از سر او می‌خورند. امری که درباره آن از من نظر خواستید، حتمی و قطعی است.

نکته‌ها:

□ «رب» به حاکم، مالک و ارباب نیز اطلاق می‌شود. مثل، «رب الدار» یعنی صاحب خانه. پس جمله‌ی «فیسقی ربّه خمرًا» یعنی به ارباب خود شراب می‌دهد.

پیام‌ها:

- ۱- کرامت افراد را رعایت کنید هر چند در خط فکری شما نباشند. ﴿یا صاحبی﴾
- ۲- در پاسخ‌گویی به مراجعان، باید نوبت مراعات شود. ﴿أما احداکما...﴾ (تعبیر اوّل برای کسی است که زودتر خوابش را گفته است).
- ۳- بعضی از رؤیاها اگر چه از شخص غیر موحد باشد، می‌تواند تعبیر مهمّی داشته باشد. ﴿فیسقی ربّه خمرًا﴾
- ۴- معبر می‌تواند تعبیر خواب را بگوید هر چند ناگوار باشد. ﴿فیصلب﴾ یعنی به دار آویخته شد)*
- ۵- تعبیر خواب یوسف پیش‌بینی و حدس نیست، بلکه خبر قطعی از جانب خداست. ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ﴾

﴿۴۲﴾ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

و (یوسف) به آن زندانی که می‌دانست آزاد می‌شود گفت: مرا نزد ارباب خود بیاد آور. (ولی) شیطان یادآوری به اربابش را از یاد او برد، در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند.

نکته‌ها:

□ «ظَنَّ» به معنای اعتقاد و علم نیز استعمال شده است. زیرا در آیه قبل، یوسف به صراحت وقاطعیت از آزادی یکی و اعدام دیگری خبر داده است. بنابراین «ظَنَّ» در اینجا به معنای گمان همراه با شک و تردید نیست.

□ «بضع» به عدد زیر ده گفته می‌شود و اکثر مفسران مدت زندان حضرت یوسف را هفت سال گفته‌اند.

□ در بعضی تفاسیر، جمله‌ی «فانساه الشیطان» را اینگونه ترجمه کرده‌اند که «شیطان یاد پروردگار را از ذهن یوسف برد و او به جای استمداد از خداوند به ساقی شاه توجه کرد» و این برای یوسف ترک اولی بود و لذا سال‌های دیگری را نیز در زندان ماند. اما صاحب‌المیزان می‌نویسد: اینگونه روایات خلاف قرآن است، چون قرآن یوسف را از مخلصین دانسته و شیطان به مخلصین نفوذ ندارد. به علاوه در دو آیه بعد آمده که «قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهَا وَ اذْكُرْ بَعْدَ اُمَّةٍ» فراموش کننده بعد از مدت‌ها یوسف را به خاطر آورد، از این معلوم می‌شود که فراموشی مربوط به ساقی بوده است نه یوسف.

پیام‌ها:

- ۱- انبیا نیز از طرق معمول، مشکلات خود را حل می‌کنند، و این با توحید و توکل منافاتی ندارد. «اذکرنی عند ربک»
- ۲- هر تقاضایی رشوه نیست. «اذکرنی عند ربک» یوسف برای تعبیر خواب، مزد و رشوه‌ای درخواست نکرد، بلکه گفت: مظلومیتم را به شاه برسان.



- ۳- برای اثبات بی گناهی و پاکی خود از هر طریق سالم برای رساندن شکوای خود به گوش مسئولین بهره ببرید. ﴿اذکرنی عند ربّک﴾*
- ۴- کاخ نشینی و رفاه و آسایش، زمینه ساز فراموش کردن درد و رنج گرفتاران و بیچارگان است. ﴿ناج... فانساه الشیطان﴾*
- ۵ - معمولاً افراد بعد از رسیدن به پست، مقام و رفاه، دوستان قدیمی را به فراموشی می سپارند. ﴿انساه الشیطان ذکر ربّه﴾
- ۶- خروج یوسف از زندان و رفع اتهام از او، با اهداف شیطان ناسازگار بود، لذا دسیسه نمود. ﴿انساه الشیطان﴾

﴿۴۳﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خَضِرٍ وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده‌ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می کنید درباره‌ی خوابم به من نظر دهید.

نکته‌ها:

- تاکنون در این سوره، چهار خواب مطرح شده است؛ خواب خود یوسف، خواب دو رفیق زندانی و خواب پادشاه مصر. خوابِ اوّل سبب دردسر برای او ولی تعبیر خواب دیگران، سبب عزّت او شد. در تورات آمده است: پادشاه یک نوبت در خواب دید، گاوهای لاغر گاوهای فربه را می خورند و نوبت دیگر، خوشه‌ی سبز در کنار خوشه‌های خشکیده را دید.^(۱)
- درباره‌ی اینکه عزیز مصر، همان پادشاه مصر است یا آنان دو نفر هستند، گفتگو و اختلاف

نظر است که ما از آن می‌گذریم، زیرا نقشی در بحث ندارد.

□ در کتاب روضه‌ی کافی آمده است که خواب دیدن سه نوع است: گاهی بشارت الهی، گاهی ایجاد وحشت از شیطان و گاهی خواب‌های بی‌سروته و پریشان.^(۱)

پیام‌ها:

۱- خداوند با خواب دیدن یک شاه ظالم، (به شرطی که تعبیر کننده‌اش یوسف باشد) ملّتی را از قحطی نجات می‌دهد. «قال الملك اَنْی اَری»
 ۲- اشیا و حیوانات، در عالم رؤیا نماد و سمبل مشخصی دارند. (مثلاً گاو لاغر، سمبل قحطی و گاو چاق، سمبل فراوانی است) «سبع بقرات سان یا کلن سبع عجاف»*

۳- رؤسا و قدرتمندان با اندک خاطره‌ی ناگواری، احساس خطر می‌کنند که مبادا قدرت از آنها گرفته شود. «قال الملك اَنْی اَری... اُفتونی فی رؤیای»
 ۴- حاکمان نیاز به مشورت افراد خبره در امور مختلف دارند. «یا ایها الملأ اُفتونی»*
 ۵- برای تعبیر خواب، باید به اهل آن مراجعه کرد و نباید به تعبیر هرکس توجه نمود. «اُفتونی ان کنتم للرؤیا تعبرون»

﴿٤٤﴾ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

(اطرافیان پادشاه) گفتند: خواب‌هایی پریشان است و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.

نکته‌ها:

□ «اضغاث» جمع «ضَغْث» به معنای مخلوط کردن و «ضِغْث» به معنای دسته چوبِ مختلط است. «احلام» جمع «حلم» به معنای خواب پریشان است. «اضغاث احلام» یعنی خواب‌های پراکنده و درهمی که معبر نمی‌تواند سرنخی از آنرا به دست آورد.

۱. تفسیر نورالثقلین.



پیام‌ها:

- ۱- ندانستن و جهل خود را توجیه نکنید. (اشراف چون تعبیر صحیح خواب را نمی‌دانستند گفتند: خواب شاه پریشان است.) ﴿قَالُوا اضْغَاثِ احْلَامٍ﴾
- ۲- چه بسا خواب‌هایی که به نظر پراکنده می‌رسند، قابل تعبیرند. ﴿قَالُوا اضْغَاثِ احْلَامٍ...﴾*
- ۳- کار را باید به کاردان سپرد. (کارشناس تعبیر می‌کند، ولی غیر کارشناس می‌گوید خواب پریشان و غیر قابل تعبیر است.) ﴿مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْاِحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾

﴿٤٥﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اَنَا اَنْبِئُكُمْ بِتَاْوِيلِهِ فَارْسِلُوْنِ

و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته بود، پس از مدّتی (یوسف را) به خاطر آورد، و (به عزیز مصر) گفت: مرا (به سراغ یوسف) بفرستید تا (از تعبیر خواب) شما را با خبر کنم.

نکته‌ها:

- «اُمّة» گرچه به معنای اجتماع مردم است، ولی در اینجا به اجتماع روزها (مدّت‌ها) اطلاق شده است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- خوبی‌ها، دیر یا زود اثر خود را نشان می‌دهند. ﴿ادّكر بعد اُمَّةٍ﴾
- ۲- فقط هنگام نیاز به فکر دوستان نباشیم. (همین که به تعبیر خواب نیاز پیدا کردند، یاد یوسف افتادند.) ﴿وادّكر بعد اُمَّةٍ﴾*
- ۳- رسیدن به مقام و موقعیت، معمولاً انسان‌ها را نسبت به گذشته دچار فراموشی می‌کند. ﴿وادّكر بعد اُمَّةٍ﴾*
- ۴- کسی که دیگران را به کاری راهنمایی کند، گویا خود او آن کار را انجام داده

۱. تفسیر کبیر و المیزان.

است. ﴿أَنَا ابْنُكُمْ﴾

- ۵- هم زندانی یوسف علیه السلام به اندازه‌ای به خبرگی یوسف اعتماد داشت که از طرف خود به پادشاه وعده قطعی به تعبیر خواب داد. ﴿أَنَا ابْنُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ﴾^{*}
- ۶- آگاهان را به جامعه معرفی کنیم، تا مردم از آنان بهره‌مند شوند. «فارسلون»
- ۷- بعضی از کارشناسان در انزوا به سر می‌برند از آنان غافل نشوید. «فارسلون»
- ۸- ما باید به سراغ استاد برویم، نه آنکه استاد را احضار کنیم. «فارسلون»^{*}

﴿٤٦﴾ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

(فرستاده شاه، وارد زندان شد و گفت:) ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می‌خورند و هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) خشکیده دیگر، به ما نظر بده تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان (از اسرار خواب) آگاه شوند.

نکته‌ها:

- «صدیق» به کسی گفته می‌شود که گفتار، رفتار و اعتقادش، همدیگر را تصدیق کنند. دوست یوسف چون رفتار و کلام یوسف را در زندان دیده بود و از سوی دیگر، تعبیرهای خواب خودش و دوستش را مطابق واقع دیده بود، یوسف را صدیق صدا زد.
- خداوند ابراهیم را «صدیق» خوانده، ﴿إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا﴾^(۱) و او را خلیل خود کرد؛ ﴿وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^(۲)

مریم را صدیقه خوانده، ﴿وَ امَّهُ صَدِيقَةٌ﴾^(۳) و او را برگزید؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ﴾^(۴)

۳. مائده، ۷۵.

۲. نساء، ۱۲۵.

۱. مریم، ۴۱.

۴. آل عمران، ۴۲.

یوسف را صدیق شمرده، ﴿یوسف ایها الصّدّیق﴾^(۱) و هرگونه مکنت به او داد؛ ﴿و کذلک مکّنا لیوسف﴾^(۲)

ادریس را صدیق خوانده، ﴿انّه کان صدّیقاً﴾^(۳) و او را صاحب مقام رفیع دانسته است. ﴿رفعناه مکاناً علیاً﴾^(۴)

و برای کسانی که در آن درجه نیستند، همراه بودن با صدیقین است. ﴿فاؤلّک مع الّذین انعم الله علیهم من النّبیّین والصدّیقین...﴾^(۵)

□ «صدّیق»، از القابی است که پیامبر اکرم ﷺ به حضرت علی (ع) داده است.^(۶)

□ جمله‌ی «لعلّهم یعلمون» احتمال دارد به معنی واقف شدن مردم به وجود ارزشی یوسف باشد. یعنی به سوی مردم برگردم تا آنها بدانند که تو چه گوهری هستی.

پیام‌ها:

۱- قبل از درخواست، سزاوار است از کمالات شخص تجلیل شود. ﴿یوسف ایها الصّدیق﴾

۲- سؤالات و مشکلات خود را از افراد خوش سابقه، صدّیق، راستگو و راست کردار بپرسیم. ﴿ایها الصّدّیق أفتنا...﴾

۳- حکومت‌ها نیازمند نظرات دانشمندان و نخبگانند. ﴿یوسف ایها الصّدّیق أفتنا...﴾*

۳. مریم، ۵۶.

۲. یوسف، ۵۶.

۱. یوسف، ۴۶.

۵. نساء، ۶۹.

۴. مریم، ۵۷.

۶. تفسیر اطیب البیان و کبیر، ذیل آیه ۲۸ سوره غافر.

﴿۴۷﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ

(یوسف در جواب) گفت: هفت سال پی در پی کشت کنید و آنچه را درو کردید، جز اندکی را که می‌خورید، در خوشه‌اش کنار بگذارید.

نکته‌ها:

- یوسف علیه السلام بدون گلايه و شکوه از رفیق که چرا او را فراموش کرده و بدون آنکه قید و شرطی برای تعبیر خواب پادشاه تعیین کند، فوری به تعبیر خواب پرداخت، زیرا کتمان دانش به ویژه در هنگام نیاز جامعه به آن، امری به دور از شأن انسان‌های پاک و نیکوکار است.
- یوسف به جای تعبیر خواب، راه مقابله با قحطی را با برنامه‌ای روشن بیان کرد تا نشان دهد علاوه بر علم تعبیر خواب، قدرت برنامه‌ریزی و مدیریت دارد.
- علم کشاورزی و سیاست ذخیره‌سازی و لزوم صرفه‌جویی در مصرف، از این آیه استفاده می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- طرح و برنامه‌های سازنده خود را بدون منت و چشم‌داشت عرضه کنیم. ﴿قَالَ تَزْرَعُونَ﴾
- ۲- برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف سخنی از زندانی بودن خود که مسئله‌ی شخصی است، چیزی نگفت، بلکه به فکر حل مشکل مردم بود) ﴿قَالَ تَزْرَعُونَ...﴾
- ۳- مدیریت بحران و اداره جامعه در شرایط حاد و دشوار از وظایف اصلی حکومت است. ﴿قَالَ تَزْرَعُونَ...﴾
- ۴- حکومت‌ها باید قحطی و خشکسالی را پیش‌بینی کنند و در ایام فراخی با تدبیر از فشار مشکلات بکاهند. ﴿تَزْرَعُونَ...﴾
- ۵- به هنگام مناسب بودن شرایط حداکثر بهره‌برداری را باید نمود. ﴿تَزْرَعُونَ...﴾



۶- در مواقعی که بحرانی در پیش است باید بر ظرفیت تولید و کار افزود.
﴿تزرعون...﴾ *

۷- مردان خدا، باید برای رفاه مردم فکر کنند و طرح‌های دراز مدت و کوتاه مدت داشته باشند. ﴿قال تزرعون سبع سنين﴾

۸- زمان، عنصر بسیار مهمی در برنامه ریزی و مدیریت است. ﴿سبع سنين﴾ *
۹- فقط تشریح وضعيت کافی نیست، باید طرح و برنامه داد. ﴿تزرعون سبع سنين دأباً...﴾ *

۱۰- برنامه‌ریزی در تولید ﴿تزرعون سبع سنين﴾ و صرفه جویی و ذخیره‌سازی ﴿فذرؤه﴾ یک ضرورت است. (در حالی که جوامع عقب مانده بدون توجه به این مراحل فقط مصرف می‌کنند). *

۱۱- کنترل حکومت بر روند تولید و توزیع، در شرایط بحرانی امری ضروری است. ﴿تزرعون... فذرؤه...﴾

۱۲- گندم اگر به خوشه باشد بر عمرش اضافه می‌شود. ﴿فذرؤه في سنبله﴾
۱۳- می‌توان با برنامه‌ریزی، خود را برای مقابله با حوادث طبیعی همچون قحطی، زلزله و سیل آماده کرد. ﴿فذرؤه في سنبله﴾

۱۴- برنامه‌ریزی و تدبیر برای آینده، منافاتی با توکل و تسلیم در برابر امر خدا ندارد. ﴿فذرؤه في سنبله﴾ (با تدبیر، به استقبال تقدیر برویم).

۱۵- طرحها باید قابلیت عملی داشته باشند. ﴿فذرؤه في سنبله﴾ (بهترین شیوه عملی در آن زمان بدون سیلو و تکنولوژی، واگذار کردن گندم در خوشه بود).

۱۶- هر تلخی‌ای بد نیست. همین قحطی مقدمه‌ی حاکمیت یوسف شد و همچنین مقدمه صرفه‌جویی و کار بیشتر در میان مردم گشت. ﴿تزرعون، فذرؤه، الا قليلا﴾

۱۷- آینده‌نگری و برنامه‌ریزی بلند مدت برای مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه، لازمه مدیریت کشور است. ﴿تزرعون... فذرؤه... الا قليلا﴾

۱۸- صرفه جویی امروز، خودکفایی فردا و اسراف امروز، نیاز فردا را بدنبال دارد.

﴿قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ﴾

۱۹- رؤیای کافران نیز می تواند بیانگر واقعیت ها و حاوی دستورالعمل هایی برای حفظ جامعه باشد.

۲۰- امروز باید برای فردای بهتر کوشش کرد. ﴿تَزْرَعُونَ... ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ﴾*

﴿۴۸﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا
مِمَّا تَحْصِنُونَ

سپس بعد از آن، هفت سال سخت می آید که مردم آنچه را برایشان از پیش ذخیره کرده اید خواهند خورد جز اندکی که (برای بذر) حفظ می کنید.

﴿۴۹﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعَصِرُونَ

سپس بعد از آن، سالی فرا می رسد که به مردم در آن سال باران می رسد (و مشکل قحطی تمام می شود) و در آن سال مردم (به خاطر وسعت و فراوانی، از میوه ها و دانه های روغنی) عصاره می گیرند.

نکته ها:

- «یغاث الناس» یا از «غوث» است، یعنی مردم از جانب خداوند یاری می شوند و یا از «غیث» است، یعنی باران می بارد و حوادث تلخ پایان می پذیرد.^(۱)
- هفت گاو فربه و لاغر و هفت خوشه سبز و خشک که در خواب آمده بود، توسط یوسف به ۱۴ سال نعمت و قحطی تعبیر شد، اما سال پانزدهم که سال نزول باران و فراوانی بود و در خواب پادشاه نیامده بود، خبر از غیب است که یوسف از جانب خداوند مطرح کرد، تا زمینه برای اعلام نبوتش فراهم باشد. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ...﴾

□ شرایط یک مدیریت کارآمد در جامعه:

۱. اعتماد مردم. ﴿أَنَا لَنَرَكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾
۲. صداقت. ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾
۳. علم و دانایی. ﴿عَلَّمَنِي رَبِّي﴾
۴. پیش‌بینی صحیح. ﴿فَذَرُوهُ فِي سَبِيلِهِ﴾
۵. اطاعت مردم. زیرا مردم طرح یوسف را اجرا کردند.

پیام‌ها:

- ۱- مردم را نسبت به شداید و سختی‌های آینده آگاه کنیم تا آمادگی مقابله با آن را داشته باشند. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ﴾*
- ۲- پس‌انداز و برنامه‌ریزی برای ایام ناتوانی، ارزشمند است. ﴿سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ﴾
- ۳- آینده‌نگری و برنامه‌ریزی می‌تواند ملتی را از طوفان‌های سخت حوادث عبور دهد. ﴿يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ﴾*
- ۴- در مصرف، مقداری را برای بذر و سرمایه ذخیره کنید. ﴿مِمَّا تَحْصِنُونَ﴾ یعنی در حصن و حرز ذخیره کردن.
- ۵- در شرایط سخت باید پایه‌ها و سرمایه‌های اصلی را حفظ کرد. ﴿مِمَّا تَحْصِنُونَ﴾*
- ۶- روشهای نگاهداری و تبدیل مواد غذایی را بیاموزیم تا از بین نروند. ﴿مِمَّا تَحْصِنُونَ﴾*
- ۷- بعد از سختی، آسانی است. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ النَّاسُ﴾*
- ۸- مردم را به آینده‌امیدوار کنیم تا بتوانند سختی‌ها را تحمل کنند. ﴿ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ﴾*
- ۹- پیش‌بینی وضع هوا و بارندگی امری مفید در برنامه‌ریزی کشاورزی است. ﴿يَأْتِي... عَامٌ فِيهِ يَغَاثُ﴾*
- ۱۰- بعضی از رؤیاها می‌تواند بازگوکننده‌ی رخداد‌های آینده و رموز راهگشا

برای انسان باشد. ﴿يَغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصُرُونَ﴾

۱۱- برای دفع مشکل مردم اقدام کنیم، هر چند مردم منطقه و کشور ما نباشند.

(طرح یوسف برای منطقه خودش نبود)*

۱۲- علم و دانش، رمز پیشرفت و بقای حکومت‌ها و امنیت و رفاه جامعه است.

(طرح و برنامه یوسف برای مبارزه با قحطی و خشکسالی، از دانش او

حکایت دارد)*

﴿۵۰﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ اَنْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ اَرْجِعْ اِلَى رَبِّكَ

فَسْئَلُهُ مَا بِالْاِنْسُوَةِ اَلَا تَتَى قَطْعَنَ اَيَّدِيْهِنَّ اِنَّ رَبِّيْ بِكَيِّدِهِنَّ

عَلِيْمٌ

و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس چون فرستاده‌ی شاه نزد وی آمد

(یوسف) گفت: نزد آقای خود برگرد و از او بپرس که ماجرای آن زنانی که

دستانشان را بریدند چه بود؟ همانا پرودگار من، به حيله آنان آگاه است.

نکته‌ها:

□ یوسف با تعبیر خواب پادشاه و ارائه برنامه‌ای سنجیده، آن هم بدون توقع و قید و شرطی،

ثابت کرد که او یک مجرم و زندانی عادی نیست، بلکه انسانی فوق‌العاده و داناست.

□ وقتی فرستاده‌ی شاه به سوی یوسف آمد، فوراً از خبر آزادی استقبال نکرد، بلکه درخواست

کرد که پرونده سابق دوباره بررسی شود، زیرا او نمی‌خواست مشمول عفو شاهانه شود، بلکه

می‌خواست بی‌گناهی و پاکدامنی او ثابت شود و به شاه بفهماند که در رژیم او تا چه اندازه

فساد و بی‌عدالتی حاکم شده است.

□ در حدیث می‌خوانیم: که رسول اکرم ﷺ فرمود: از صبر یوسف در شگفتی که وقتی عزیز

مصر نیاز به تعبیر خواب پیدا کرد نگفت تا از زندان آزاد نشوم نمی‌گویم، اما زمانی که

خواستند او را آزاد کنند، بیرون نیامد تا رفع تهمت شود.^(۱)

□ شاید یوسف به خاطر رعایت احترام عزیز مصر، از همسر او نام نبرد و اشاره به مجلس میهمانی کرد. ﴿قَطْعَن ایدیهِنَّ﴾

پیام‌ها:

- ۱- مغزهایی که کشور بدانها احتیاج دارد و زندانی هستند، اگر مرتکب جنایتی نشده‌اند، باید با کمک دولت آزاد شوند. ﴿و قال الملك ائتونی به﴾
- ۲- برای استفاده از مغزهای متفکر (بویژه در شرایط بحرانی) درنگ جایز نیست. ﴿و قال الملك ائتونی به﴾*
- ۳- حاکمان، نیازمند انسان‌های اندیشمند، با تدبیر و بزرگ هستند. ﴿و قال الملك ائتونی به﴾*
- ۴- اگر خدا بخواهد پادشاه را نیازمند برده زندانی می‌کند. ﴿قال الملك ائتونی به﴾*
- ۵- یوسف علیه السلام، پادشاه مصر را ارباب خود نمی‌دانست. ﴿ارجع الی ربّک﴾*
- ۶- احترام رهبران و حاکمان را هر چند کافر باشند نزد زیردستانشان باید نگاهداشت. ﴿ارجع الی ربّک﴾*
- ۷- آزادی، به هر قیمتی ارزش ندارد. اثبات بی‌گناهی مهم‌تر از آزادی است. ﴿ارجع الی ربّک فستله﴾
- ۸- فرد زندانی که علی‌رغم آزادی، پیشنهاد بررسی پرونده را می‌دهد، پاک است. ﴿فستله﴾
- ۹- یوسف، اول ذهن مردم را پاک کرد، بعد مسئولیت پذیرفت. ﴿ما بال النّسوة﴾
- ۱۰- دفاع از آبرو و حیثیت، واجب است. ﴿ما بال النّسوة﴾
- ۱۱- دادخواهی از حاکمان غیر الهی جایز است. ﴿فستله ما بال النّسوة...﴾*
- ۱۲- در موارد حساس (مانند موقعیت یوسف علیه السلام در برابر پادشاه) نبایستی به

۱. تفسیر اطیب البیان.

- جهت حفظ آبروی برخی، حقایق را پنهان کرد. ﴿مَا بَالُ النِّسْوَةِ...﴾*
- ۱۳- اشاره یوسف به «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» شاید به این جهت بود که این واقعه جنبه عمومی تری داشت و قابل انکار نبود. ﴿مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾*
- ۱۴- گناهان و مسائل اخلاقی را در لفافه و پوشش بگویم. ﴿إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾*
- ۱۵- گرچه کید دشمن عظیم است، اما خداوند نیز به همه کیدها آگاه است و دوستان خود را از کیدها حفظ می کند. ﴿إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾*

﴿۵۱﴾ قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

(پادشاه به زنان) گفت: وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما هیچ بدی از او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد، من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است.

نکته ها:

- «خطب» دعوت شدن برای امر مهم را گویند. «خطیب» کسی است که مردم را به هدفی بزرگ دعوت می کند. «حصص» از «حصه» یعنی جدا شدن حق از باطل است.^(۱)
- در این ماجرا یکی از سنت های الهی محقق شده است، که به خاطر تقوای الهی، گشایش ایجاد می شود. ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^(۲) هرکس از خدا پروا کند، برای او راه خروج و گشایش قرار می دهد و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند.



پیام‌ها:

- ۱- گاهی که گره کور می‌شود، شخص اوّل کشور باید خود پرونده را بررسی و دادگاه تشکیل دهد. ﴿قال ما خطبک﴾
- ۲- افراد متّهم را دعوت کنید تا از خود دفاع کنند. ﴿ما خطبک﴾ حتّی زلیخا نیز حضور داشت. ﴿قالت امراة العزيز﴾
- ۳- به دنبال تلخی‌ها شیرینی‌ها است. در برابر ﴿اراد باهلك سوء﴾، ﴿ما علمنا عليه من سوء﴾ آمده است.
- ۴- زنان مصر نه تنها بر خطاکار نبودن یوسف اعتراف کردند، بلکه هر نوع بدی و انحرافی را از او نفی کردند. (﴿من سوء﴾ یعنی هیچ عیب و گناهی بر او نیست) *
- ۵- حقّ برای همیشه، مخفی نمی‌ماند. ﴿الآن حصص الحق﴾
- ۶- روشن شدن برخی پرونده‌ها و حقایق نیاز به زمان دارد. ﴿الآن حصص الحق﴾ *
- ۷- وجدان‌ها، روزی بیدار شده و اعتراف می‌کنند. ﴿انا راودته﴾ چنانکه فشار جامعه و محیط، گردنکشان را به اعتراف وادار می‌کند. (همسر عزیز همین که دید تمام زنان به پاکدامنی یوسف اقرار کردند، او نیز به اعتراف گردن نهاد).
- ۸- عزیز مصر خواست مراوده‌ی زلیخا با یوسف (علیه السلام) مخفی بماند، ولی خداوند آن را بر همه‌ی عالمیان و برای همیشه آشکار کرد تا پاکی یوسف اثبات گردد. ﴿قالت... انا راودته﴾ *
- ۹- آنگاه که خدا بخواهد، دشمن، خود وسیله‌ی نجات و رفع اتّهام می‌شود. ﴿انه لمن الصادقين﴾ *

﴿۵۲﴾ ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اُخْنِهٖ بِالْغَيْبِ وَاَنَّ اِلٰهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰنِثِيْنَ

(یوسف گفت: این (اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نکرده‌ام و قطعاً خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند.

نکته‌ها:

□ در اینکه این آیه کلام یوسف علیه السلام است و یا ادامه کلام همسر عزیز مصر، دو نظر وجود دارد؛ برخی از تفاسیر^(۱) آن را ادامه سخن یوسف می‌دانند و برخی دیگر،^(۲) ادامه سخنان همسر عزیز مصر می‌شمارند، ولی با توجه به محتوای آیه، نظر اول درست است و نمی‌تواند کلام همسر عزیز مصر باشد. زیرا چه خیانتی بالاتر از اینکه یک نفر بی‌گناه، سالها در زندان بماند. □ یوسف علیه السلام با این سخن، دلیل تأخیر خودش را برای خروج از زندان، بررسی مجدد پرونده و اعاده‌ی حیثیت مطرح می‌کند.

پیام‌ها:

- ۱- شخص کریم در صدد انتقام نیست، به دنبال اعاده‌ی حیثیت و کشف حقیقت است. ﴿ذَلِكْ لِيَعْلَمَ﴾
- ۲- سوءظن‌ها را از اذهان برطرف کنیم. ﴿ذَلِكْ لِيَعْلَمَ...﴾*
- ۳- سوء قصد به همسر مرد، خیانت به مرد است. ﴿لَمْ اخْنِهِ﴾
- ۴- خیانت، کاری ناپسند است، هر چند در حق کافر باشد. ﴿لَمْ اخْنِهِ﴾*
- ۵- نشان ایمان واقعی، خیانت نکردن در پنهانی و خفاست. ﴿لَمْ اخْنِهِ بِالْغَيْبِ﴾
- ۶- خائن برای کار خویش با توجیه خلافتش، نقشه می‌کشد. ﴿كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾
- ۷- یوسف تلاش می‌کرد تا پادشاه را متوجه سازد که اراده‌ی خداوند و سنت الهی، نقش تعیین کننده‌ای در حوادث و رخدادها دارد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَاهْدِي...﴾
- ۸- خائن، به نتیجه نمی‌رسد و خوش عاقبت نیست. آری! اگر ما پاک باشیم؛ ﴿لَمْ اخْنِهِ بِالْغَيْبِ﴾ خداوند اجازه نمی‌دهد، ناپاکان آبروی ما را برباد دهند. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَاهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾
- ۹- از سنن الهی، عدم موفقیت خائنان و شکست و رسوایی آنان است. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾*

۱. تفسیر مجمع‌البیان و المیزان.

۲. تفسیر نمونه.

جزء (۱۳)

﴿۵۳﴾ وَمَا أَبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ

و من نفس خود راتبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می‌کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است.

نکته‌ها:

□ در قرآن برای نفس، حالاتی بیان شده است از جمله:

۱. نفس امّاره که انسان را به سوی زشتی‌ها سوق می‌دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان یکباره سقوط می‌کند.

۲. نفس لوّامه، حالتی است که انسان خلافکار خود را ملامت و سرزنش می‌کند و اقدام به توبه و عذرخواهی می‌کند. و در سوره قیامت از آن یاد شده است.

۳. نفس مطمئنّه، حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی آنان دارند و در هر وسوسه و حادثه‌ای، پیروزمندانه بیرون می‌آیند و دلبسته‌ی خدایند.

□ یوسف (ع) عدم خیانت و سربلندی خود را در این آزمایش، مرهون لطف و رحم خداوند می‌داند و به عنوان یک انسان که دارای طبیعت انسانی است، خود را تبرئه نمی‌کند.

□ در روایات متعدّد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه‌ی فساد عقل و بزرگ‌ترین دام شیطان دانسته‌اند.^(۱)

امام سجّاد (ع) در دعای مناجات الشاکّین، برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجّه به آن مفید است.

پیام‌ها:

- ۱- هرگز خود را به پاکی مستائیم و تبرئه نکنیم. ﴿مَا أَبْرَأَ نَفْسِي﴾
- ۲- شرط کمال آن است که حتّی اگر همه مردم او را کامل بدانند، او خود را کامل نداند. در ماجرای حضرت یوسف، برادران، همسر عزیز مصر، شاهد، پادشاه، شیطان، زندانیان همه گواهی به کمال او می‌دهند، ولی خودش می‌گوید: ﴿مَا أَبْرَأَ نَفْسِي﴾
- ۳- خطر هوای نفس جدّی است، آن را ساده ننگرید. ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ در آیه، چهار نوع تأکید بکار رفته است. (اِنَّ، لام تأکید، صیغه‌ی مبالغه و جمله‌ی اسمیه)
- ۴- انبیا با آنکه معصوم‌اند، اما غرائز انسانی دارند. ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾
- ۵- هم از پاکی و عَقّت خود در برابر تهمت‌ها باید دفاع کرد و هم به شرور نفس اعتراف نمود و به خدا پناه برد. ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ *
- ۶- نفس، خواهش خود را تکرار می‌کند تا انسان را گرفتار کند. ﴿لَأَمَّارَةٌ﴾
- ۷- نفس انسان به طور طبیعی و غریزی، اگر در مدار لطف حقّ قرار نگیرد، گرایش منفی دارد. ﴿لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾
- ۸- تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می‌کند. ﴿إِلَّا مَا رَحِمَ﴾
- ۹- یوسف، تحت تربیت مخصوص خداوند است. کلمه ﴿رَبِّي﴾ تکرار شده است.
- ۱۰- مربّی باید رحمت و بخشش داشته باشد. ﴿إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾
- ۱۱- بخشودگی، مقدّمه‌ی دریافت رحمت الهی است. اوّل می‌فرماید: ﴿غَفُورٌ﴾ بعد می‌فرماید: ﴿رَحِيمٌ﴾
- ۱۲- علی‌رغم تمام خطرات، از رحمت او مأیوس نشویم. ﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾



﴿۵۴﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ

و پادشاه گفت: یوسف را نزد من آورید تا وی را (مشاور) مخصوص خود قرار دهم. پس چون با او گفتگو نمود، به او گفت: همانا تو امروز نزد ما دارای منزلتی بزرگ و فردی امین هستی.

نکته‌ها:

- در «لسان العرب» آمده: هرگاه انسان کسی را محرم اسرار خود قرار دهد و در امور خویش او را مداخله دهد، گفته می‌شود: «استخلصه».
- یوسف (ع) وقتی از زندان آزاد می‌شود بر در زندان جملاتی چند می‌نویسد که سیمای زندان در آن جملات ترسیم شده است: «هذا قبور الاحياء، بيت الاحزان، تجربة الاصدقاء و شامة الاعداء» یعنی؛ زندان گورستان زندگان، خانه غمها، محل آزمودن دوستان و دشمنان است.^(۱)
- پادشاه وقتی پی به صداقت و امانت یوسف می‌برد و در او خیانتی نمی‌یابد، او را برای خود برمی‌گزیند. اگر خداوند از بنده خیانت نبیند چه خواهد کرد؟! حتماً او را برای خود بر خواهد گزید که قرآن درباره‌ی پیامبران چنین تعبیری دارد: ﴿وَأَنَا اخْرَجْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾^(۲)، ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^(۳)
- پادشاه با «لَدَيْنَا» اعلام کرد که یوسف در حکومت ما جایگاه دارد نه تنها در دل من، پس همه مسئولین باید از او اطاعت کنند.
- قدرت داشتن و امین بودن در کنار هم ارزشمند است، زیرا اگر امین باشد ولی امکانات نداشته باشد، قدرت انجام کاری را ندارد و اگر مکین باشد اما امین نباشد، حیف و میل بیت‌المال می‌کند.
- چنانکه حضرت علی (ع) خطاب به مالک اشتر استاندار خود می‌فرماید: بعد از شناسایی و

گزینش کارمندان، به آن حقوق مکفی بده. «أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْارْزَاقَ»^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- خداوند اگر بخواهد، اسیر دیروز را امیر امروز قرار می‌دهد. ﴿قَالَ الْمَلِكُ اِئْتُونِي بِهِ اِسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِي﴾
- ۲- در برابر خدمات افراد باید عکس العمل نشان داد و از آنان تقدیر کرد. (در برابر تعبیر خواب دستور داد که او را آزاد کنند) ﴿اِئْتُونِي بِهِ اِسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِي﴾*
- ۳- افراد مشرک و کافر هم از کمالات معنوی لذت می‌برند. فطرت کمال دوستی، در هر انسانی وجود دارد. ﴿اِسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِي﴾
- ۴- برای تصدّی اعطای پست‌های مهم و کلیدی علاوه بر تدبیر و کاردانی، محبوبیت و مقبولیت نیز بسیار مهم است. (یوسف در اثر عفت، تدبیر، تعبیر خواب و بزرگواری، محبوبیت خاصی پیدا کرد، لذا عزیز مصر گفت او برای خودم باشد) ﴿اِسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِي﴾*
- ۵- پاکی، امانت، صداقت و عفاف، پادشاهان را نیز به تواضع وای می‌دارد. ﴿اِسْتَخْلَصَهُ لِنَفْسِي﴾*
- ۶- تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد. ﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ﴾
- ۷- در گزینش‌ها، مصاحبه حضوری نیز مفید است. ﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ﴾
- ۸- برای اعطای مسئولیت‌های بسیار مهم، گاه لازم است شخص اوّل مملکت، خود مصاحبه حضوری کند. ﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ﴾*
- ۹- پست‌های بزرگ و کلیدی را به افراد شایسته و امتحان داده واکذار کنید. ﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ...﴾*
- ۱۰- انسان صادق و امین حتّی در جمع کافران نیز مقبول و مورد احترام است. (لَدینا) شامل همه‌ی کارگزاران می‌شود ﴿اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدینَا مَکِینٌ امِینٌ﴾*



- ۱۱- زنان مصر جمال یوسف دیدند، دل از کف دادند و دست بردند؛ پادشاه امانت و پاکی او را دید مُلک مصر را در اختیارش نهاد. اگر همه کمالات یوسف بر آنان آشکار می شد چه می کردند؟*
- ۱۲- وقتی به امانت و توان و صداقت کسی اطمینان پیدا کردید، در واگذاری مسئولیت به او درنگ نکنید. ﴿اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ امين﴾*
- ۱۳- مشاور خاص مسئولین کشوری، باید اهل تقوا، تدبیر، قدرت برنامه ریزی و امانت باشد. ﴿استخلصه لنفسی... مَکین امین﴾ (یوسف جامع همه اینها بود).
- ۱۴- قدرت یوسف علیه السلام بدون قید و شرط بوده است. («مَکین» بدون هیچ شرط و محدودیتی)*
- ۱۵- مَکین و امین بودن، هر دو با هم لازم است. ﴿مَکین امین﴾

﴿۵۵﴾ قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ

(یوسف) گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین (مصر) بگمار، زیرا که من نگهبانی دانا هستم.

نکته ها:

- سؤال: چرا یوسف پیشنهاد اعطای مسئولیت برای خود را مطرح کرد؟ یا به تعبیر دیگر؛ چرا یوسف طلب ریاست کرد؟
- پاسخ: او از خواب پادشاه مصر، احساس خطر و ضرر برای مردم کرد و خود را برای جلوگیری از پیش آمدهای ناگوار اقتصادی، لایق می دانست، پس برای جلوگیری از ضرر، آمادگی خود را برای قبول چنین مسئولیتی اعلام کرد.
- سؤال: چرا یوسف از خود تعریف و تمجید کرد، مگر نه این است که قرآن می فرماید: ﴿فلا تزكوا أنفسكم﴾^(۱) خود را نستایید؟

پاسخ: ستایش یوسف، ذکر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود، برای انجام مسئولیت بود، که می‌توانست جلو آثار سوء قحطی و خشکسالی را بگیرد، نه به خاطر تفاخر و سوء استفاده.

□ سؤال: چرا یوسف با حکومت کافر همکاری کرد؟ مگر قرآن از آن نهی نکرده است. ﴿و لا ترکنوا الی الذین ظلموا...﴾^(۱)

پاسخ: یوسف، برای حمایت از ظالم این مسئولیت را نپذیرفت، بلکه به منظور نجات مردم از فشار دوران قحط سالی، به این کار اقدام نمود. یوسف هرگز حتی یک کلمه تملق هم نگفت. رجال سیاسی، معمولاً به هنگام خطر مردم را رها کرده و فرار می‌کنند، ولی یوسف باید مردم را حفظ کند. بگذریم از اینکه اگر نمی‌توان رژیم ظالمی را سرنگون کرد و تغییر داد، باید به مقداری که امکان دارد از انحراف و ظلم جلوگیری کرد و بخشی از امور را بدست گرفت و فعالیت نمود.^(۲)

در تفسیر نمونه آمده است: مراعات «قانون اهم و مهم» از نظر عقل و شرع یک اصل است. شرکت در نظام حکومتی شرک، جائز نیست ولی نجات یک ملت از قحطی مهم‌تر است. به همین دلیل، یوسف علیه السلام مسئولیت سیاسی نپذیرفت، تا مبادا کمک به ظالم شود، مسئولیت نظامی نپذیرفت، تا مبادا خون به ناحق ریخته شود. فقط مسئولیت اقتصادی آن هم برای نجات مردم را برعهده گرفت.^(۳) امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف سرپرستی خزائن مصر را بپذیرد، خود پیشنهاد داد.^(۴)

علی بن یقطین نیز به سفارش امام کاظم علیه السلام در دستگاه بنی عباس وزیر بود. وجود اینگونه مردان خدا می‌تواند پناهگاه مظلومان باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «کفارة عمل السلطان، قضاء حوائج الاخوان» کفاره‌ی کار حکومتی، بر آوردن نیازمندی برادران دینی است.^(۵)

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: شما چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته‌اید؟ در جواب فرمود: یوسف که پیامبر بود در دستگاه مشرک رفت، من که وصی پیامبرم، در دستگاه شخصی که اظهار مسلمانی می‌کند رفته‌ام بگذریم که پذیرفتن من اجباری است، در حالی که یوسف علیه السلام با

۱. هود، ۱۱۳. ۲. تفسیر فی ظلال القرآن. ۳. تفسیر تبیان.
۴. تفسیر نورالثقلین. ۵. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۹.



اختیار و به خاطر اهمیت موضوع، آن مسئولیت را پذیرفت.^(۱)

□ هنگامی که یوسف مقام و منزلت پیدا کرد، تقاضای دیدار والدین نکرد، بلکه تقاضای مسئولیت خزانه‌داری نمود، زیرا دیدار جنبه‌ی عاطفی داشت و نجات مردم از قحطی، رسالت اجتماعی او بود.

□ امام صادق علیه السلام خطاب به گروهی که اظهار زهد کرده و مردم را دعوت می‌کردند که همانند آنان زندگی را بر خود سخت بگیرند... فرمود: شما در باره‌ی یوسف پیامبر، چگونه فکر می‌کنید که به پادشاه مصر گفت: ﴿اجعلنی علی خزائن الارض﴾ و کار یوسف به آنجا رسید که همه‌ی کشور و اطراف آن تا یمن را در اختیار گرفت... در عین حال نیافتیم کسی را که این کار را بر او عیب گرفته باشد.^(۲)

□ در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: یوسف علیه السلام در هفت سال اول، گندم‌ها را جمع‌آوری و ذخیره می‌کرد و در هفت سال دوم که قحطی شروع شد، آنها را به تدریج و با دقت در اختیار مردم، برای مصارف روزمره زندگی‌شان قرار می‌داد و با دقت و امانداری، کشور مصر را از بدبختی نجات داد. یوسف در هفت سال دوره‌ی قحطی، هرگز با شکم سیر زندگی نکرد، تا مبدا گرسنگان را فراموش کند.^(۳)

□ در تفسیر مجمع‌البیان و المیزان از نوع عملکرد یوسف علیه السلام اینگونه یاد می‌شود: وقتی قحط سالی شروع شد؛ حضرت یوسف در سال اول، گندم را با طلا و نقره، در سال دوم، گندم را در مقابل جواهر و زیورات، در سال سوم، گندم را با چهارپایان، در سال چهارم، گندم را در مقابل برده‌ها، در سال پنجم، گندم را با خانه‌ها، در سال ششم، گندم را با مزارع و در سال هفتم، گندم را با برده گرفتن خود مردم معامله نمود. وقتی سال هفتم به پایان رسید، به پادشاه مصر گفت: همه‌ی مردم و سرمایه‌هایشان در اختیار من است، ولی خدا را شاهد می‌گیرم و تو نیز گواه باش، که همه‌ی مردم را آزاد و همه‌ی اموال آنان را برمی‌گردانم و کاخ و تخت و خاتم (مهر و انگشتر) ترا نیز پس می‌دهم. حکومت برای من وسیله‌ی نجات مردم

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

۲. تفسیر نورالثقلین.

۳. تفسیر مجمع‌البیان.

بود، نه چیز دیگر، تو با آنان به عدالت رفتار کن.

پادشاه با شنیدن این سخنان، چنان خود را در برابر عظمت معنوی یوسف کوچک و حقیر یافت که یکباره زبان به ذکر گشود و گفت: «أشهد أن لا اله الا الله و أنك رسولہ» من هم ایمان آوردم، ولی تو باید حاکم باشی. «أنک الیوم لدینا مکین آمین»

□ در انتخاب و گزینش افراد، به معیارهای قرآنی توجّه کنیم. علاوه بر «حفیظ و علیم» بودن، معیارهای دیگری در قرآن ذکر شده است، از آن جمله:

۱. ایمان. ﴿افن کان مؤمناً کمّن کان فاسقاً لا یستون﴾^(۱)
۲. سابقه. ﴿والسابقون السابقون . اولئک المقربون﴾^(۲)
۳. هجرت. ﴿والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولا یتهم من شیء﴾^(۳)
۴. توان جسمی و علمی. ﴿و زاده بسطة فی العلم و الجسم﴾^(۴)
۵. اصالت خانوادگی. ﴿ماکان ابوک امرء سوء﴾^(۵)
۶. جهاد و مبارزه. ﴿فضل الله المجاهدين علی القاعدین اجرا عظیماً﴾^(۶)

پیام‌ها:

- ۱- هر جا لازم باشد، باید داوطلب مسئولیت‌های حسّاس شد. ﴿قال اجعلنی...﴾
- ۲- نبوّت، از حکومت و سیاست جدا نیست، همچنان که دیانت، از سیاست جدا نیست. ﴿اجعلنی علی خزائن الارض﴾
- ۳- در به کارگیری افراد لایق، علاقه شخصی او در نظر گرفته شود. ﴿اجعلنی علی خزائن الارض...﴾*
- ۴- ابتدا احراز شایستگی، سپس درخواست مسئولیت. ﴿استخلصه... اجعلنی...﴾*
- ۵- وقتی در کاری مهارت دارید، اعتماد به نفس داشته باشید و خود را عرضه کنید. ﴿اجعلنی علی خزائن الارض﴾*

۳. انفال، ۷۲.

۲. واقعه، ۱۰-۱۱.

۱. سجده، ۱۸.

۶. نساء، ۹۵.

۵. مریم، ۲۸.

۴. بقره، ۲۴۷.



- ۶- در هر موقعیتی که فرد قرار دارد باید به نظرات افراد پایین تر و مشاوران امین توجه داشته باشد. (عزیز مصر به پیشنهاد یوسف که گفت: «اجعلنی علی خزائن الارض»، توجه کرد و آن را پذیرفت.) *
- ۷- تابعیت منطقه‌ای، اصل نیست. یوسف مصری نبود، ولی در حکومت مصر وارد شده و مسئولیت گرفت. (ملی‌گرایی، ممنوع) «اجعلنی علی خزائن الارض»
- ۸- به هنگام ضرورت، بیان لیاقت و شایستگی خود، منافاتی با توکل و زهد و اخلاص ندارد. «انّی حفیظ علیم»
- ۹- از مجموعه دو وصفی که پادشاه از یوسف علیه السلام بیان کرد؛ «مکین ، امین» و دو صفتی که یوسف برای خود بیان نمود؛ «حفیظ ، علیم» اوصاف کارگزاران شایسته به دست می‌آید: قدرت، امانت، پاسداری و تخصص.
- ۱۰- در برنامه‌ریزی و نظارت بر مصرف، باید سهم نسل آینده حفظ و مراعات شود. «حفیظ علیم»

﴿۵۶﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

و ما اینگونه به یوسف در آن سرزمین، مکتنت و قدرت دادیم که در آن هر جا که خواهد قرار گیرد (و تصرف کند). ما رحمت خود را بر هرکس که بخواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانیم.

﴿۵۷﴾ وَ لَآ جَزَاءُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ

و قطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوا پیشه کرده‌اند، پاداش آخرت بهتر است.

نکته‌ها:

□ در این دو آیه حضرت یوسف به عنوان «محسن»، «مؤمن» و «متقی» ستایش شده است.



□ در سراسر این سوره، اراده خداوند را می‌توان با اراده و خواست مردم مقایسه کرد؛ برادران یوسف اراده کردند با انداختن او در چاه و برده ساختن یوسف، او را خوار سازند، اما عزیز مصر درباره او گفت: «اکرمی مثواه» او را گرامی بدارید. همسر عزیز قصد نمود دامن او را آلوده سازد، اما خداوند او را پاک نگهداشت. بعضی خواستند با زندانی ساختن یوسف مقاومت او را در هم شکنند و تحقیرش کنند؛ «لیسجنن و لیکونا من الصّٰغریٰن» اما در مقابل خداوند اراده کرد او را عزیز بدارد و حکومت مصر را به او بخشد؛ «مکنّا لیوسف...»

□ امام صادق (ع) فرمودند: یوسف انسان حرّ و آزاده‌ای بود که حسادت برادران، اسارت در چاه، شهوت زنان، زندان، تهمت، ریاست و قدرت در او اثر نگذاشت.^(۱)

□ پاداش‌های اخروی بهتر از پاداش‌های دنیوی است، زیرا پاداش‌های اخروی:

الف: محدودیت ندارند. «لهم ما یشاؤون»^(۲)

ب: از بین رفتنی نیستند. «خالدین فیها»^(۳)

ج: در یک مکان محدود نیستند. «تَبَوُّواْ مِنَ الْجَنَّةِ حِیْثُ نَشاءُ»^(۴)

د: به محاسبه ما در نمی‌آیند. «اجرهم بغير حساب»^(۵)

ه: عوارض و آفات و امراض ندارند. «لا یصدّعون عنها»^(۶)

پیام‌ها:

۱- سنّت خداوند، عزّت بخشی به افراد پاکدامن و باتقوا است. «کذلک»

۲- گرچه در ظاهر پادشاه مصر به یوسف گفت: «انّک الیوم لدینا مکین» ولی در واقع خداوند به یوسف مکنت داد. «مکنّا»

۳- حقّ تصرّف، از شئون حکومت است. «مکنّا لیوسف فی الارض یتبوء...»*

۴- حکومت‌ها در شرایط بحرانی کشور می‌توانند آزادی مردم را در تصرّف اموال و املاک خویش محدود ساخته آنان را به سمت مصالح همگانی سوق دهند.

۳. فرقان، ۷۶.

۲. زمر، ۳۴.

۱. تفسیر نورالثقلین.

۶. واقعه، ۱۹.

۵. زمر، ۱۰.

۴. زمر، ۷۴.



﴿یتبوء منها حیث یشاء﴾

۵ - حوزه اختیارات یوسف گسترده بود. ﴿حیث یشاء﴾

۶ - قدرت اگر در دست اهلش باشد رحمت است و گرنه زیانبخش خواهد بود.

﴿نصیب برحمتنا﴾

۷ - در جهان بینی الهی، هیچ کاری بدون پاداش نمی ماند. ﴿لانضیع﴾

۸ - تضییع حقوق مردم، یا از سر جهل است یا بخل و یا ناتوانی و یا... که

هیچکدام درباره خداوند وجود ندارد. ﴿لانضیع﴾

۹ - رسیدن به حکومت و قدرت در دنیا، منافاتی با نیکوکاری و ایمان و تقوا

ندارد. ﴿مکننا لیوسف... اجر المحسنین﴾*

۱۰ - مشیت الهی، نظام دار و قانون مند است. ﴿نصیب برحمتنا... ولا نضیع اجر المحسنین﴾

۱۱ - با آنکه همه چیز در گرو مشیت الهی است، اما خداوند حکیم است و بدون

دلیل به کسی قدرت نمی دهد. ﴿ولا نضیع اجر المحسنین﴾

۱۲ - نیکوکاران، علاوه بر بهره مند شدن از پاداش در حیات دنیا از پاداش های

برتر اخروی نیز برخوردار خواهند شد. ﴿لانضیع اجر المحسنین و لأجر الآخرة خیر﴾

۱۳ - اگر نیکوکار در این دنیا به پاداش و مقامی نرسید، نگران نباشد که در جای

دیگر جبران می شود. ﴿لا نضیع... و لأجر الآخرة خیر﴾*

۱۴ - پادشاهی و حکومت نیز در برابر اجر آخرت ناچیز است. ﴿لأجر الآخرة

خیر...﴾*

۱۵ - امکانات مادی و حکومت ظاهری برای مردان خدا لذت آور نیست، آنچه

برای آنان مطلوب و دوست داشتنی است آخرت است. ﴿و لأجر الآخرة خیر﴾

۱۶ - اگر شما به سراغ تقوا بروید ما نیز رحمت خود را به شما نازل می کنیم.

﴿نصیب برحمتنا... للذین... و كانوا یتقون﴾

۱۷ - ایمان، همراه با تقوا چاره ساز است و گرنه سرنوشت مؤمن گناهکار، مبهم

است. ﴿آمنوا و كانوا یتقون﴾

۱۸- تقوایی که یک خصلت پایدار شده باشد، ارزشمند است. ﴿كَانُوا يَتَّقُونَ﴾

۱۹- ایمان و ملازمت بر تقوا، شرط بهره‌مندی از پاداش‌های اخروی است. ﴿لَا جِرَ الْآخِرَةِ خَيْرَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾

۲۰- تقوا، مرحله و مرتبه‌ی والاتری در ایمان است. ﴿آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾*

﴿۵۸﴾ وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

(سرزمین کنعان را قحطی فراگرفت) و (در پی مواد غذایی) برادران یوسف (به مصر) آمدند و بر او وارد شدند، آنگاه (یوسف) آنان را شناخت، ولی آنها او را نشناختند.

نکته‌ها:

□ طبق پیش‌بینی و پیشگویی یوسف، مردم هفت سال در وفور نعمت و باران بودند، ولی بعد از آن، هفت سال دوم فرا رسید و مردم دچار قحطی و خشکسالی شدند. دامنه قحطی از مصر به فلسطین و کنعان رسید. یعقوب به فرزندان خود گفت: برای تهیه گندم به سوی مصر روانه شوند.

آنان وارد مصر شده و درخواست خود را عرضه کردند. یوسف در میان متقاضیان غله، برادران خود را دید، اما برادران یوسف را نشناختند و حق هم همین بود، زیرا از زمان انداختن یوسف به چاه تا حکومت او در سرزمین مصر، حدود بیست تا سی سال فاصله شده بود. یوسف وقتی از چاه بیرون آمد، نوجوان بود، ﴿يَا بَشْرَى هَذَا غُلَامٌ﴾ چند سالی در خانه عزیز، خدمتکار بود و سالها نیز در زندان به سر برد و از زمان آزادی او از زندان نیز هفت سال (دوره وفور نعمت و پر آبی) گذشته بود و حال که سالیان قحطی بود، برادران به مصر آمده بودند.

پیام‌ها:

۱- در زمان قحطی، جیره‌بندی لازم است و هرکس باید برای گرفتن سهمیه، خود مراجعه کند تا دیگران به نام او سوء استفاده نکنند. ﴿اِخْوَةُ﴾ با اینکه



می توانستند یک نفر را به نمایندگی بفرستند، همه برادران آمدند.
۲- در زمان قحطی اگر منطقه های دیگر از شما کمک خواستند، کمک کنید. ﴿و جاء اخوة یوسف﴾

۳- در وقت نیاز و تنگدستی ساکن و راکد نباشید و حتی از دیگر کشورها کمک بگیرید. ﴿و جاء اخوة یوسف﴾ *

۴- گاهی ظالم محتاج مظلوم می شود. ﴿و جاء اخوة یوسف﴾ (کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد). *

۵- ملاقات مردم حتی غیر مصریان با یوسف، امری سهل و آسان بود. ﴿جاء اخوة... فدخلوا﴾ (سران حکومت ها باید برنامه ای اتخاذ کنند که ملاقات مردم با آنان به آسانی صورت بگیرد).

۶- خاطرات دوران کودکی در ذهن نقش می بندد و از بین نمی رود. ﴿فعرّهم و هم له منکرون﴾ *

(برادران در بزرگی با یوسف محشور بودند؛ ولی یوسف در کودکی آنها را دیده بود، لذا یوسف آنها را شناخت ولی آنان یوسف را نشناختند). *

﴿۵۹﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبْيِكُمْ أَلَاتَرُونَ
أَنِّي آوْفَى الْكَیْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

و چون یوسف بارهای (غذایی) آنان را آماده ساخت، گفت: برادر پدری خود را (در نوبت آینده) نزد من آورید. آیا نمی بینید که من پیمانۀ را کامل می دهم و بهترین میزبان هستم.

نکته ها:

□ یوسف گفت: ﴿اتنونی باخ لکم﴾ یعنی برادری که شما از پدر دارید و نگفت: برادر من، از این کلام معلوم می شود که یوسف در چهره ی ناشناس، باب گفتگو را با برادران باز کرد و آنها همچنان که در تفاسیر آمده گزارش دادند که ما فرزندان یعقوب نواده ی ابراهیم می باشیم.

پدر ما پیرمردی است که به خاطر حزن و اندوه فرزندش که گرگ او را پاره کرده، سالهاست گریان و گوشه‌گیر است و یکی از برادرانمان را نیز به خدمت او گمارده‌ایم، اگر ممکن است سهم آن پدر و برادر را نیز به ما بدهید که با خوشحالی برگردیم. یوسف دستور داد علاوه بر بار ده شتر، دو بار دیگر سهم یعقوب و برادر دیگر نیز افزوده شود.

□ یوسف برای جذب برادران گفت: «أنا خير المنزلين» من بهترین میزبانم، و آن برادران جذب شدند، ولی خداوند برای جذب مردم تعبیرات زیادی دارد:

«خير الزّاقين»^(۱) او بهترین روزی رسان است.

«خير الغافرين»^(۲) او بهترین بخشنده است.

«خير الفاتحين»^(۳) او بهترین گشایشگر است.

«خير الماکرين»^(۴) او بهترین تدبیر کننده است.

«خير الوارثين»^(۵) او بهترین وارث است.

«خير الحاکمين»^(۶) او بهترین داور است.

اما گروه بسیاری از مردم جذب نمی‌شوند.

پیام‌ها:

- ۱- یوسف بر توزیع ارزاق ذخیره شده مصر، نظارت مستقیم داشت. «جهّزهم»
- ۲- مدیریت صحیح یوسف عليه السلام موجب شد در زمان قحطی نه تنها مشکلی برای مردم مصر پیش نیاید بلکه به اطراف نیز کمک کند. «جهّزهم بجهازهم»*
- ۳- هم رازداری لازم است و هم راستگویی. یوسف گفت: «إخ لکم» و نگفت: برادر من، تا راستگویی و رازداری با هم رعایت شود.
- ۴- اشخاص یا مؤسسه‌ها و یا کشورهای که کمک‌های اقتصادی می‌کنند، می‌توانند بعضی از شرایط را در جهت رشد و یا مصالح دیگر، مطرح کنند.

۳. اعراف، ۸۹.

۲. اعراف، ۱۵۵.

۱. جمعه، ۱۱.

۶. یونس، ۱۰۹.

۵. انبیاء، ۸۹.

۴. انفال، ۳۰.

﴿تأْتُونِي بَاخٍ...﴾

۵- حتّی در زمان بحران و قحطی نیز بی‌عدالتی و کم‌فروشی ممنوع است. ﴿اَوْفِ الْكِيلِ﴾

۶- در معامله باید مقدار جنس مشخص باشد. ﴿الْكَيْلِ﴾

۷- بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهیم. (یوسف سهم برادران را کامل داد و درباره‌ی ظلمی که به او کرده بودند سخن نگفت) ﴿وَجَاءَ اخُوهُ يَوْسُفُ... اَوْفِ الْكِيلِ﴾ *

۸- کم‌فروشی یا عدالت کارگزاران، کارگران و دستیاران، به حساب مسئول اصلی و مافوق است. ﴿اِنَّ اَوْفِ الْكِيلِ﴾

۹- خرید و فروش و توزیع غلات در مصر زمان یوسف عليه السلام با پیمانانه بوده است. ﴿اَوْفِ الْكِيلِ﴾ *

۱۰- مسئولین توزیع امکانات عمومی باید عادل باشند. ﴿اَوْفِ الْكِيلِ﴾ *

۱۱- قدرت را وسیله‌ی انتقام قرار ندهیم. ﴿اَوْفِ الْكِيلِ وَ اَنَا خَيْرُ الْمَنْزِلِينَ﴾ *

۱۲- مهمان‌نوازی از اخلاق انبیاست. ﴿خَيْرُ الْمَنْزِلِينَ﴾

۱۳- به مسافران و کاروان‌هایی که وارد منطقه شما می‌شوند حتّی در زمان نیاز و قحطی، احترام کنید. ﴿خَيْرُ الْمَنْزِلِينَ﴾

﴿۶۰﴾ فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَاكَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُونِ

(ولی) اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه پیمانانه‌ای (از غلّه) نزد من خواهید داشت و نه نزدیک من شوید.

پیام‌ها:

۱- در مدیریت، هم محبّت لازم است و هم تهدید. اوّل مژده و محبّت؛ ﴿أَنَا خَيْرُ الْمَنْزِلِينَ﴾ بعد تهدید و اولتیماتوم. ﴿فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي﴾

۲- زمینه‌های سوء استفاده را از بین ببریم. (اگر رسم شود که حاضرین سهم غائبین را بگیرند بعضی سوء استفاده می‌کنند). ﴿فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي فَلَاكَيْلَ لَكُمْ﴾ *

- ۳- در اجرای قانون، میان برادر و خانواده و دیگران نباید تبعیض قائل شد. ﴿فلاکیل لکم﴾ (هر شخصی سهم معینی داشت و باید خود دریافت می کرد.)
- ۴- در تهدید لازم نیست که مدیر تصمیم صد در صد بر اجرا داشته باشد. ﴿فلاکیل لکم﴾ (زیرا یوسف کسی نبود که حاضر شود برادرانش از قحطی بمیرند.)
- ۵- قاطعیت در پیاده کردن برنامه ها، شرط رهبری است. ﴿فلاکیل لکم عندی و لا تقربون﴾

﴿۶۱﴾ قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ

(برادران به یوسف) گفتند: او را با اصرار و التماس از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.

نکته ها:

- «مراوده» به مراجعه پی در پی، همراه با التماس یا خدعه و فریب گفته می شود.
- بوی حسد از کلام برادران استشمام می شود، به جای «ابانا» گفتند: ﴿اباه﴾ و در اوّل سوره نیز گفتگوی برادران این بود که: ﴿لیوسف و اخوه احبّ الی ابینا منّا﴾ پدر برای ماست، ولی یوسف و برادرش را بیشتر از ما دوست دارد.

پیام ها:

- ۱- سفر فرزند باید به اذن پدر و رضایت او باشد. ﴿سنراود عنه اباه﴾*
- ۲- برادران یوسف از عکس العمل منفی پدرشان در برابر تقاضای همراه بردن بنیامین مطلع بودند. (﴿سنراود﴾ به معنای گفتگوی پی در پی همراه با نقشه و تدبیر است)*
- ۳- حضرت یعقوب پس از ماجرای یوسف بنیامین را از خود دور نمی کرده است و جدا کردن او از پدر، کار آسانی نبود. ﴿سنراود عنه اباه﴾*



﴿۶۲﴾ وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رَحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا
أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

و (یوسف) به غلامان خود گفت: آنچه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید، تا چون به خانواده خود بازگردند آن را بازشناسند، به امید آنکه (بار دیگر) برگردند.

نکته‌ها:

- حضرت یوسف که در آیات قبل از او با تعبیری چون؛ «صادق، محسن، مخلص» یاد شده، یقیناً بیت المال را به پدر و برادران خود نمی‌بخشد و ممکن است که پول غله را از سهم و ملک شخصی خود داده باشد.
- پول را برگرداند تا بی‌پولی، مانع سفر دوم آنها نشود. ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ علاوه بر آنکه برگرداندن پول، نشانه صمیمیت و نداشتن سوءقصد از اصرار بر آوردن برادر است و مخفیانه در بین کالا گذاردن نشانه بی‌منت بودن و حفظ از دستبرد سارقین است.
- یوسف که دیروز برده و خدمتکار بود، امروز غلام و خدمتکار دارد. ﴿لِفَتْيَانِهِ﴾ اما در هنگام ملاقات برادران، نه انتقام گرفت و نه گلابه‌ای نمود و نه کینه‌ای داشت. بلکه با برگرداندن سرمایه آنان، به آنها توجه داد که من شما را دوست می‌دارم.

پیام‌ها:

- ۱- مدیر و رهبر لایق باید طرحهایش ابتکاری باشد. ﴿اجعلوا﴾
- ۲- بدی‌ها را با خوبی جبران کنید. ﴿اجعلوا بضاعتهم﴾
- ۳- صله رحم، یعنی کمک نمودن، نه معامله کردن. ﴿اجعلوا بضاعتهم﴾
- ۴- پول گرفتن در زمان نیاز از پدر پیر و برادران، با کرامت نفس سازگار نیست. ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم﴾
- ۵- یوسف، کار گذاردن بضاعت برادران را بر عهده چند نفر گذاشت تا هر گونه زمینه را برای اتهام مسدود کند و برده‌ای سوء استفاده نکند که مبلغ را برای

- خود بردارد و بگوید در حال مسافران گذاشتم. ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم﴾*
- ۶- کمک به دیگران را حتی الامکان مخفیانه انجام دهید. ﴿فی رحالهم﴾*
- ۷- نه انتقام و نه کینه، بلکه هدیه دادن برای ارتباط بعدی. ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم... لعلهم یرجعون﴾
- ۸- برای بازیافتن انسان‌ها، باید از پول گذشت. ﴿اجعلوا بضاعتهم... لعلهم یرجعون﴾
- ۹- خوبی کردن بهترین وسیله جذب افراد است. ﴿اجعلوا بضاعتهم... یرجعون﴾*
- ۱۰- مسئولان، کارگزاران خود را نسبت به برنامه‌ها و طرح‌ها کاملاً توجیه کنند تا مدیران موفق باشند. (یوسف به همه فهماند که هدف این کار، بازگشت این کاروان است) ﴿لعلهم یرجعون﴾*
- ۱۱- در طرح‌ها و برنامه‌ها، یقین صددرصد به عملی شدن آن لازم نیست. ﴿لعلهم یرجعون﴾

﴿۶۳﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ آبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتِلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

پس چون به سوی پدر خود باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانۀ (برای نوبت دیگر) از ما منع شد، پس برادرمان (بنیامین) را با ما بفرست تا سهمیه و پیمانۀ خود را بگیریم و ما حتماً نگهبان او خواهیم بود.

پیام‌ها:

- ۱- یعقوب بر خانواده و فرزندان خویش، مدیریت و تسلط داشت. ﴿یا ابانا منع...﴾
- ۲- پدر، دارای حقّ امر و نهی به فرزند خود می‌باشد. ﴿فارسل﴾
- ۳- بنیامین بدون اجازه‌ی پدر به مسافرت اقدام نمی‌کرد. ﴿فارسل معنا﴾
- ۴- برای گرفتن چیزی و یا جلب اعتماد کسی، از عواطف استفاده کنید. ﴿اخانا﴾
- ۵- مجرم چون در درون نگرانی دارد، در سخنانش تأکیدهای پی‌درپی دارد. ﴿آنا له لحافظون﴾ («آنا» و حرف «لام» و جمله اسمیه نشانه تأکید است).

﴿۶۴﴾ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَأَنشَأَهُ خَيْرٌ
حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یعقوب) گفت: آیا شما را بر او امین بدانم، همان طور که شما را بر برادرش
امین دانستم (و دیدید که چه شد) پس (به جای شما به خدا اعتماد می‌کنم
که) خداوند بهترین حافظ است و او مهربان‌ترین مهربانان است.

نکته‌ها:

- سؤال: با توجه به سابقه بدی که فرزندان یعقوب داشتند، چرا پدرشان مجدداً فرزند دیگرش
را به آنان سپرد؟
- پاسخ: فخر رازی^(۱) احتمالات متعددی را مطرح نموده که هر کدام از آنها می‌تواند توجیهی بر
این موافقت باشد؛ اولاً: برادران از اقدام اولیه‌شان به نتیجه‌ای که مورد نظرشان بود،
(محبوبیت در نزد پدر) نرسیده بودند. ثانیاً: حسادت برادران نسبت به این برادر، کمتر از
یوسف بود. ثالثاً: شاید قحطی و خشکسالی شرایط ویژه‌ای را پدید آورده بود که سفر مجدد را
ضروری می‌کرد. رابعاً: دهها سال از حادثه اول گذشته و فراموش شده تلقی می‌شد. خامساً:
خداوند متعال در حفظ فرزندش به او تسلی خاطر داده بود.
- در آیه ۱۲، یعقوب در مورد یوسف، به حافظ بودن برادرانش اعتماد کرد، به فراق یوسف و
نابینایی گرفتار شد، ولی در مورد بنیامین به خدا تکیه کرد و گفت: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا﴾ هم
توانا شد، هم بینا و هم فراق و جدائی پایان یافت.

پیام‌ها:

- ۱- اعتماد سریع به کسی که سابقه تخلف دارد، جایز نیست. ﴿هَلْ آمَنُكُمْ﴾
- ۲- یاد خاطرات تلخ گذشته، انسان را در برابر حوادث آینده بیمه می‌کند. ﴿هَلْ
آمَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ﴾

۳- با یک شکست یا تجربه‌ی تلخ، خود را کنار نکشیم. ﴿هل آمنکم علیہ... فالله خیر حافظاً﴾ یعقوب بار دیگر فرزند دوم را با توکل به خدا به برادران تحویل داد.
 ۴- برادران یوسف، خود را حافظ پنداشتند، ﴿انا له لحافظون﴾ اما حضرت یعقوب تذکر داد که خداوند حافظ است. ﴿فالله خیر حافظاً...﴾*

۵- بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم، تنها بر خدا توکل کنیم. ﴿فالله خیر حافظاً﴾*

۶- با توجه به رحمت بی نظیر الهی و با توکل به خداوند، به استقبال حوادث زندگی برویم. ﴿فالله خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین﴾

۷- سرچشمه حفاظت، رحمت است. ﴿فالله خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین﴾

﴿۶۵﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ

و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه‌شان به آنها بازگردانده شده، گفتند: ای پدر (دیگر) چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به ما باز گردانده شده و ما قوت و غذای خانواده‌ی خود را فراهم واز برادرمان حفاظت می‌کنیم و با (بردن او) یک بار شتر می‌افزاییم و این (پیمانانه اضافی نزد عزیز) پیمانانه‌ای ناچیز است.

نکته‌ها:

□ شاید معنای آیه چنین باشد: این مقداری که گرفته‌ایم به جایی نمی‌رسد، اگر نوبت دیگر برویم، بار بیشتری می‌گیریم.

□ «میر» از «میر» یعنی مواد غذایی و «میر اهلنا» یعنی به خانواده‌ی خود غذا می‌رسانیم.

□ از جمله «نزداد کیل بعیر» استفاده می‌شود که سهم هر نفر، یک بار شتر بوده که باید خود حاضر باشد و دریافت کند.



پیام‌ها:

- ۱- فرزندان یعقوب در کنار پدر و پیرامون او زندگی می‌کردند و برای تهیه آذوقه‌ی خانواده تلاش می‌کردند. ﴿فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ... يَا أَبَانَا...﴾
- ۲- هنر یوسف، نه فقط انسان بودن که انسان‌سازی است. ﴿وَجَدَتْ بُضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ﴾ (به برادران حسود و جفاکار خود، مخفیانه هدیه می‌دهد تا زمینه را برای مراجعت آنها فراهم سازد. قرآن می‌فرماید: ﴿ادْفَع بِالْأُتَىٰ هِيَ أَحْسَنُ﴾ بدی را با خوبی دفع کنید.^(۱))
- ۳- اگر از اوّل پول و بهای کالا گرفته نشود، خریدار تحقیر می‌شود. اگر قصد هدیه هست ابتدا پول اخذ شود، ولی به شکل عاقلانه برگردانده شود. ﴿رُدَّتْ إِلَيْهِمْ﴾
- ۴- اگر خواستید کبوتران فراری را جذب کنید، باید کمی دانه پخش کنید. (یوسف بهای غله را به آنان برگرداند تا جاذبه مراجعت آنان را زیاد کند) ﴿بُضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ﴾
- ۵- مرد، مسئول تغذیه خانواده است. ﴿فَمِيرَ أَهْلَنَا﴾
- ۶- سهمیه‌بندی مواد غذایی در شرایط کمبود، کاری یوسفی است. ﴿زِدَادَ كَيْلٍ بَعِيرٍ﴾

﴿۶۶﴾ قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لِنَأْتِيَنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

(پدر) گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا آنکه (با سوگند) به نام خدا، وثیقه‌ای محکم بیاورید که حتماً او را نزد من برگردانید، مگر آنکه همه شما گرفتار حادثه‌ای شوید. پس چون وثیقه خود را آوردند (پدر) گفت: خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است.

نکته‌ها:

□ «موثق» یعنی آنچه مایه وثوق و اطمینان به قول طرف مقابل است که می‌تواند عهد،

سوگند و نذر باشد. ﴿موثقاً من الله﴾

پیام‌ها:

- ۱- به صرف خویشاوندی اکتفا نکنید و قراردادها را محکم کنید. ﴿لن ارسله معکم حتی...﴾*
- ۲- ایمان به خدا و سوگند و نذر و عهد با او، قوی‌ترین پشتوانه بوده و هست. ﴿موثقاً من الله﴾
- ۳- هرگاه از شخصی بدقولی و بدرفتاری دیدید، در نوبت بعد قرارداد را محکم‌تر کنید. ﴿موثقاً﴾
- ۴- فرزند خود را به راحتی همراه دیگران نفرستید. ﴿تؤتون موثقاً من الله﴾
- ۵- در قراردادها، پیش‌بینی حوادث غیرمترقبه و خارج از حیطه اختیار را بکنید. ﴿الا ان يحاط بکم﴾ (تکلیف خارج از توانایی، ممنوع است).
- ۶- محکم‌کاری‌های قانونی و حقوقی، شما را از توکل به خداوند غافل نکند. ﴿الله علی ما نقول وکیل﴾

﴿٦٧﴾ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ
وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَمُّ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

و (یعقوب) گفت: ای پسران من (چون به مصر رسیدید، همه) از یک دروازه (به شهر) وارد نشوید (تا توجّه مردم به شما جلب نشود) بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و (بدانید من با این سفارش) نمی‌توانم چیزی از (مقدّرات) خدا را از شما دور کنم. فرمان جز برای خدا نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و همه توکل‌کنندگان (نیز) باید بر او توکل نمایند.



نکته‌ها:

□ حضرت یعقوب علیه السلام به هنگام سفر برادران به مصر چهار نکته توحیدی می‌گوید:

اول: «ما اغنی عنکم»، یعنی من با این سفارش ورود از چند در نمی‌توانم چیزی از مقدّرات خدا را از شما دور کنم.

دوم: در آیه قبل فرمود: «الا ان يحاط بکم»، یعنی مگر آنکه همه شما به گونه‌ای که تصوّر نمی‌کردید گرفتار حادثه‌ای شوید.

سوم: در آیه‌ی ۶۴ فرمود: «فאלله خير حافظاً».

چهارم: در آیه ۶۷ فرمود: «عليه توكلت».

آری، رسول خدا سراپا توجّه به خدا و توحید دارد، اما فرزندان یعقوب در سفر تنها می‌گفتند: «و انا له لحافظون» یعنی ما خودمان برادرمان را حفظ می‌کنیم. در این گفتگوها سیمای موحد مخلص، با افراد عادی به زیبایی نشان داده می‌شود.*

پیام‌ها:

- ۱- عاطفه پدری حتّی نسبت به فرزندان خطاکار، از بین نمی‌رود. ﴿یا بنی﴾
- ۲- چاره‌اندیشی و تدبیر برای حفظ سلامت فرزندان، لازم است. ﴿یا بنی لا تدخلوا...﴾
- ۳- وقتی توصیه‌کننده عالم و آگاه است، لازم نیست فرمانبر از فلسفه‌ی آن دستور آگاه باشد. (فرزندان یعقوب فرمان «لا تدخلوا...» را عمل کردند و فلسفه و راز آن را نپرسیدند)*
- ۴- از بهترین زمان‌های موعظه، در آستانه سفر است. یعقوب در آستانه‌ی سفر فرزندان به آنان گفت: ﴿یا بنی لا تدخلوا من باب واحد﴾
- ۵- جلو حساسیت‌ها، سوءظن‌ها و چشم‌زخم‌ها را بگیرید، ورود گروهی جوان به منطقه‌ی بیگانه، عامل سوءظن و سعایت است. ﴿لا تدخلوا من باب واحد﴾
- ۶- لطف و قدرت خداوند را منحصر در یک راه نپندارید، دست او باز است و می‌تواند از هر طریقی شما را مدد رساند. ﴿لا تدخلوا من باب واحد﴾



۷- فقط بازدارنده و نهی کننده نباشید، بلکه راه حل نیز ارائه دهید. ﴿لَا تَدْخُلُوا... و

ادخلوا﴾*

۸- برای رسیدن به مقصود بایستی راههای مختلف را پیمود. ﴿و ادخلوا من ابواب

متفرقه﴾*

۹- مدیر خوب باید علاوه بر برنامه ریزی، حساب احتمالات را بکند، زیرا انسان در اداره‌ی امور خود مستقل نیست. یعنی با همه محاسبات و دقت‌ها باز هم دست خدا باز است و تضمینی برای انجام صددرصد محاسبات ما نیست. ﴿وَمَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

۱۰- در برابر مقدرات حتمی خداوند، چاره‌ای جز تسلیم نیست. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

۱۱- حاکم مطلق هستی، خداوند است. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾

۱۲- با توکل زانوی اشتر ببند. ﴿لَا تَدْخُلُوا... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾*

۱۳- هم احتیاط و محاسبه لازم است؛ ﴿لَا تَدْخُلُوا...﴾ و هم توکل به خداوند ضروری است. ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾

۱۴- به غیر خداوند، توکل نکنید. ﴿عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ﴾ چرا که او به تنهایی کفایت می‌کند ﴿وَكُنْ بِاللهِ وَكِيلًا﴾^(۱) و بهترین وکیل است. ﴿نِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^(۲)

۱۵- یعقوب، هم خود توکل کرد و هم دیگران را با امر به توکل تشویق نمود. ﴿تَوَكَّلْتُ... فَلْيَتَوَكَّلْ...﴾

﴿٦٨﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا

عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

و چون از همانجا که پدرشان دستورشان داده بود وارد (مصر) شدند، این کار در برابر اراده خداوند هیچ سودشان نبخشید، جز آنکه نیازی در دل یعقوب بود که عملی شد. (تنها اثر ورود از چند دروازه حفظ از چشم زخم و رسیدن برادران، به خصوص بنیامین به یوسف بود که عملی شد و اثر دیگری نداشت) و البتّه (یعقوب) بخاطر آنچه به او آموزش داده بودیم دارای علمی (فراوان) بود ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.

نکته‌ها:

□ در اینکه آرزوی درونی و حاجت یعقوب که برآورده شد چه بوده است احتمالاتی وجود دارد:

۱. رسیدن بنیامین به یوسف عليه السلام و خارج شدن یوسف از تنهایی، هر چند به صورت اتهام سرقت باشد.

۲. سرعت بخشیدن به وصال پدر و پسر که در آینده به آن اشاره خواهد شد.
۳. انجام وظیفه، بدون آنکه ضامن نتیجه‌ی آن باشد. حاجت یعقوب آن است که در مقدمات کار کوتاهی نشود و از یک در وارد نشوند، ولی آنچه خواهد شد به دست خداوند است.

پیام‌ها:

- ۱- تجربه‌های تلخ، انسان را باادب می‌کند و سخنان بزرگان را می‌پذیرد. ﴿وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ﴾
- ۲- اطاعت از پدر لازم و ارزشمند است. ﴿دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ﴾ *
- ۳- اگر از بی‌ادبی افراد گفتید، از ادب آنان نیز بگویید. ﴿دَخَلُوا ... أَبُوهُمْ﴾ (اگر برادران قبلاً نسبت ضلالت به پدر می‌دادند، امروز تسلیم امر پدر شدند).
- ۴- محاسبات و دقت و برنامه‌ریزی‌ها با وجود اراده‌ی الهی کارساز است، آنجا که نخواهد کارساز نیست. ﴿مَا كَانَ يَغْنَى عَنْهُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾
- ۵ - یعقوب، بر مطالب و اسراری آگاه بود که مصلحت نمی‌دانست بازگو کند. ﴿حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ﴾

۶- دعا و حاجت اولیای خدا، مستجاب می شود. ﴿حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا﴾

۷- علم انبیا از جانب خداوند است. ﴿عَلَّمَاهُ﴾

۸- بیشتر مردم عالمان حقیقی را نمی شناسند. ﴿عَلَّمَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾*

۹- بیشتر مردم، به اسباب و علل چشم می دوزند و از حاکمیت خداوند و لزوم توکل بر او نا آگاهند. ﴿أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

۱۰- معیار حق و باطل، تشخیص اکثریت نیست. ﴿أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾*

﴿٦٩﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ

فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وقتی (برادران) بر یوسف وارد شدند، او برادرش (بنیامین) را در نزد خود

جای داده گفت: همانا من برادر تو هستم، پس از آنچه انجام می دهند

اندوهگین مباش.

نکته ها:

□ در تفاسیر آمده است که وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام وارد مصر شدند، یوسف میزبان آنان شد و برای هر دو نفر، یک طبق غذا مقرر کرد. بنیامین در آخر تنها ماند. یوسف او را در کنار خودش نشاند و آنگاه برای هر دو نفر اتاقی قرار داد و باز بنیامین را هم اتاق خویش ساخت. بنیامین از بی وفایی های برادران و جنایتی که درباره یوسف در سالهای قبل کرده بودند، سخن گفت. در اینجا بود که کاسه ی صبر یوسف لبریز شد و گفت: نگران مباش من همان یوسفم و چنان با تأکید گفت: «إِنِّي أَنَا أَخُوكَ» که جایی برای احتمال این سخن که «من جای برادرت باشم» نگذارد.

□ در مورد جمله ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ دو معنی احتمال می رود: یا از عملکرد گذشته ی برادران اندوهگین مباش، یا از برنامه ای که غلامان برای نگاهداری تو دارند و پیمان را در بار تو خواهند گذاشت تا در پیش من بمانی، نگران مباش.

پیام‌ها:

- ۱- برادرانی که دیروز به قدرت خود می‌بالیدند؛ «نحن عصبه» اکنون باید برای تهیه آذوقه، با کمال تواضع آستانه یوسف را ببوسند. ﴿دخلوا علی﴾
 - ۲- کلام‌ها، طبقه‌بندی، محرمانه و علنی دارد. یوسف تنها به صورت محرمانه به بنیامین گفت: ﴿إِنِّي أَنَا أَخُوكَ﴾ (هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد).
 - ۳- در بعضی امور، تنها خواص را باید در جریان گذاشت. ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ﴾
 - ۴- هرگاه به نعمتی رسیدید، تلخ‌کامی‌های گذشته را فراموش کنید. (یوسف و بنیامین به دیدار هم رسیدند، پس نگرانی‌های قبلی را باید فراموش کرد).
- ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ ...﴾

۵- قبل از اجرای طرح و نقشه، باید بی‌گناه از نظر روحی آماده و توجیه باشد. (به بنیامین گفته شد که به نام سارق تورا نگاه می‌داریم نگران مباش). ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ﴾

﴿۷۰﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْنَاهَا أَلْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

پس چون بارهای برادران را مجهّز و مهیا ساخت، ظرف آبخوری (گران قیمتی) را در خورجین برادرش (بنیامین) قرار داد، سپس منادی صدا زد؛ ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید.

نکته‌ها:

- «سقایه» پیمانه‌ای است که در آن آب می‌نوشند. «رحل» به خورجین و امثال آن می‌گویند که روی شتر می‌گذارند. «عیر» به معنی کاروانی که مواد غذایی حمل می‌کنند.^(۱)
- این چندمین باری است که یوسف طرح ابتکاری می‌دهد، یک بار بهای غله را در بار برادران گذاشت تا دوباره بازگردند و این بار ظرف قیمتی را در محموله برادر گذاشت تا او را

نزد خود نگاه دارد.

□ حضرت یوسف علیه السلام در مرحله‌ی قبل بضاعت را توسط غلامان در بار برادران گذارد، ﴿اجعلوا بضاعتهم فی رحالم﴾ ولی در سفر دوم شخصاً سقایه را در بار بنیامین قرار داد. (چون موضوع سرّی بود). ﴿جعل السقایة فی رحل اخیه﴾*

□ در تفاسیر آمده است که در جلسه دو نفره‌ای که یوسف و بنیامین با هم داشتند، یوسف از او پرسید آیا دوست دارد در نزد وی بماند. بنیامین اعلام رضایت کرد، ولی یادآور شد که پدرش از برادران تعهد گرفته که او را برگردانند. یوسف گفت: من راه ماندن تو را طراچی می‌کنم و لذا با موافقت بنیامین این نقشه کشیده شد.

نظیر فیلم‌ها، نمایش‌ها و صحنه‌های تئاتر که افراد در ظاهر و در شکل مجرم و گناهکار احضار و مخاطب می‌شوند و یا حتّی شکنجه می‌گردند، ولی آنها بخاطر توجیه قبلی و رضایت شخصی و مصلحت مهم‌تری آن را پذیرا شده‌اند.

□ سؤال: چرا در این ماجرا به بی‌گناهی نسبت سرقت داده شد؟

پاسخ: بنیامین با آگاهی از این طرح و اتهام، برای ماندن در نزد یوسف اعلام رضایت کرد و باقی برادران هر چند در یک لحظه ناراحت شدند، ولی بعد از بازرسی از آنها رفع اتهام گردید. علاوه بر آنکه کارگزاران از اینکه یوسف خود پیمانه را در میان بار گذارده ﴿جَعَلَ﴾ خبر نداشتند و بطور طبیعی فریاد زدند: ﴿انکم لسارقون﴾

□ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا کذب علی المصلح» کسی که برای اصلاح و رفع اختلاف دیگران دروغی بگوید، دروغ حساب نمی‌شود، و آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند.^(۱)

پیام‌ها:

۱- گاهی صحنه‌سازی برای کشف ماجرای جایز است و برای مصالح مهم‌تر، نسبت دادن سارق به بی‌گناهی که از قبل توجیه شده باشد، مانعی ندارد.^(۲)

﴿انکم لسارقون﴾

۲- اگر در میان گروهی یک نفر خلافکار باشد، مردم تمام گروه را خلافکار می‌نامند. ﴿انکم لсарقون﴾

﴿۷۱﴾ قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ

(برادران یوسف) رو به ماموران کردند و گفتند: شما چه چیزی را گم کرده‌اید.

﴿۷۲﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ

گفتند: پیمانۀ و جام مخصوص شاه را گم کرده‌ایم و برای هرکس آن را بیاورد، یک بار شتر (جایزه) است و من این را ضمانت می‌کنم.

نکته‌ها:

- «صواع» و «سقایة» به یک معنی بکار رفته‌اند، پیمانۀ‌ای که هم با آن آب می‌خورند و هم گندم را کیل و اندازه می‌کنند که نشانه صرفه‌جویی، بهره‌وری و استفاده چند منظوره از یک وسیله است. «صواع» ظرفی است که گنجایش یک صاع (حدود ۳ کیلو) گندم را دارد.
- «حَمْلٌ» به بار گفته می‌شود و «حَمْلٌ» نیز به معنای بار است، اما باری که پنهان باشد، مثل بارانی که در دل ابر است یا فرزندی که در شکم مادر است.^(۱)
- جمله‌ی ﴿لِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ﴾ هرکس چنین کند من چنان پاداش می‌دهم، در اصطلاح فقهی «جُعَاله» نامیده می‌شود که دارای سابقه و اعتبار قانونی است.

پیام‌ها:

- ۱- برادران با جمله‌ی ﴿مَاذَا تَفْقِدُونَ﴾ توصیه کردند که قبل از اثبات موضوع دزدی کسی را نباید متهم کرد.*
- ۲- جایزه تعیین کردن، از شیوه‌های قدیمی است. ﴿وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ﴾
- ۳- جوایز باید متناسب با افراد و زمان باشد. در زمان قحطی بهترین جایزه، یک

بار شتر غله است. ﴿جمل بعیر﴾

۴- ضامن باید فرد معین و مشخصی باشد. ﴿و انا به زعیم﴾*

۵- ضامن باید معتبر باشد. ﴿و انا به زعیم﴾*

۶- ضامن گرفتن برای جلب اطمینان، سابقه تاریخی دارد. ﴿انا به زعیم﴾

﴿۷۳﴾ قَالُوا تَأَلَّه لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا

سَارِقِينَ

گفتند: به خدا سوگند شما می دانید که ما برای فساد در این سرزمین
نیامده ایم و ما هرگز سارق نبوده ایم.

نکته ها:

□ برادران یوسف گفتند: شما می دانید که ما برای سرقت و فساد به این منطقه نیامده ایم، در
اینکه از کجا می دانستند، چند احتمال دارد: شاید با اشاره یوسف باشد که این گروه دزد
نیستند. شاید هنگام ورود به منطقه گزینش شده بودند. آری برای ورود و خروج هیئت های
بیگانه، مخصوصاً در شرایط بحرانی، باید دقت کرد تا مطمئن به اهداف مسافرین شد.

پیام ها:

۱- حُسن سابقه، نشانه ای برای براءت است. ﴿لقد علمتم﴾

۲- دستگاه امنیتی مصر قوی و کارآزموده بوده است و می دانست که این قافله
برای فساد نیامده اند. ﴿لقد علمتم﴾*

۳- دزدی و سرقت، یکی از مصادیق فساد در زمین است. ﴿ما جئنا لنفسد فی الارض
وما کنا سارقین﴾

﴿۷۴﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ

(مأموران یوسف) گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید، کیفرش چیست؟

نکته‌ها:

□ به نظر می‌رسد طراح این سؤال حضرت یوسف است، چون می‌داند برادران طبق مقررات و قانون منطقه کنعان و نظر حضرت یعقوب اظهار نظر خواهند کرد.

پیام‌ها:

۱- وجدان مجرم را برای تعیین کیفرش، به قضاوت بخوانید. ﴿فَاِذَا جَازَاوُهُ...﴾

﴿۷۵﴾ قَالُواْ جَزَاوُهُ مَن وُجِدَ فِی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاوُهُ كَذٰلِكَ نَجْزِی الظَّٰلِمِیْنَ

گفتند: کیفرش چنین است که هر کس پیمانه در بارش پیدا شود، خود او جزای سرقت است (که به عنوان گروگان یا برده در اختیار صاحب پیمانه قرار گیرد) ما (در منطقه کنعان) ظالم (سارق) را اینگونه کیفر می‌دهیم.

پیام‌ها:

۱- مجازات سرقت در میان بعضی اقوام گذشته، بردگی سارق بوده است. ﴿فَهُوَ جَزَاوُهُ﴾ به گفته تفسیر مجمع‌البیان، مجازات سرقت، بردگی به مدت یک سال بوده است.

۲- در قانون استثنا و تبعیض وجود ندارد، هرکس سارق بود برده خواهد شد. ﴿مَن وُجِدَ فِی رَحْلِهِ﴾

۳- با تفهیم جرم و بیان قانون و عقوبت آن، اعتراض متهم را به حداقل کاهش دهید. ﴿جَزَاوُهُ مَن وُجِدَ...﴾ *

۴- دلایل باید به گونه‌ای باشد که متهم نیز خود به راحتی اتهام را بپذیرد. ﴿مَن وُجِدَ...﴾ *

۵- وجود یک خلافکار در جمعی، دلیل بر خلافکار بودن همه نیست. ﴿مَن وُجِدَ فِی رَحْلِهِ﴾ *

۶- کیفر خلافکار در کشور بیگانه می‌تواند طبق قانون خود او باشد، نه کشور

میزبان. ﴿کَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾

۷- سرقه، نمونه‌ی بارز ستمکاری است. («ظالم» بجای «سارق») ﴿نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾

﴿۷۶﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ
كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

پس (از پذیرش کیفر، ماموران شروع به بازرسی کرده و) قبل از بارِ برادرش، به (بازرسی) بار سایر برادران پرداخت، سپس پیمانه را از بار برادرش بیرون آورد. ما اینگونه برای یوسف تدبیر کردیم، زیرا طبق قانون شاه مصر، یوسف نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر آنکه خدا بخواهد (که کیفر سارق در کنعان را مقدمه بازداشت این برادر قرار می‌دهد). ما هر کس را که بخواهیم (و لایق باشد) درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانشوری است.

نکته‌ها:

□ «کَیِّدٌ» همه جا به معنی مذموم بکار نرفته است، «کَیِّدٌ» به معنی طرح و نقشه نیز استعمال شده است. ﴿کَدْنَا﴾

□ در موقع بازرسی، بنیامین چون از طرح و نقشه با خبر بود، آسوده خاطر بود، لذا در سراسر این ماجرا هیچ اعتراضی از او نقل نشده است و برای اینکه طرح مخفی بماند و موجب سوءظن نشود، بازرسی را از بار دیگران شروع کردند تا نوبت به بنیامین رسید و چون در بار او پیدا شد، طبق قرار قبلی باید او در مصر می‌ماند. این طرح و نقشه الهی بود، چون یوسف با قوانین جاری مصر نمی‌توانست سارق را به عنوان گروگان نگهدارد.

پیام‌ها:

۱- مأمورین اطلاعاتی باید به نوعی عمل کنند که موجب شک و ظن به آنها نشود. ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ﴾ (در بازرسی، اوّل به سراغ بار بنیامین نرفتند، بلکه از دیگر



برادران دیگر شروع نمودند.)

- ۲- عملکرد کارکنان به عهده مسئولان گذاشته می شود. ﴿فبدأ﴾ (به حسب ظاهر یوسف شخصاً بازرسی نکرده، ولی قرآن می فرماید: او بازرسی را آغاز کرد.)
- ۳- بازرسی اموال متهمان از سوی حاکم، مجاز است. ﴿فبدأ باوعیتهم﴾
- ۴- فکر و ابتکار و چاره جویی، از امدادهای غیبی است. ﴿کدنا﴾
- ۵- طرح های یوسف، الهامات الهی بود. ﴿کدنا لیوسف﴾
- ۶- حضور بنیامین نزد یوسف، به سود یوسف بود. ﴿کذلک کدنا لیوسف﴾
- ۷- احترام و مراعات قوانین، حتی در نظام های غیر الهی لازم است. ﴿ماکان لیاخذ اخاه فی دین الملک﴾
- ۸- سردمداران نیز بایستی به قانون وفادار و از آن تخلف نکنند. (یوسف به قانون مصر پایبند بود، لذا برادر را نگه داشت) ﴿لیأخذ اخاه فی دین الملک﴾
- ۹- مقام های معنوی، درجات و سلسله مراتب دارد. ﴿ترفع درجات...﴾
- ۱۰- علم و آگاهی، مایه ی برتری است. ﴿ترفع درجات... وفوق کلّ ذی علم علیم﴾
- ۱۱- دانش بشری محدود است. ﴿فوق کلّ ذی علم علیم﴾

﴿۷۷﴾ قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

(برادران) گفتند: اگر او سرقت کند (جای تعجب نیست، زیرا) پیش از این نیز برادر او دزدی کرده بود. یوسف (این تهمت را) در دل خود پنهان داشت و (با آنکه ناراحت شده بود) به روی آنان نیاورد. (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) است و خداوند به آنچه توصیف می کنید داناتر است.

پیام ها:

- ۱- متهم، یا انکار می کند و می گوید: من دزد نیستم؛ ﴿ما کنا سارقین﴾ یا کار خود را توجیه می کند و می گوید: دزد بسیار است. ﴿فقد سرق اخ له من قبل﴾



- ۲- حسود، حتی بعد از دهها سال ضربه می‌زند. «فقد سرق اخ له من قبل»
- ۳- اخلاق برادر، در برادر اثر می‌گذارد. «اخ له» (اخلاق مادر، در فرزند اثر دارد. بنیامین و یوسف از یک مادر بودند)
- ۴- آنجا که صفا نیست، اتهام افراد زود پذیرفته می‌شود. «ان یسرق فقد...» (بیرون آمدن پیمانه از بار او، دلیل بر سرقت نیست، ولی برادران چون علاقه‌ای به بنیامین نداشتند، کلمه سرقت را بکار گرفته و مسئله را مسلم پنداشتند.)
- ۵- آنجا که صفا نیست، خلاف جزیی را کلی قلمداد می‌کنند. («یسرق» بجای «سرق» یعنی او همیشه این کاره بوده است.)
- ۶- برای رسیدن به هدف باید نیش‌هایی را تحمل کرد. «سرق اخ له من قبل»
- ۷- گاهی برای حفظ آبروی خود، به دیگران تهمت می‌زنند. «سرق اخ له من قبل»
- ۸- جوانمردی و سعه‌صدر، رمز رهبری است. «فاسرّها یوسف»
- ۹- رازها را فدای احساسات نکنیم. (یوسف از برادران نسبت دزدی می‌شنید، ولی به خاطر مصلحت و حفظ رازش چیزی نگفت) «فاسرّها یوسف فی نفسه»
- ۱۰- افشاگری همیشه ارزش نیست. «و لم یبدها لهم»
- ۱۱- حسد در حق برادر، دروغ‌گویی و اتهام بی‌مورد از جمله دلایل یوسف برای گفتن «شَرِّ مَکَانًا» به برادران بود.
- ۱۲- برادران یوسف، بر فرض سرقت پیمانه از سوی بنیامین، از او بدتر بودند، چون آنان برادر خود را دزدیده بودند. «انتم شَرِّ مَکَانًا»
- ﴿۷۸﴾ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
- (برادران) گفتند: ای عزیز! همانا برای او پدری است پیر و سالخورده، پس یکی از ما را به جای او بگیر (و او را رها کن)، همانا ترا از نیکوکاران می‌بینیم.



نکته‌ها:

□ وقتی برادران یوسف دیدند نگاهداشتن بنیامین قطعی شد، با توجه به تعهدی که به پدر سپرده بودند و سابقه‌ای که درباره یوسف نزد پدر داشتند، و احساس کردند برگشتن بدون بنیامین بسیار تلخ است، تقاضای خود را با روان‌شناسی خاصی مطرح نمودند و شروع به التماس کردند و با بیان‌های عاطفی و محرک همچون، تو عزیز و قدرتمندی، تو از نیکوکارانی، او پدري پير و سالخورده دارد، هر کدام از ما را خواستی به جای او بگیر، درصدد جلب بخشش او برآمدند.

پیام‌ها:

- ۱- مقدرات الهی، هر سنگدل و ستمگری را روزی به خاک مذلّت می‌نشانند.
آهنگ التماس در جمله؛ ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ...﴾
- ۲- تقوا پیشگانی که هواپرستان آنها را خوار کنند خداوند آنان را عزّت خواهد بخشید. ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ﴾*
- ۳- یوسف حتّی در زمان اقتدارش، نیکوکاری در رفتار و منش او نمایان بود.
﴿تَرَكَ مِنَ الْحَسَنِينَ﴾
- ۴- فراز و نشیب و حالات مختلف روزگار، سختی و آسانی، ضعف و قدرت، تغییری در احوال محسنان ایجاد نمی‌کند. (یوسف در همه جا و همه‌ی شرایط، نیکوکار توصیف شد) ﴿أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْحَسَنِينَ﴾*

﴿۷۹﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ

(یوسف) گفت: پناه به خدا از اینکه کسی را به جز آنکه متاعمان را نزد او یافته‌ایم، بگیریم. زیرا که در این صورت حتماً ستمگر خواهیم بود.

نکته‌ها:

□ دقت در کلمات یوسف عليه السلام، نشان از این دارد که نمی‌خواهد بنیامین را سارق معرفی کند، لذا نمی‌گوید: «وجدناه سارقاً» بلکه می‌گوید: «وجدنا متاعنا عنده» متاع در بار او بود، نه آنکه

قطعاُ او سارق است.

□ اگر یوسف برادر دیگری را به جای بنیامین نگه می‌داشت، طرح به هم می‌خورد و برادران با او به عنوان یک دزد برخورد می‌کردند و انواع آزار و اذیت‌ها را روا می‌داشتند و آن کس که به جای بنیامین می‌ماند، احساس می‌کرد به ناحق گرفتار شده است.

پیام‌ها:

- ۱- مراعات مقررات، بر هر کس لازم است و قانون شکنی حتی برای عزیز مصر نیز ممنوع است. ﴿معاذ الله﴾
- ۲- نیکوکار قانون شکنی نمی‌کند. ﴿من المحسنين. قال معاذ الله...﴾ *
- ۳- قاضی نباید تحت تأثیر احساسات قرار گیرد. ﴿قال معاذ الله﴾ *
- ۴- قضاوت کار حساسی است که باید در آن به خدا پناه برد. ﴿معاذ الله﴾ *
- ۵- یوسف علیه السلام در دو مکان به خدا پناه برد: یکی در خلوت زلیخا و یکی به هنگام قضاوت و حکم. ﴿قال معاذ الله﴾ *
- ۶- قانون شکنی، ظلم است. (نباید به درخواست این و آن مقررات را شکست). ﴿معاذ الله ان ناخذ﴾
- ۷- بی‌گناه نباید به جای گناهکار کیفر ببیند، هر چند خودش به اینکار رضایت داشته باشد. ﴿معاذ الله﴾

﴿ ۸۰ ﴾ فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ
 آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتًا مِنْ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ
 فَلَنْ أْبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِيَ أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِيَ وَ هُوَ
 خَيْرُ الْحَاكِمِينَ



پس چون از یوسف مأیوس شدند (که یکی را به جای دیگری بازداشت کند)، نجواکنان به کناری رفتند. (برادر) بزرگشان گفت: آیا نمی‌دانید که پدرتان برای برگرداندن او بر شما پیمان الهی گرفته و پیش از این نیز درباره یوسف کوتاهی کرده‌اید. پس من هرگز از این سرزمین نمی‌روم تا آنکه (یوسف عفو کند یا آنکه) پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من حکمی کند و او بهترین داور و حاکم است.

نکته‌ها:

□ «خَلَّصُوا» یعنی گروه خود را از سایرین جدا کردند. «نَجَّيًّا» یعنی به نجوی پرداختند. پس «خَلَّصُوا نَجَّيًّا» یعنی شورای محرمانه تشکیل دادند که چه بکنند.

پیام‌ها:

- ۱- التماس‌ها و خواهش‌ها، شما را از اجرای احکام الهی و اعمال قاطعیت باز ندارد. ﴿فَلَمَّا اسْتِیْأَسُوا مِنْهُ﴾
- ۲- گناه موجب می‌شود دیگران از فرد دوری کرده برائت بجویند و حتی رابطه خویشاوندی را نادیده بگیرند. ﴿فَلَمَّا اسْتِیْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجَّيًّا﴾ *
- ۳- روزگاری همین برادران، قدرتمندانه مشورت می‌کردند که چگونه یوسف را از بین ببرند؛ ﴿اَقْتُلُوا یُوسُفَ وَاطْرَحُوهُ اَرْضًا... لَا تَقْتُلُوْا... الْقَوَّه...﴾ امروز کاسه التماس در دست گرفته و مشورت و نجوی می‌کنند که چگونه بنیامین را آزاد نمایند. ﴿خَلَصُوا نَجَّيًّا﴾
- ۴- در عدم حضور پدر مسئولیت اعضای خانواده با برادر بزرگتر است. ﴿قَالَ کَبِرْهُمْ﴾ *
- ۵- رعایت سلسله مراتب و موقعیت سنی در خانواده و جامعه لازم است. ﴿قَالَ کَبِرْهُمْ﴾ *
- ۶- در حوادث تلخ و ناگوار، بزرگترها مسئول‌تر و شرمنده‌ترند. ﴿قَالَ کَبِرْهُمْ﴾

۷- عهد و پیمان‌ها لازم الاجرا است. ﴿اخذ علیکم موثقاً﴾

۸- پیمان‌های سخت و قراردادهای محکم، راه سوءاستفاده را می‌بندد. ﴿اخذ علیکم موثقاً﴾

۹- خیانت و جنایت تا آخر عمر وجدان‌های سالم را آزار می‌دهد. ﴿و من قبل ما فرطتهم فی یوسف﴾

۱۰- تحصّن، یکی از شیوه‌های قدیمی برای رسیدن به مقصود است. ﴿فلن ابرح الارض﴾

۱۱- غربت، بهتر از شرمندگی است. ﴿فلن ابرح الارض﴾

۱۲- به خداوند خوش‌بین باشیم. ﴿هو خیر الحاکمین﴾

﴿۸۱﴾ اِزْجِعُوا إِلَىٰ اٰبِیْكُمْ فَقُولُوا یَا اَبَانَا اِنَّ اَبْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا اِلَّا

بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا کُنَّا لِلْغَیْبِ حَافِظِیْنَ

(برادر بزرگ گفت: من اینجا می‌مانم، ولی) شما به سوی پدرتان برگردید،

پس بگویید: ای پدر! همانا پسر دزدی کرده و ما جز به آنچه می‌دانستیم

گواهی ندادیم و ما نگهبان (و آگاه به) غیب نبوده‌ایم.

پیام‌ها:

۱- انسان، خودخواه است. در آنجا که می‌خواستند به گندم بیشتر برسند، گفتند:

﴿فارسل معنا اخانا﴾^(۱) برادر ما را با ما روانه کن، ولی امروز که تهمت در کار

است، گفتند: ﴿ابنک﴾ پسر تو دزدی کرده و نگفتند: برادر ما.

۲- شهادت و گواهی، باید بر اساس علم باشد. ﴿ما شهدنا الا بما علمنا﴾

۳- در پیمان‌ها و تعهدات، باید برای حوادث پیش‌بینی نشده تبصره‌ای باز کرد.

﴿و ما کُنَّا لِلْغَیْبِ ...﴾

۴- عذر خود را با کمال صراحت بگوئیم. ﴿و ما کُنَّا لِلْغِیْبِ حَافِظِیْنَ﴾

﴿۸۲﴾ وَسُئِلَ الْقَرْیَةَ الَّتِیْ کُنَّا فِیْهَا وَالْعِیْرَ الَّتِیْ أَقْبَلْنَا فِیْهَا وَآثًا لِّصَادِقُونَ

(اگر به حرف ما اطمینان نداری) از قریه‌ای که در آن بودیم و از کاروانی که در میانشان به اینجا رو آورده‌ایم، سؤال کن و بی‌شک ما راستگو هستیم.

نکته‌ها:

- «قریه» تنها به معنای روستا نیست، بلکه به محل اجتماع و مناطق مسکونی گفته می‌شود؛ خواه شهر باشد یا روستا. ضمناً «واسئل القریه» به معنی سؤال از اهل قریه است.
- «عیر» به کاروانی گفته می‌شود که مواد غذایی حمل و نقل می‌کند.
- برادران یوسف در گفتگو با پدر، در ماجرای کشته شدن یوسف توسط گرگ، دلیل نداشتند، ولی در اینجا برای حرف خود دو دلیل آوردند؛ یکی سؤال از مردم مصر و یکی سؤال از کاروانیان که ما در میان آنان بودیم. علاوه برآنکه در ماجرای قبل گفتند: ﴿لَوْ کُنَّا صَادِقِیْنَ﴾ و «لَوْ» نشانه تردید و دلهره و سستی است، ولی در این صحنه با «آثًا» و حرف لام که در جمله «آثًا لِّصَادِقُونَ» است نشان می‌دهند که قطعاً راست می‌گویند.

پیام‌ها:

- ۱- سابقه‌ی بد و دروغ، در پذیرش سخنان انسان در تمام عمر ایجاد تردید می‌کند. ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْیَةَ﴾
- ۲- گواهی شهود عینی، راهی معتبر برای اثبات مدّعا می‌باشد. ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْیَةَ... وَالْعِیْرَ...﴾
- ۳- امکان تبانی مجموعه‌ای بزرگ بر کذب، منتفی است. ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْیَةَ... آثًا لِّصَادِقُونَ﴾

۸۳ ﴿ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾

(یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان گیری) مسئله را برای شما آراسته است، پس صبری نیکو (لازم است) امید است که خداوند همه برادران را با هم نزد من آورد، چرا که او قطعاً آگاه و حکیم است.

نکته‌ها:

□ وقتی برادران، پیراهن آغشته به خون یوسف را با ظاهری غمگین و گریان حضور پدر آوردند و گفتند: یوسف را گرگ خورد. حضرت یعقوب گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» یعنی نفس شما این کار را در چشم شما زیبا جلوه داده است و من صبر جمیل می‌کنم. در اینجا نیز که دو فرزندش (بنیامین و پسر بزرگتر) از او جدا شده‌اند، همین جمله را تکرار می‌کند. شاید این سؤال مطرح شود در ماجرای یوسف برادران توطئه و خیانت کردند، ولی در ماجرای بنیامین این مسایل نبود، پس چرا کلام یعقوب در هر دو مورد یک لحن و یک عبارت است؟ «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»

تفسیرالمیزان اینگونه پاسخ می‌دهد: یعقوب می‌خواهد بگوید دوری این دو برادر نیز دنباله حرکت قبلی شما نسبت به یوسف است. یعنی تمام این صحنه‌ها، دنباله همان کار زشت شماست. ممکن است گفته شود که مراد یعقوب این است که شما در اینجا هم خیال می‌کنید بی‌تقصیرید و کارتان خوب بوده است، ولی شما مقصّرید زیرا: اولاً: چرا با دیدن پیمانه در بار برادران او را سارق دانستید؟ شاید کس دیگری این پیمانه را در بار گذاشته بود؟ ثانیاً: چرا زود برگشتید؟ باید تحقیق می‌کردید. ثالثاً چرا کیفر سارق را گروگان قرار دادید؟^(۱)

اما سخن صاحب المیزان مناسب‌تر است، چون پیدا شدن پیمانه در بار بنیامین، برای عموم مردم سبب علم به دزدی می‌شود و ماندن برادر بزرگتر در مصر نیز برای پیگیری کار یا جلب



عواطف و رحم بود و کیفری هم که ذکر شده، مجازات سارق در منطقه آنان بوده است. بنابراین در هیچ یک از سه مسئله، جلوه نفسانی نبود تا گفته شود: ﴿يَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾ صبر، گاهی از روی ناچاری و بیچارگی است، چنانکه اهل دوزخ می‌گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَصَبْرُنَا أَمْ جَزَعْنَا﴾ صبر کردن و یا جزع کردن برای نجات ما اثری ندارد. و گاهی صبر آگاهانه و داوطلبانه و تسلیم رضای خداوند است که چهره این صبر در هر جایی با یک عنوان مطرح است؛ صبر در میدان جهاد، شجاعت است. صبر در دنیا، زهد است. صبر در برابر گناه، تقواست. صبر در برابر شهوت، عفت است و صبر در برابر مال حرام، ورع است. ﴿تَزِينُ وَ زِيَانِمَائِي زَشْتِي هَا، گاهی توسط شیطان؛ ﴿وَ اذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾^(۱)، گاهی به وسیلهی زرق و برق دنیا؛ ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ﴾^(۲) و گاهی توسط نفس انسان است. ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾

پیام‌ها:

- ۱- نفس برای توجیه گناه، کارهای زشت را در نظر انسان زیبا جلوه می‌دهد. ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾
- ۲- صبر، شیوه‌ی مردان خداست و صبر جمیل، صبری است که در آن سخنی بر خلاف تسلیم و رضای خداوند گفته نشود.^(۳) ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾
- ۳- هرگز از قدرت خداوند مأیوس نشویم. ﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ﴾
- ۴- یعقوب به زنده بودن سه فرزندش (یوسف، بنیامین، برادر بزرگتر) یقین داشت و به ملاقاتشان امیدوار بود. ﴿أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا﴾
- ۵- برای قدرت الهی، حل مشکلات تازه و کهنه، یکسان است. خداوند می‌تواند یوسف دیروز و برادر امروز شما را یکجا دور هم گرد آورد. ﴿جَمِيعًا﴾
- ۶- مؤمن، حوادث تلخ را نیز از حکمت خدا می‌داند. ﴿الْحَكِيمُ﴾
- ۷- باور و توجه به عالمانه و حکیمانه بودن افعال الهی، آدمی را به صبر و شکیبایی

۳. تفسیر نورالثقلین.

۲. یونس، ۲۴.

۱. انفال، ۴۸.

در حوادث دشوار وادار می کند. ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾

﴿۸۴﴾ وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا اَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوْسُفَ وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيْمٌ

یعقوب از فرزندان روی گرداند و گفت: ای دریغا بر یوسف، پس اندوه خود را فرو می خورد (تا آنکه) دو چشمش از اندوه سفید (و نابینا) شد.

نکته ها:

□ «اسف» به معنای حزن و اندوه همراه با غضب است. یعقوب بر چشم گریه، و بر زبان «یا اسفا» و در دل حزن داشت.

□ در روایتی امام صادق (ع) فرمود: علی بن الحسین (ع) بیست سال بعد از حادثه کربلا به هر مناسبتی گریه می کرد. سؤال کردند چرا این همه گریه می کنید؟ فرمود: یعقوب یازده پسر داشت یکی غائب شد، با اینکه زنده بود، از گریه چشمانش را از دست داد، ولی من در برابر چشمان خود دیدم پدر و برادرها و هفده نفر از خاندان نبوت شهید شدند، چگونه گریه نکنم؟^(۱)

پیام ها:

- ۱- حسدورزی، یک عمر تحقیر به همراه دارد. ﴿و تَوَلَّى عَنْهُمْ﴾
- ۲- آنها می خواستند با حذف یوسف، خود محبوب پدر شوند؛ «يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ اَبِيكُمْ» ولی حسادت، قهر پدر را شامل حال آنها کرد. ﴿تَوَلَّى عَنْهُمْ﴾
- ۳- یعقوب می دانست که بر فرزند دیگر ظلم نشده است، ظلم بر یوسف رفته است. ﴿يَا اَسْفَا عَلَىٰ يُوْسُفَ﴾
- ۴- غصّه و گریه، گاهی موجب نابینایی می شود. ﴿اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ﴾
- ۵ - ندبه و گریه و سوز و عشق، نیاز به شناخت دارد. (یعقوب آشنا به یوسف



است که از سوز نابینا می شود.)

- ۶- اهمیت مصائب، بر محور شخصیت افراد است. (ظلم به یوسف با ظلم به دیگران فرق دارد، نام یوسف برده می شود نه دو برادر دیگر.)
- ۷- گریه، غم و اندوه در فراق عزیزان، جایز است. «وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ»
- ۸- تحمل انسان حدی دارد و روزی لبریز می شود. «وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» *
- ۹- فرو بردن خشم، از صفات مردان الهی و کاری شایسته است. «فَهُوَ كَظِيمٌ» *
- ۱۰- گریه و غم، منافاتی با کظم غیظ و صبر ندارد. «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ، يَا إِسْفَا، فَهُوَ كَظِيمٌ»

﴿۸۵﴾ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يُونُسَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

(فرزندان یعقوب به پدرشان) گفتند: به خدا سوگند تو پیوسته یوسف را یاد می کنی، تا آنکه بیمار و لاغر شوی و (یا مشرف به مرگ و) از بین بروی.

نکته ها:

□ «حَرَضٌ»، به شخصی گویند که عشق یا اندوه و حزن، او را فرسوده کرده باشد.

پیام ها:

- ۱- یوسف ها همواره باید در یادها باشند. «تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يُونُسَ» (اولیای خدا در دعای ندبه، یوسف زمان را صدا می زنند و گریه می کنند.)
- ۲- اگر می خواهید ببینید چقدر کسی را دوست دارید، ببینید چقدر به یاد او هستید. «تَفْتَوُا تَذَكَّرُ يُونُسَ» *
- ۳- آن که یوسف را می شناسد، سوزی دارد که افراد عادی آن را درک نمی کنند. «تَذَكَّرُ يُونُسَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا»
- ۴- مسایل روحی و روانی، در جسم اثر می گذارد. «حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (فراق می تواند انسان را بشکند و یا بکشد، تا چه رسد به داغ و مصیبت.)

۵ - حساب عاطفه پدری، از علاقه‌های عادی جداست. «تكون من الهالكين»

﴿۸۶﴾ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(یعقوب) گفت: من ناله (آشکار) و حزن (پنهان) خود را فقط به خدا شکایت می‌برم و از (عنایت و لطف) خداوند چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

نکته‌ها:

□ «بثّ» به حزن شدید گفته می‌شود که گویا شدّت آن باعث شده که دارنده‌اش نتواند آن را بیان کند.

□ حضرت آدم از کار خود به درگاه خدا ناله نمود؛ ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾^(۱) و حضرت ایوب از بیماری خود؛ ﴿إِنِّي مَسْنِي الضَّرَّ﴾^(۲) و حضرت موسی از فقر و نداری؛ ﴿رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾^(۳) و حضرت یعقوب از فراق فرزند. ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي﴾

پیام‌ها:

۱- آنچه مذموم است، یا سکوتی است که بر قلب و اعصاب فشار می‌آورد و سلامت انسان را به مخاطره می‌اندازد و یا ناله و فریاد در برابر مردم است که موقعیت انسان را پایین می‌آورد، اما شکایت بردن به نزد خداوند مانعی ندارد. ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ﴾

۲- موحد، درد دل خود را تنها با خدا در میان می‌گذارد. ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا... إِلَى اللَّهِ﴾ دست حاجت چو بری، نزد خداوندی بر که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود نعمتش نامتناهی، کرمش بی پایان

هیچ خواننده از این در ورود بی‌مقصد
۳- افراد ظاهربین از کنار حوادث به راحتی می‌گذرند، ولی انسان‌های ژرف‌نگر

آثار و حوادث را تا قیامت می بینند. ﴿اعلم من الله ...﴾
 ۴- یعقوب به زنده بودن یوسف و سرآمدن فراقش و به حقایقی درباره‌ی خدا و صفات او آگاه بود که بر دیگران پوشیده بود. ﴿اعلم من الله ما لا تعلمون﴾
 ۵- شاید «ما لا تعلمون» همان رؤیای یوسف باشد که یعقوب در آغاز آن را تعبیر کرده بود.*

﴿۸۷﴾ يَا بَنِي آدَهْبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَأْيَسُوا مِنْ رَّوَحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيَسُ مِنْ رَّوَحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ

ای پسرانم! (بار دیگر به مصر) بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خداوند مأیوس نشوید، حقّ این است که جز گروه کافران، از رحمت خداوندی مأیوس نمی شوند.

نکته‌ها:

- «تَحَسَّس» جستجوی چیزی از راه حس است. «تَحَسَّس» به جستجو کردن در مورد بدی‌ها و «تَحَسَّس» به جستجو کردن در مورد خوبی‌ها گفته می‌شود.
- به تعبیر راغب، «رَّوَح» و «روح» به معنای جان است، ولی «رَّوَح» در موارد فَرْج و رحمت به کار می‌رود، گویا با گشایش گره و مشکل، جان تازه‌ای در انسان دمیده می‌شود.
- در تفسیر تبیان آمده است: روح از ریح است، همان گونه که انسان با وزش باد احساس راحتی می‌کند با رحمت الهی نیز انسان شادمان می‌گردد.
- براساس روایات، یأس از رحمت خدا، از گناهان کبیره است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- پدر نباید با فرزندان قطع رابطه‌ی دائمی کند. ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ... يَا بَنِي﴾
- ۲- شناخت، نیاز به حرکت دارد. ﴿اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا﴾

۱. من لایحضره الفقیه، باب معرفة الکبائر.

۳- رسیدن به لطف الهی، با تنبلی سازگار نیست. «اذهبوا، ولا تائسوا»

۴- اولیای خدا، هم خود مأیوس نمی‌شوند هم دیگران را از یأس باز می‌دارند. «لا تائسوا»

۵- یأس، نشانه‌ی کفر است. «لا یایس... الا القوم الکافرون» زیرا مأیوس شده، در درون خود می‌گوید: قدرت خدا تمام شده است.

﴿ ۸۸ ﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَ

جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

پس هنگامی که (مجدداً) بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز! قحطی ما و خاندان ما را فرا گرفته و (برای خرید گندم) بهای اندکی با خود آورده‌ایم، (اما شما کاری به پول اندک ما نداشته باش) سهم ما را بطور کامل وفا کن و بر ما ببخش، زیرا که خداوند کریمان و بخشنندگان را پاداش می‌دهد.

نکته‌ها:

□ «بضاعت» به مالی گویند که عنوان «بها» به خود بگیرد. «مُزْجَاة» از ریشه‌ی «ازجاء» به معنای طرد کردن است. از آنجایی که معمولاً فروشندگان بهای کم را برمی‌گردانند، «بضاعت مزجاة» گفته شده است.

□ برخی از مفسران گفته‌اند: مراد از «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» درخواست بازگرداندن بنیامین است.
□ در روایات آمده است: یعقوب نامه‌ای برای یوسف نوشت که محتوای آن تجلیل از یوسف، بیان قحطی کنعان، تقاضای آزادی بنیامین و تبرئه فرزندان از سرقت بود و به همراه فرزندان برای یوسف فرستاد. وقتی یوسف در مقابل برادران آن نامه را خواند، بوسید و بر چشم گذاشت و گریه‌ای کرد که قطرات اشک بر لباسش نشست.

برادران که هنوز یوسف را نمی‌شناختند شگفت‌زده بودند که این همه احترام به پدر ما برای چیست؟ کم‌کم برق امیدی در دل آنها روشن شد. خنده یوسف را چون دیدند، با خود گفتند

نکند او یوسف باشد.^(۱)

پیام‌ها:

۱- برای یعقوب، یوسف مطرح است؛ «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ» ولی برای فرزندان گندم. «فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ»

۲- تحقیر کنندگان، روزی تحقیر می‌شوند. فرزندانی که با غرور می‌گفتند: «نَحْنُ عَصَبَةُ» ما قوی هستیم، «سَرَقَ أَخٌ لَه مِنْ قَبْلَ» برادر ما دزد بود، «إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ» پدر ما در گمراهی آشکار است، امروز با حقارت می‌گویند: «مَسْنَا وَاهْلَنَا الضَّرَّ»

۳- برای درخواست کمک و مساعدت، فرهنگ خاصی لازم است:

الف: تجلیل از کمک کننده. «إِيَّاهُ الْعَزِيزَ»

ب: بیان حال و نیاز خود. «مَسْنَا وَاهْلَنَا الضَّرَّ»

ج: کمبود بودجه (فقر مالی). «بِضَاعَةِ مَزْجَاةَ»

د: ایجاد انگیزه در کمک کننده. «فَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

۴- فقر و نیاز، انسان را ذلیل می‌کند. «مَسْنَا وَاهْلَنَا الضَّرَّ»

آنچه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

«۸۹» قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

(یوسف) گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما

نادان بودید.

نکته‌ها:

□ در یک سؤال ممکن است اهداف گوناگونی نهفته باشد، اهدافی مثبت و سازنده و یا منفی و

آزاردهنده، سؤال یوسف که پرسید آیا می‌دانید با یوسف و برادرش چه کردید؟، ممکن است

برای این باشد که من ماجرا را می‌دانم. یا اینکه ممکن است هدف از سؤال این باشد که کار بدی کردید، توبه کنید و ممکن است هدفش تشفی خاطر بنیامین باشد که در جلسه حضور دارد و ممکن است هدفش سرزنش و توبیخ و ملامت یا به رخ کشیدن عزّت خود و یا سرزنش به اینکه با این همه جنایت چرا امید تصدّق دارید؟

درمیان غرض‌هایی که مطرح شد، سه مورد اوّل با مقام یوسف سازگاری دارد، ولی باقی موارد با فتوّت و کرامتی که آیات بعد از یوسف گزارش می‌کند، همخوانی ندارند. او علیرغم اینکه نسبت دزدی شنید، چیزی نگفت و سرانجام کار به برادران گفت: «لا تریب علیکم الیوم» □ جهل، تنها به معنای ندانستن نیست، بلکه غلبه هوسها نوعی بی‌توجهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است چون توجّه ندارد و آتش دوزخ را برای خود می‌خرد.

پیام‌ها:

- ۱- پرونده خطاها و گناهان روزی گشوده خواهد شد. «هل علمتم ما فعلتم» *
- ۲- فتوّت در آن است که جزئیات خلاف مطرح نشود. «ما فعلتم»
- ۳- وقتی به قدرت رسیدید، دیگر مظلومان را فراموش نکنید. «ما فعلتم بیوسف و اخیه» *

۴- فتوّت در آن است که راه عذر به خطاکار تلقین شود. «اذ انتم جاهلون»

﴿۹۰﴾ قَالُوا أَعَيْنَكَ لَأَنَّتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

گفتند: آیا تو خود (همان) یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به تحقیق خداوند بر ما منت گذاشت. زیرا که هر کس تقوا و صبر پیشه کند، پس همانا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

نکته‌ها:

□ هر چه زمان می‌گذشت، برادران مبهوت‌تر شدند که چرا عزیز مصر در برابر نامه‌ی پدرشان



گریه کرد!؟ عزیز از کجا ماجرای یوسف را می‌داند؟ راستی قیافه او به یوسف شباهت زیادی دارد! نکند او یوسف باشد، چه بهتر که از خودش بپرسیم. اگر یوسف نبود به ما دیوانه نمی‌گویند؟ واگر یوسف بود از شرمندگی چه می‌کنیم؟ هیچان سراسر وجود برادران را گرفته بود. بالاخره طلسم سکوت را با سؤال آیا تو یوسفی، شکستند.

در اینجا چه صحنه‌ای پیش آمد؟ و کدام نقاش می‌تواند سیمایی از شرمندگی و شادی و گریه و در آغوش کشیدن را تصویر کند؟ خدا می‌داند و بس.

□ باید شرایط طوری فراهم شود که مردم سؤال کنند و برای رشد و تربیت، انگیزه آنان را بالا برد. در برادران یوسف دائماً انگیزه برای جستجو و سؤال زیاد می‌شد. با خود می‌گفتند: چرا اصرار داشت بنیامین را به همراه خود بیاوریم؟ چرا پیمانانه در بار ما پیدا شد؟ چرا پول ما را در نوبت اول برگرداند؟ او از کجا داستان یوسف را می‌داند؟ نکند دیگر به ما غله ندهد؟ وقتی این هیجان‌ها در روح آنها اوج گرفت، پرسیدند: آیا تو یوسف هستی؟ گفت: بله....

□ امام صادق علیه السلام فرمودند: به تحقیق در حضرت قائم علیه السلام سنتی از یوسف است... مردم حضرت را نمی‌شناسند تا اینکه خداوند اذن دهد که خود را معرفی کند.^(۱)

پیام‌ها:

۱- گذشت تاریخ و حوادث تلخ و شیرین، رابطه‌ها و شناخت‌ها را تغییر می‌دهد. ﴿ءَاِنَّكَ لَا تَذَكَّرُ﴾

۲- اولیای خدا، همه‌ی نعمت‌ها را از او می‌دانند. ﴿مَنْ لِّلّٰهِ عَلَيْنَا﴾

۳- اجر صبر و تقوا، در دنیا نیز داده می‌شود. ﴿اَنَا يٰٓيُوسُفُ... مَنْ يَّتَّقِ وَيَصْبِرْ...﴾*

۴- کسی لایق زمامداری و حکومت است که در برابر حوادث، حسادت‌ها، شهوت‌ها، تحقیرها، زندان‌ها، تبلیغات سوء و... امتحان داده باشد. ﴿مَنْ يَّتَّقِ وَيَصْبِرْ...﴾

۵ - از حساس‌ترین اوقات، برای تبلیغ استفاده کنید. (موقعی که برادران از کار



خود شرمنده و آماده پذیرش سخن یوسف‌اند او می‌گوید: ﴿مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ...﴾
 ۶- لطف خداوند، حکیمانه و بر طبق ملاک‌ها و معیارها است. ﴿مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ...﴾

۷- صبر و تقوا، زمینه عزت است. ﴿مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ...﴾
 ۸- تقوا و صبر از ویژگی‌های محسنان است. ﴿مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾*

۹- یکی از سنت‌های الهی، حکومت صالحان است. ﴿لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

﴿۹۱﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ

(برادران) گفتند: به خدا قسم، که خداوند ترا بر ما برتری داده است و قطعاً
 ما خطاکار بوده‌ایم.

نکته‌ها:

□ «ایثار» به معنای برتری دادن دیگران بر خود است. برادران یوسف در اثر تفکر غلط «نحن عصبه»، دست به کار غلطی زدند و گفتند: او را به چاه افکنید؛ «الْقَوَه فِي غِيَابَتِ الْجَب». خداوند آنها را در تنگنا گذاشت تا جایی که برای سیر کردن شکم التماس کنند؛ «مَسْنَا وَ اِهْلَنَا الضَّر» پس اعتراف کردند که نقشه ما خراب از آب در آمد؛ «كُنَّا لَخَاطِئِينَ» سپس آن تفکر غلط، تبدیل به پذیرش یک واقعیت شد که؛ ﴿لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾
 □ برادران یوسف چند بار به صیغه «تالله» قسم یاد کرده‌اند:

۱. ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ﴾ به خدا سوگند شما خود می‌دانید که ما برای فساد و سرقت به سرزمین شما نیامده‌ایم.

۲. ﴿تَاللَّهِ تَفْتَوَىٰ تَذَكَّرَ يَوْسُفَ﴾ به پدر گفتند: به خدا سوگند تو دائماً یوسف یوسف می‌کنی.

۳. ﴿تَاللَّهِ أَنْكَ لِنِي ضَالَاكَ الْقَدِيمَ﴾ پدرجان به خدا سوگند تو در علاقه افراطی به یوسف، گرفتار انحراف گذشته شده‌ای.

۴. ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ أَثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾ به یوسف گفتند: به خدا قسم خداوند تو را بر ما برتری داد.



پیام‌ها:

- ۱- اگر از روی حسادت به کمالات و برتری‌های دیگران اعتراف نکنیم، با فشار و ذلت به آنها اقرار خواهیم کرد. ﴿لقد آثرک الله علينا﴾
- ۲- در برابر اراده خدا، نمی‌توان ایستادگی کرد. ﴿آثرک الله علينا﴾
- ۳- در روز توانایی، به گونه‌ای عمل نکنیم که در روزگار ضعف شرمنده شویم. ﴿و نحن عصبة... و ان کنا لحاطین﴾*
- ۴- اعتراف به خطا، زمینه را برای عفو و بخشش فراهم می‌کند. ﴿ان کنا لحاطین﴾

﴿۹۲﴾ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

(یوسف) گفت: امروز بر شما توبیخ و ملامتی نیست، خداوند شما را می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

نکته‌ها:

- «تثریب» به معنای توبیخ، گناه شمردن و ملامت زیاد است.
- روز فتح مکه مشرکان به کعبه پناهنده شده بودند، عمر گفت: ما امروز انتقام خواهیم گرفت.
- پیامبر ﷺ فرمود: امروز روز مرحمت است و از مشرکان پرسید: گمان شما امروز نسبت به من چیست؟ گفتند: خیر است، تو برادر کریم ما هستی.
- پیامبر ﷺ فرمود: امروز کلام من همان کلام یوسف است؛ ﴿لا تثریب علیکم الیوم﴾ عمر گفت: من از حرف خودم شرمنده‌ام.^(۱)
- علی علیه السلام می‌فرمایند: «اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکراً للقدرة علیه» هرگاه بر دشمن خود پیروز شدی شکر آنرا، عفو دشمن قرار بده.^(۲)
- در حدیث می‌خوانیم: دل جوان رقیق‌تر است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: یوسف چون نسبت به پدر و برادران جوان‌تر بود، فوری برادران را بخشید.^(۳)

۱. تفسیر قرطبی. ۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۱. ۳. بحار، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

پیام‌ها:

- ۱- سعه صدر، ابرار و وسیله‌ی ریاست است. ﴿لا تثریب علیکم الیوم﴾
- ۲- همین که خلافکار اعتراف کرد، بپذیرید و او را خجل نکنید. ﴿اَنَا کُنَّا خَاطِئِینَ. قَالَ لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمْ﴾
- ۳- گذشت خود را به همه اعلام کنید تا دیگران هم سرزنش نکنند. ﴿لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمْ﴾
- ۴- یوسف علیه السلام به بازسازی روحی روانی برادران گنهکار پرداخت، ما نیز چنین کنیم. ﴿لا تَثْرِیبَ...﴾*
- ۵- گذشت و عفو از مردم باید فوری باشد. ﴿الِیوم﴾
- ۶- عفو در اوج عزّت و قدرت، سیره اولیای خداست. ﴿لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمْ الِیوم﴾
- ۷- فتوت را از یوسف پیاموزیم که هم حقّ خود را بخشید و هم از خداوند طلب آمرزش و عفو می‌کند. ﴿لا تَثْرِیبَ ... یَغْفِرُ اللهُ﴾
- ۸- آنجا که بنده می‌بخشد از خداوند که ارحم الراحمین است چه انتظاری جز عفو داریم. ﴿یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ﴾
- ۹- بخشیدن شرمندگان، سیره‌ی الهی است. (یغفر در قالب مضارع آمده است).
- ۱۰- عفو خداوند، شامل کسانی هم که سالها موجب آزار دو پیامبر او (یوسف و یعقوب) شده‌اند، می‌شود. ﴿وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ﴾
- ۱۱- گذشت ستم‌دیدگان از ظالمین، زمینه ساز شمول مغفرت الهی است، ولی در آمرزش او به مغفرت و رحمت الهی نیز منوط است. ﴿لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمْ... یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ﴾
- ۱۲- توصیف خداوند به مغفرت و رحمت، (مانند «ارحم الراحمین») از آداب دعا و استغفار است.



﴿۹۳﴾ اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ اَبِي يَأْتِ بِصِيرًا وَّ اُنُّونِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ

(یوسف گفت): این پیراهن مرا ببرید و آنرا بر صورت پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من بیاورید.

نکته‌ها:

- در داستان حضرت یوسف، پیراهن او در چند جا مطرح شده است؛
- الف: ﴿و جاؤا علی قمیصه بدم کذب﴾ برادران، پیراهن یوسف را با خون دروغین آغشته کرده و نزد پدر بردند که گرگ یوسف را خورد.
- ب: ﴿قَدْ قَمِصَهُ مِنْ دُبُر﴾ پیراهن از پشت پاره و سبب کشف جرم و مجرم شد.
- ج: ﴿اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي﴾ پیراهن موجب شفای یعقوب نابینا می‌شود.
- اگر پیراهنی که جوار یوسف است نابینا را بینا می‌کند، پس در تبرک به مرقد و صحن و سرا و درب و دیوار و پارچه و هر چیز دیگری که در جوار اولیای خدا باشد، امید شفا هست.
- تا اینجا مرحله شناسایی یوسف، عذرخواهی از او و عفو و گذشت یوسف و طلب عفو الهی، طی شده است، ولی هنوز نابینایی پدر که از آثار جرم برادران است، وجود دارد. در این آیه راه حل این مشکل ارائه می‌شود.
- ضمناً در روایت آمده است که یوسف گفت: کسی پیراهن مرا برای پدر ببرد که پیراهن خونی مرا پیش او برده بود تا همانگونه که پدر را دل آزرده کرده با این پیراهن دلشاد سازد.
- در روایات آمده است: یوسف برادران خود را هر روز و شب سر سفره خود می‌نشاند و آنها احساس شرمندگی می‌کردند، به یوسف پیغام دادند که سفره ما جدا باشد، چون چهره تو ما را شرمند می‌کند!

یوسف پاسخ داد: اَمَّا مِنْ اِفْتِخَارٍ مِی‌کنم که در کنار شما باشم و با شما غذا بخورم. روزگاری مردم که مرا می‌دیدند، می‌گفتند: «سَبْحَانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدًا بِیَعِ بَعَشْرِينَ دَرْهَمًا مَا بَلَغَ» منزّه است خدایی که برده‌ی بیست درهمی را به عزّت رساند. اما امروز وجود شما برای من عزّت است.



حالا مردم می‌دانند که من برده و بی‌اصل و نسب نبوده‌ام. من برادرانی مثل شما و پدری همانند یعقوب داشته‌ام، ولی غریب افتاده بودم.^(۱) (الله‌اکبر از این فتوت و جوانمردی)

□ نقل شده است مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که برای معالجه از اراک به سمت تهران حرکت کرده بود، شبی را در قم ماندند. مردم از ایشان تقاضا کردند که حوزه علمیه خود را از اراک به قم منتقل کند، چون قم حرم اهل بیت علیهم‌السلام و مدفن حضرت معصومه علیها‌السلام است. ایشان استخاره کردند و این آیه آمد: «و اتونی باهلکم اجمعین»

پیام‌ها:

- ۱- تبرک به اشیائی که مربوط به اولیای خداست، جایز است. «اذهبوا بقمیصی» (پیراهن یوسف، چشم نابینایی را بینا می‌کند).
- ۲- کسی که با هوی و هوس مبارزه کند، حتی لباسش نیز از مقدسات می‌شود. «بقمیصی»
- ۳- تنها دیدن اشیای مقدس برای تبرک کافی نیست، باید آن را لمس کرد. «القوه علی وجه ابی»*
- ۴- حزن و شادی در نور چشم اثر دارد. «و ابیضت عیناه من الحزن ... یأت بصیراً» شاید به همین دلیل فرزند خوب را «قرة العین» نامیده‌اند. (البته اگر نخواهیم از بُعد معجزه بررسی کنیم).
- ۵- وصال، دل پیر را زنده و نابینا را بینا می‌کند. «فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً»*
- ۶- در معجزه و کرامت، سن و سال شرط نیست. (پیراهن فرزند، چشمان پدر را بینا می‌کند).
- ۷- یوسف، علم غیب داشت و گرنه از کجا می‌دانست که پیراهن، پدر را بینا می‌کند. «یأت بصیراً»
- ۸- خداوند آنچه را که روزی سبب حزن یعقوب شده بود، مایه شادی و شفای او

۱. تفسیر کبیر، به نقل از تفسیر نمونه.

قرار داد. (پیراهن روزی سبب اندوه شد و امروز سبب شادی) *
 ۹- فرزندان متمکن، بستگان ضعیف مخصوصاً والدین سالمند را تحت پوشش ببرند. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾

۱۰- شرایط اجتماعی، در عمل به وظیفه اثر دارد. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ (صله‌ی رحم یوسف در آن شرایط به نوعی بود که باید فامیل به مصر بیایند).

۱۱- رسیدگی به بستگان با حفظ حقوق سایر مردم، لازم است. ﴿اتونی باهلکم﴾

۱۲- تغییر مسکن و هجرت، آثار زیادی دارد از جمله: خاطرات غم‌انگیز را دگرگون می‌کند. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾

۱۳- افراد خانواده و بستگان نزدیک در صورت امکان نزدیک هم و در کنار هم زندگی کنند. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ *

۱۴- جوانمردی یوسف علیه السلام تا آن اندازه بود که برادران او را تحمل نکردند و را در چاه انداختند، ولی یوسف علیه السلام همه برادران و خانواده‌هایشان را دعوت کرد. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ *

۱۵- با خویشان هر چند خطاکار باشند نباید قطع رابطه کرد. ﴿واتونی باهلکم اجمعین﴾ *
 ۱۶- برای کسانی که زجر فراق کشیده‌اند باید به فکر رفاه بود. ﴿اجمعین﴾ دیگر یعقوب تاب فراق ندارد.

۱۷- بهترین لطف آن است که همه را شامل شود. ﴿اجمعین﴾

﴿۹۴﴾ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن

تَقْنَدُون

و چون کاروان (از مصر به سوی کنعان محل زندگی یعقوب) رهسپار شد، پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می‌یابم، البتّه اگر مرا کم‌خرد ندانید.

نکته‌ها:

□ «فصلت» یعنی فاصله گرفت. «فصلت العیر» یعنی کاروان از مصر فاصله گرفت. «تقنّدون»

از ریشه «فَتَد» به معنی ناتوانی فکر و سفاقت است.

□ یعقوب نگران بود که اطرافیانش نسبت بی‌خردی به او دهند و فرمود: «لَوْ لَا أَنْ تَفْتَدُونَ»، ولی با کمال تأسف اطرافیان و بعضی اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این نسبت را به آن حضرت دادند، آنجا که در آستانه رحلت فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بگویم و ثبت شود که اگر به آن عمل کنید، هرگز گمراه نشوید! یکی گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرُ»^(۱) پیامبر هذیان می‌گوید و نگذاشتند چیزی نوشته شود.

□ سؤال: چگونه است که تنها یعقوب بوی یوسف را درک می‌کند؟ «إِنِّي لَاجِدٌ رِجْ يَوْسُفَ» پاسخ: هیچ مانعی ندارد، همان گونه که انبیاء، وحی را درک می‌کنند و ما آن را درک نمی‌کنیم، در بقیه امور نیز آنان چیزی را بیابند که ما نمی‌یابیم. مگر در آستانه‌ی جنگ خندق، به هنگام کندن خندق، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جهش برقی که از اصابت کلنگ به سنگی نمایان شد، نفرمود: در این برق سقوط امپراطوری‌ها را دیدم؟ اما بعضی از افراد ضعیف الایمان گفتند: پیامبر از ترس خود، دور شهر خندق می‌کند، ولی با هر ضربه و جرقه‌ای، از سقوط یک رژیم و حکومتی و پیروزی خود وعده می‌دهد!

□ در شرح نهج‌البلاغه مرحوم خویی آمده است: برای امام معصوم، عمود نوری است که چون خدا اراده کند، امام با نگاه به آن، آینده را می‌بیند و گاهی نیز مثل مردم عادی است.

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه‌کنانش ندیدی
بگفت: احوال ما برق جهان است	گاهی پیدا و دیگر دم، نهان است
گاهی بر طارم اعلی نشینیم	گاهی تا پشت پای خود، نبینیم

□ شاید مراد از «بوی یوسف» خبر تازه‌ای از یوسف باشد. این مسئله امروزه در دنیای علم، به «تله پاتی» یعنی انتقال فکر از نقاط دور دست، مشهور شده و به عنوان یک مسئله مسلم علمی درآمده است. یعنی کسانی که پیوند نزدیکی با هم دارند و یا دارای قدرت روحی خاص هستند، همین که مسئله‌ای در گوشه‌ای از جهان برای شخصی پیش آید او نیز در گوشه‌ای



دیگر از جهان آن را درمی‌یابد.

شخصی از امام باقر (ع) سؤال کرد: گاهی بدون جهت قلبم را غم فرا می‌گیرد، به نوعی که اطرافیان می‌فهمند. امام فرمود: مسلمانان در آفرینش از یک حقیقت و طینت هستند، همین که حادثه‌ی تلخی برای یکی از آنان اتفاق بیافتد، دیگری در سرزمین و منطقه‌ای دیگر غمناک می‌شود.^(۱)

□ اگر استشمام بوی یوسف را مربوط به قوای شامه بدانیم، باید به عنوان یک امر خارق العاده و معجزه پذیرفت که یعقوب بویی را از دور استشمام می‌کند.

در ایام تجاوز عراق به جمهوری اسلامی ایران که مردم به فرمان امام خمینی (ره) در جبهه‌های غرب و جنوب حاضر بودند، بنده نیز در خدمت شهید آیه‌الله اشرفی اصفهانی که حدود نود سال داشت، در عملیات «مسلم بن عقیل» بودم. ایشان بارها در شب حمله به من فرمود: من بوی بهشت را می‌بایم، ولی من هرچه بو کشیدم چیزی نیافتم!

آری، کسی که نود سال در علم و تقوا و زهد و تهجد بوده، می‌تواند احساسی داشته باشد که دیگران نداشته باشند. همانگونه که پیشگویی ایشان که گفتند: من چهارمین شهید محراب خواهم بود، عملی شد!^(۲)

به هر حال ممکن است مراد از بوی بهشت، یک بوی عرفانی باشد. نظیر شیرینی مناجات که یک مزه معنوی است. و ممکن است بوی طبیعی باشد، لیکن هر شامه‌ای لایق استشمام آن نیست. نظیر امواج رادیویی که در فضاست، لیکن هر رادیویی تمام آنها را نمی‌گیرد.

پیام‌ها:

۱- انسان، با صفای باطن می‌تواند حقایق معنوی را درک کند. ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رَجَ﴾

۱. تفسیر نمونه.

۲. منافقان در فاصله‌ی یکی دو سال، آیه‌الله مدنی، صدوقی، دستغیب و ایشان را در نماز جمعه یا مسیر رفتن به نماز جمعه، با نارنجک قطعه قطعه نمودند.

یوسف ﴿ ولی درک حقایق محدود است، اینگونه نیست که آنان در هر مکان و زمان بتوانند هرچه را دریابند و لذا بوی پیراهن را بعد از فاصله کاروان دریافت نمود. ﴿فصلت العیر﴾

- ۲- اگر حقایقی را درک نمی‌کنیم، مقام دیگران را انکار نکنیم. ﴿لولا أن تفندون﴾
- ۳- همه‌ی مردم ظرفیت شنیدن حقایق را ندارند و نسبت بی‌خردی به گوینده می‌دهند. ﴿لولا أن تفندون﴾*
- ۴- زندگانی عالمان در میان نادانان، رنج‌آور و مشکل است. ﴿لولا أن تفندون﴾

﴿ ۹۵ ﴾ قَالُوا تَأَلَّهَ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ

(به او) گفتند: به خدا سوگند تو در گمراهی دیرین خود هستی.

نکته‌ها:

- در آیه ۸ این سوره خواندیم که برادران در حق پدر خود گفتند: ﴿انّ ابانا لفي ضلال مبين﴾ پدرمان به خاطر علاقه بی‌جهت به یوسف و برادرش، در گمراهی آشکار است. در اینجا گفتند: ﴿ضلالك القديم﴾، یعنی هنوز در آن خطای پیشین به سر می‌برد.
- افراد عادی نباید اولیای خدا را با فهم خود بسنجند و حکم کنند که این شدنی است یا نشدنی. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «التّاس اعداء ما جهلوا»^(۱) یعنی مردم همین که خود نمی‌دانند با هر دانایی مخالفت می‌کنند.

پیام‌ها:

- ۱- کار نیکان را قیاس از خود مگیر. ﴿انّك لفي ضلالك﴾ (نسبت گمراهی به پدر، ناشی از قیاس و سنجیدن درک او با فهم خود بود.)
- ۲- یعقوب در طول دوران فراق یوسف، به زنده بودن او اعتقاد داشت و آن را برای اطرافیانش اظهار می‌کرد. ﴿انّك لفي ضلالك القديم﴾



﴿۹۶﴾ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پس چون (آن برادری که حامل پیراهن یوسف بود) مژده‌رسان آمد، پیراهن را روی صورت یعقوب انداخت. پس یعقوب بینا گشت و گفت: آیا به شما نگفتم: همانا من از (عنایت) خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

نکته‌ها:

- اگر مراد از سفید شدن چشم «وایضت عیناه»؛ کم‌نور شدن باشد، «بصیراً» به معنای پر نور شدن است و دلالت بر این دارد که حزن و شادی در دید و قوه باصره‌ی انسان مؤثر است. اما اگر مراد نابینایی مطلق باشد که از ظاهر آیه و «فارتد بصیراً» بر می‌آید، یک معجزه و توسّل است که قرآن آن را اثبات می‌کند.
- دنیا فراز و نشیب دارد؛ برادران یوسف یک روز کشته شدن یوسف را به دست گری و یک روز خبر حاکم شدن یوسف را می‌آورند.

پیام‌ها:

- ۱- سرچشمه علم انبیا، علم الهی است. ﴿أعلم من الله...﴾
- ۲- انبیای الهی به وعده‌های خداوند اطمینان دارند. ﴿ألم أقل...﴾
- ۳- یعقوب بر خلاف فرزندانش، به زنده بودن یوسف و پایان پذیرفتن فراقش اطمینان داشت. ﴿ألم أقل لكم﴾
- ۴- فرزند ناصالح باعث کوری پدر و فرزند صالح موجب بینایی او می‌شود. ﴿ابيضت عیناه... فارتد﴾
- ۵- اراده‌ی الهی، بر قوانین طبیعی حاکم است. ﴿فارتد بصیراً﴾
- ۶- لباس و تعلقات اولیای خدا، می‌تواند منشأ اثر باشد. ﴿فارتد بصیراً﴾
- ۷- چه بسا امری که مکروه شمرده می‌شود؛ ولی برای همه خیر است، چنان که قحطی ناخوشایند بود، ولی موجب آزادی بی‌گناهی چون یوسف و حاکمیت

او، وصال یعقوب و کنترل قحطی شد. ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾*

﴿۹۷﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

(فرزندان) گفتند: ای پدر! برای گناهانمان (از خداوند) طلب آمرزش کن که براستی ما خطاکار بودیم.

﴿۹۸﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(یعقوب) گفت: بزودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم، براستی که او، خود آمرزنده و بسیار مهربان است.

نکته‌ها:

- فرزندان یعقوب موحد بودند و به مقام والای پدرشان آگاه بودند؛ ﴿یا ابانا استغفر لنا﴾ آنچه در آیات قبل به عنوان «ضلال» به پدر نسبت داده‌اند، مراد گمراهی در عقیده نیست، بلکه گمراهی در تشخیص و علاقمندی او به یوسف بود.
- برای ظالم سه روز است: روز قدرت، روز مهلت و روز ندامت.
- برای مظلوم نیز سه روز است: روز حسرت که مورد ظلم قرار گرفته، روز حیرت که در فکر چاره‌اندیشی است و روز نصرت در این دنیا یا جهان آخرت.
- کسانی که در اثر اشتباه به پدر گفتند: ﴿إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ بعد از توجّه به اشتباه می‌گویند: ﴿إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾
- در تفسیر مجمع‌البیان و اطیب‌البیان آمده است که حضرت یعقوب در انتظار شب جمعه یا سحر بود تا برای فرزندانش دعا کند.

پیام‌ها:

- ۱- ظلم، مایه‌ی ذلّت است. روزی که برادران، یوسف را به چاه انداختند، روز خنده آنان و ذلّت یوسف بود و امروز به عکس شد.
- ۲- برای آمرزش گناهان، توسّل به اولیای خداوند جایز است. ﴿یا ابانا استغفر لنا﴾



- ۳- دعای پدر تأثیر ویژه‌ای دارد. ﴿یا ابانا استغفر لنا﴾ *
- ۴- برای توبه هیچگاه دیر نیست. ﴿استغفر لنا﴾ *
- ۵- اعتراف به گناه و خطا زمینه آمرزش است. ﴿اَنَا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ *
- ۶- برای دعا، ساعات خاصی اولویت دارد. ﴿قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ﴾
- ۷- دعای پدر در حق فرزندان، اثر خاصی دارد. ﴿سَوْفَ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ﴾
- ۸- پدر نباید کینه‌توز باشد و لغزش فرزندان را در دل نگهدارد. ﴿اسْتَغْفِرْ لَكُمْ﴾
- ۹- به هنگام اقرار خلافتکار، او را ملامت نکنید. هنگامی که گفتند: ﴿اَنَا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ ما خطاکار بودیم. پدر گفت: ﴿سَوْفَ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ﴾
- ۱۰- گناهکار را به مغفرت الهی امیدوار کنیم. ﴿قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي﴾ *
- ۱۱- در استجابت دعا و توسل به اولیای الهی صبور باشیم. ﴿سَوْفَ اسْتَغْفِرْ لَكُمْ﴾ *
- ۱۲- حضرت یعقوب از حق خویش گذشت و برای حق الهی وعده دعا به فرزندان داد. ﴿اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي﴾ *
- ۱۳- لطف خداوند، شامل بزرگ‌ترین گناه و گناهکاران نیز می‌شود. ﴿هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ با اینکه دو نفر از پیامبران الهی مورد آزار و اذیت چندین ساله قرار گرفته‌اند، باز امید بخشایش از او می‌رود.

﴿۹۹﴾ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيَّهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن

شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ

پس چون (پدر و مادر و برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را در کنار خویش جای داد و گفت: به خواست خدا با امن و امان داخل مصر شوید.

نکته‌ها:

□ نمی‌دانم این فراز از داستان را چگونه بنویسم! یوسف برای استقبال از والدین خود، در بیرون شهر خیمه‌ای زده و به انتظار ایستاده بود تا آنها را با عزت و احترام وارد مصر کند؛ ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ... ادخلوا مصر﴾ به طور طبیعی وقتی پدر و مادر و برادران یوسف،

خود را برای سفر آماده می‌کردند، شور و غوغا در کنعان بود.

مردم می‌دیدند چگونه بعد از سالها، با دریافت خبر خوش سلامت یوسف، در حالی که یعقوب بینایی خود را باز یافته با اشتیاق عزم دیدار فرزند را دارد. آنها نیز خوشحال از احوال این پدر و پسر بودند، مخصوصاً از اینکه یوسف در مصر خزانه‌دار و حاکم است و در دوره قحط سالی، با ارسال غله آنها را نیز حمایت کرده است. با چه شوق و شور و عشقی می‌توان این قصه را نوشت و تمام نمود!

□ از «آبویه» معلوم می‌شود که مادر یوسف نیز زنده بوده است، ولی سؤالی که خودم نیز به جواب آن پی نبرده‌ام این است که چرا در سرتاسر داستان نامی از گریه، سوز و ناله‌های مادرش مطرح نشده و این موضوع مسکوت مانده است؟

□ در روایات آمده که یعقوب با اصرار و سوگند از یوسف خواست تا ماجرای خود را بازگو کند. وقتی یوسف شروع به گفتن کرد که برادران مرا لب چاه برده و با تهدید پیراهنم را کردند، یعقوب بی‌هوش شد. چون به هوش آمد، درخواست کرد که ادامه دهد، ولی یوسف گفت: پدر تو را به حق ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم‌السلام مرا از نقل داستان معاف کن! یعقوب پذیرفت.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- استقبال در بیرون شهر، کار نیکویی است. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ» در بیرون شهر مراسم استقبال از یعقوب بود و یوسف در آنجا خیمه زده بود.
- ۲- پست و مقام نباید ما را از احترام به والدین غافل کند. «قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ...»
- ۳- حتی اگر شخص اول کشور نیز خواست از امنیت سرزمین خود سخن بگوید، باید توجه به لطف خداوند داشته باشد. «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» زیرا تا خدا نخواهد، امنیتی در کار نیست، چنانکه گروهی از سنگ‌های کوه خانه ساختند تا درامان باشند، ولی قهر خداوند امنیت آنان را به هم زد. «وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا

۱. تفسیر نمونه و مجمع‌البیان.

آمنین فاخذتهم الصيحة مصبحین ﴿۱﴾

۴- در انتخاب محل سکونت، یکی از مهم ترین مسائل، امنیت است. ﴿آمنین﴾

۵- اگر یوسف ها حاکم باشند، امنیت برقرار خواهد شد. ﴿آمنین﴾

﴿۱۰۰﴾ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد، ولی همه ی آنان پیش او افتادند و سجده کردند. و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین، پروردگارم آن را تحقق بخشید و به راستی که به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان آزاد ساخت و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد، از بیابان (کنعان به مصر) آورد. همانا پروردگار من در آنچه خواهد، صاحب لطف است. براستی او دانای حکیم است.

نکته ها:

□ «عرش» به تختی می گویند که سلطان روی آن می نشیند. «خروا» به زمین افتادن، «بدو» به بادیه و صحرا و «نزغ» به ورود در کاری به قصد فساد معنا شده است.

□ «لطیف» از اسم های خداوند است، یعنی قدرت او در لابلای کارهای پیچیده نیز نفوذ می کند. و تناسب آن با این آیه در این است که در زندگی یوسف گره های کوری بود که فقط قدرت خداوند در آنها نفوذ کرده و آنها را باز نمود.

□ یوسف مثل کعبه شد و پدر و مادر و برادران رو به او، به عنوان کرامت او، برای خدا سجده



کردند. «خَرَّوْا لَهُ سَجْدًا» و اگر این سجده برای غیر خدا و شرک بود، یعقوب و یوسف که دو پیامبر خدایند شاهد چنین منکری نمی‌شدند. شاید هم این سجده، نشانه‌ی تواضع بوده، نه پرستش که در این صورت سجده بر یوسف بوده و اشکالی نداشته است.

پیام‌ها:

- ۱- در هر مقامی هستید والدین خود را بر خود برتر بدانید. «رفع ابویه» آنکه رنج بیشتر داشته باید عزیزتر باشد.
- ۲- انبیا هم بر تخت حکومت نشسته‌اند. «علی العرش»
- ۳- احترام به حاکمان برحق و تواضع در برابر آنان لازم است. «خَرَّوْا لَهُ سَجْدًا»
- ۴- سجده‌ی پدر و برادران بر یوسف، خواب او را تعبیر کرد. «رَأَيْتُمْ لِي سَاجِدِينَ - خَرَّوْا لَهُ سَجْدًا»
- ۵ - خداوند حکیم است. گاهی اجابت دعایی یا تعبیر خوابی را بعد از سالیان طولانی واقع می‌گرداند. «هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ»
- ۶- به واقعیت رساندن طرحها، کار خداوند است. «قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» آری یوسف از پایداری و صبر خود سخنی نمی‌گوید و همه را کار خدا می‌داند.
- ۷- خواب اولیای خدا، حق است. «جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا»
- ۸- در برخورد با واسطه‌ها و ابزار و وسایل، همیشه خدا را اصل و ناظر بدانیم. با آنکه در زندگی یوسف اسباب و عللی دست به هم دادند که او به این مقام رسید، ولی باز می‌فرماید: «قَدْ احْسَنَ بِي»
- ۹- در هنگام برخورد با یکدیگر، از تلخی‌های گذشته چیزی نگویید. «احسن بی اذ اخرجنی من السجن» اولین سخن یوسف با پدر شکر خدا بود، نه نقل تلخی‌ها.
- ۱۰- با فتوت باشیم و دل مهمان را نیازاریم. (در آیه شریفه، یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بیرون آمدن از زندان را مطرح می‌کند، اما از بیرون آمدن از چاه سخن نمی‌گوید مبادا که برادران شرم‌منده شوند.) «اذ اخرجنی من السجن»
- ۱۱- جوانمرد و با فتوت باشیم نه اهل عقده و انتقام. یوسف می‌گوید: «نَزَغَ

الشَّيْطَانِ ﴿شيطان وسوسه کرد وگرنه برادرانم بد نیستند.

۱۲- اولیای الهی، ورود به زندان و خروج از زندان را در مدار توحید و ربوبیت

می دانند. ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبِ﴾ آیات قبل و ﴿احسن بی ربّی اذ اخرجنی من السَّجْنِ﴾

۱۳- پایان سختی ها، گشایش است. ﴿اخرجنی من السَّجْنِ﴾

۱۴- بادیه نشینی، ضرورت است نه ارزش. ﴿قد احسن بی ربّی اذ... جاء بکم من البدو﴾

۱۵- زندگی والدین در کنار فرزند، یک لطف الهی است. ﴿احسن بی ربّی... جاء بکم﴾

۱۶- در زمان حضرت یوسف، مصر دارای تمدّن شهرنشینی؛ ولی کنعان

سرزمینی عشایری بوده است. ﴿جاء بکم من البدو﴾*

۱۷- برای پیشرفت و زندگی بهتر، باید سفر کرد. ﴿جاء بکم من البدو﴾*

۱۸- مخلص همه چیز را از خدا می بیند و از حوادث گله نمی کند. (در این آیه

کلمات «جعلها ربّی، احسن بی، اخرجنی و جاء بکم»، سخن از الطاف الهی است) *

۱۹- برادران و اعضای یک خانواده، باید بدانند شیطان به دنبال اختلاف میان

آنهاست. ﴿من بعد أن نزغ الشَّيْطَانِ بینی و بین اخوتی﴾

۲۰- خود را برتر ندانید. ﴿بینی و بین اخوتی﴾ یوسف نگفت شیطان آنان را فریب داد،

می گوید شیطان بین من و آنها را... یعنی خود را نیز در یک سمت قرار می دهد.

۲۱- همان گونه که حضرت یعقوب در کودکی و اوّل داستان به یوسف گفت: ﴿انّ

الشَّيْطَانِ لِلانسان عدو مبین﴾ یوسف نیز در پایان می گوید: ﴿من بعد ان نزغ الشَّيْطَانِ

بینی و بین اخوتی﴾.*

۲۲- کارهای خداوند، همراه با رفق، مدارا و لطف است. ﴿انّ ربّی لطیف﴾

۲۳- همه حوادث تلخ و شیرین براساس علم و حکمت الهی صورت می گیرد.

﴿العلیم الحکیم﴾

۲۴- بعد از بخشیدن، کسی را شرمندة نکنید. چون یوسف برادران را بخشیده بود،

در نقل ماجرا نام چاه را نبرد تا شرمندة نشوند.

۲۵- حضرت یعقوب در آغاز داستان به یوسف گفت: ﴿انّ ربّک علیم حکیم﴾ (آیه ۶)

و در پایان نیز یوسف علیه السلام گفت: «انه هو العليم الحكيم» که قابل توجه است. *

﴿ ۱۰۱ ﴾ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

(یوسف گفت:) پروردگارا! تو مرا (بهره‌ای) از حکومت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. (ای) پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا تسلیم خود بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.

نکته‌ها:

□ اولیای خدا وقتی به عزت و قدرت خود نگاه می‌کنند، فوراً به یاد خداوند می‌افتند و می‌گویند: خدایا هر چه هست از توست. یوسف نیز اینچنین کرد، سخن را از پدر برگرداند و متوجه خدا شد. خداوند حکومت مصر را به دو نفر داد، یکی فرعون که آن را به خود نسبت داد و گفت: «أليس لي ملك مصر» و دیگر به یوسف داد که آنرا به خدا نسبت داد و گفت: «آتيتني من الملك»

□ تفکر ابراهیم، در ذریه و فرزندان او جلوه‌گری می‌کند؛ ابراهیم گفت: «أسلمت لرب العالمين»^(۱) من تسلیم پروردگار عالمیان هستم، سپس نوه او یعقوب به فرزندانش سفارش می‌کند که با ایمان از دنیا بروید. «لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^(۲) در اینجا فرزند یعقوب نیز مرگ در حال تسلیم را از خدا می‌خواهد: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا»^(۳) و یوسف علیه السلام به هر حال ابراهیم علیه السلام از صالحین است: «أَنْتَ فِي الْآخِرَةِ لِمَنِ الصَّالِحِينَ»^(۴) و یوسف علیه السلام می‌خواهد به او ملحق شود. «الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»

□ یوسف که خداوند همواره او را حفظ کرد، به او علم داد، به او حکومت داد و خطر را از او دور کرد، باز نگران عاقبت خود است. وای به حال کسانی که قدرت، مال و علم خود را با حيله به

۱. بقره، ۱۳۱.

۲. بقره، ۱۳۲.

۳. بقره، ۱۳۰.

- دست آورده‌اند، آنان چه عاقبتی خواهند داشت!
- خداوند به حضرت آدم اسمائی را آموخت؛ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾^(۱)
- به حضرت داود علم زره بافی؛ ﴿وَعَلَّمَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ﴾^(۲)
- به حضرت سلیمان، علم نطق پرندگان؛ ﴿عَلَّمَنَا نَطْقَ الطَّيْرِ﴾^(۳)
- به حضرت یوسف، علم تعبیر خواب؛ ﴿عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾
- و به پیامبر اسلام علوم اولین و آخرین. ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾^(۴)

پیام‌ها:

- ۱- اعطای حکومت، از شئون ربوبیت الهی است. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ﴾
- ۲- حکومت را نتیجه‌ی فکر، مال، قدرت، یار و طرح خود ندانیم، بلکه اراده‌ی خداوند عامل اصلی است. ﴿آتَيْتَنِي﴾
- ۳- آنچه خدا به نیکان بدهد یا از آنان بگیرد، برای تربیت آنان است. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي، رَبِّ السَّجْنَ احِب﴾
- ۴- حکومت، حقّ دانشمندان است نه بی‌سوادان. ﴿آتَيْتَنِي... عَلَّمْتَنِي﴾ دانش یوسف وسیله حاکمیت او شد.
- ۵- در هر موقعیت و حالی، خود را به خداوند بسپارید. ﴿أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾
- ۶- قدرت و حکومت و سیاست، زمینه خروج از دین است، مگر اینکه خداوند لطف کند. ﴿تَوْفَّقَنِي مُسْلِمًا﴾
- (یوسف در چاه داعی داشت و در زندان داعی دیگر داشت، ولی همین که به حکومت رسید داعی او این بود: خدایا من مسلمان بمیرم.)
- ۷- بندگان خدا در اوج عزّت و قدرت به یاد مرگ و قیامت و سرانجام کار خود هستند. ﴿تَوْفَّقَنِي مُسْلِمًا وَ الْحَقْنِي بِالْصَّالِحِينَ﴾ همان گونه که همسر فرعون در کاخ

۳. نمل، ۱۶.

۲. انبیاء، ۸۰.

۱. بقره، ۳۱.

۴. نساء، ۱۱۳.

- فرعون به فکر قیامت بود و می گفت: «ربّ ابن لی عندک بیتاً فی الجنّة»^(۱) پروردگارا! در بهشت برای من جایی نزد خود قرار بده.
- ۸- عظمت خداوند تنها به خاطر نعمت هایی که به ما ارزانی داشته نیست، بلکه او بوجود آورنده کل هستی است. «فاطر السموات والارض»
- ۹- افتخار یوسف آن نیست که حاکم بر مردم است، افتخارش آن است که خداوند حاکم بر اوست. «انت ولیّ فی الدنیا و الاخرة»
- ۱۰- حسن عاقبت و پایداری در کار خیر، مهمتر از شروع آن است. انبیا برای حسن عاقبت دعا می کردند؛ «توفّی مسلماً» یعنی مرا در تسلیم خود تا مرگ پایدار بدار.^(۲)
- ۱۱- در دعا، اوّل از نعمت های الهی یاد کنید؛ «ربّ قد آتیتنی» بعد درخواست خود را مطرح کنید. «توفّی مسلماً»
- ۱۲- چون به قدرت رسیدید، مناجات با خدا را از یاد نبرید. «ربّ قد آتیتنی...»
- ۱۳- حضرت یوسف علیه السلام در شور انگیزترین لحظات متوجّه خدا شده و با او مناجات می کند. «ربّ قد آتیتنی...»*
- ۱۴- علم و دانش در حکمرانی صحیح و عادلانه نقش مهمی دارد. «آتیتنی من الملك و علّمتنی»*
- ۱۵- در دعاها و مناجات ها تنها به فکر دنیا و مسائل مادی نباشید. «فی الدنیا و الاخرة»
- ۱۶- قدرت انسان ناچیز؛ «من الملك» علم انسان ناچیز؛ «من تأویل الاحادیث...» اما حکومت خداوند بر همه هستی است. «فاطر السموات والارض»
- ۱۷- خدایی که خالق آسمان ها و زمین است می تواند کسی را از لابلای تمام سختی ها نجات داده و او را به بالاترین درجه ها برساند. «ربّ قد آتیتنی من الملك... فاطر السموات...»*

۱۸- به ایمان فعلی خود مغرور نشویم، حفظ ایمان تا آخر مهم است. ﴿توفّی مسلماً﴾ *

۱۹- نهایت ایمان، تسلیم در برابر خداوند است. ﴿توفّی مسلماً﴾ *

۲۰- عاقبت خیر، بهترین نعمتی است که خداوند به بندگانش عطا می کند. ﴿توفّی مسلماً﴾ *

۲۱- هیچ پادشاهی تا ابد نمی ماند. ﴿توفّی مسلماً﴾ *

۲۲- با ایمان مردن و در زمره صالحان قرار گرفتن، آرزوی پاکان است. ﴿توفّی مسلماً و الحقّی بالصلّحین﴾

۲۳- انسان های وارسته حکومت را برای خدمت و صلاح می خواهند. ﴿الحقّی بالصلّحین﴾ *

۲۴- صالحان دارای بالاترین مقام در آخرت هستند. (یوسف آرزوی ملحق شدن به آنان را دارد) ﴿الحقّی بالصلّحین﴾ *

سیمای یوسف (ویژگی های یک رهبر موفق)

□ در پایان داستان حضرت یوسف، سیمایی از آن را مرور می کنیم:

۱. توجّه کامل به خداوند در تلخی ها: ﴿رَبِّ السَّجْنِ احْبَبْ ...﴾ در شادی ها و شیرینی ها: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ﴾

۲. رهاکردن هر خط انحرافی از هر گروهی: ﴿أَنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

۳. پی گیری راه مستقیم پیشگامان: ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ... وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾

۴. پایداری در راه رضای خدا تا آخرین نفس: ﴿تَوْفَّنِي مُسْلِمًا﴾

۵. وقار در برابر رقبا: ﴿احْبَبَّ إِلَيَّ أَيْنَا مَنَّا﴾

۶. صبر در برابر حوادث و مرارت ها: ﴿يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ، ارَادَ بِاهْلِكَ سُوءَ﴾

۷. پاکدامنی و ترجیح تقوا بر رفاه: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ، رَبِّ السَّجْنِ احْبَبَّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي﴾

۸. کتمان در برابر بیگانگان: ﴿وَشَرُوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ﴾

۹. علم وافر: ﴿عَلَّمَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ - أَنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ...﴾
۱۰. بیان زیبا و فصیح: ﴿فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ﴾
۱۱. اصالت خانوادگی: ﴿آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ...﴾
۱۲. مدارا با مخالفان فکری: ﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ﴾
۱۳. اخلاص: ﴿كَانَ مِنَ الْمُخْلِصِينَ﴾
۱۴. سوز و علاقه به هدایت دیگران: ﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾
۱۵. قدرت طراحی و ابتکار: ﴿جَعَلَ السَّقَايَةَ، أَتَتُونِي بِأَخْ لَكُمْ، فَذُرُوهُ فِي سَبِيلِهِ...﴾
۱۶. تواضع و فروتنی: ﴿رَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ﴾
۱۷. عفو و اغماض: ﴿لَا تُثْرِبْ عَلَيْكُمْ﴾
۱۸. فتوت و جوانمردی: ﴿نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَخُو﴾
۱۹. امانتداری: ﴿أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ﴾
۲۰. مهمان نوازی: ﴿أَنَا خَيْرُ الْمَنْزِلِينَ﴾

﴿۱۰۲﴾ ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

(ای پیامبر!) این (داستان) از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می‌کنیم و تو نزد آنان (برادران یوسف) نبودی آنگاه که در کار خویش هم داستان و متفق شدند و نیرنگ می‌نمودند (که چگونه یوسف را در چاه اندازند و بگویند گرگ او را دریده است).

پیام‌ها:

- ۱- انبیا از طریق وحی، با غیب آشنا می‌شوند. ﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ...﴾
- ۲- انبیا، تمام اخبار غیبی را نمی‌دانند. ﴿مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ﴾
- ۳- آنجا که خدا نخواهد، نه تصمیم مردم ﴿أَمْرَهُمْ﴾ نه اجماع آنان ﴿أَجْمَعُوا﴾ و نه نقشه و توطئه ﴿يَمْكُرُونَ﴾ اثری ندارد.

۴- در حوادث پی در پی و مرتبط، نکته اصلی و نقطه‌ی شروع را فراموش نکنید. محور داستان یوسف توطئه نابودی یوسف بود. ﴿اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾

﴿۱۰۳﴾ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

(ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان بیاور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

نکته‌ها:

□ «حرص» به معنای علاقه شدید به چیزی و تلاش برای دستیابی به آن است.

پیام‌ها:

- ۱- بارها اکثریت مردم از نظر اعتقادات دینی، مورد انتقاد قرآن قرار گرفته‌اند. ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ... بِمُؤْمِنِينَ﴾
- ۲- پیامبران نسبت به هدایت دیگران، سوز و درد و اشتیاق دارند. ﴿حرصت﴾
- ۳- هر حرصی مذموم نیست. (پیامبر برای ایمان آوردن مردم، حرص می‌ورزید) ﴿حرصت﴾*
- ۴- کج فهمی و ایمان نیاوردن اکثریت مردم نباید مانع تبلیغ دین و بیان حقیقت گردد. ﴿مَا أَكْثَرُ النَّاسِ... بِمُؤْمِنِينَ﴾*
- ۵- ایمان نیاوردن اکثریت مردم، به خاطر کوتاهی پیامبران نیست، بلکه نتیجه‌ی اختیار و آزادی خود انسان‌ها است که نخواسته‌اند ایمان بیاورند. ﴿مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾

﴿ ۱۰۴ ﴾ وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

و تو بر این (وظیفه‌ی ارشاد) پاداشی از آنان نمی‌خواهی. آن (رسالت و قرآن) جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست.

نکته‌ها:

□ پیامبر اسلام ﷺ نیز همانند سایر پیامبران، هرگز از مردم در قبال هدایت آنان پاداشی درخواست نکرد. زیرا توقع داشتن از مردم، پذیرش دعوت را سنگین می‌کند. در سوره طور آیه ۴۰ می‌خوانیم: ﴿ام تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ﴾ مگر از مردم مزدی درخواست کردی تا پرداخت آن برایشان سنگین باشد. اگر در آیه دیگر می‌بینیم که مزد رسالت را مودّت اهل قربی می‌داند، ﴿إِلَّا الْمُدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^(۱) برای آن است که پیروی و تبعیت اهل بیت، برای خود مردم سودمند است نه پیامبر، زیرا در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿قُلْ وَ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾^(۲) آری کسی که اهل بیت را دوست دارد از آنان اطاعت می‌کند و اطاعت از آنان اطاعت از پیامبر و خداست.

□ قرآن ذکر است، زیرا:

یادآور آیات، نعمات و صفات الهی است.

یادآور گذشته و آینده انسان است.

یادآور عوامل سقوط و عزّت جوامع است.

یادآور صحنه‌های قیامت است.

یادآور عظمت هستی است.

یادآور تاریخ و زندگی شخصیت‌های تاریخ‌ساز است.

□ معارف قرآن و احکام آن حقایقی است که باید آنرا فراگرفت و همواره به خاطر داشت. زیرا «ذکر» به علم و معرفتی گفته می‌شود که در ذهن حاضر باشد واز آن غفلت نشود.

پیام‌ها:

- ۱- مبلّغ نباید از مردم توقعی داشته باشد، همانگونه که پیامبران چنین بودند. ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾
- ۲- آنچه زشت است درخواست پاداش است، نه دریافت آن. ﴿تَسْأَلُ﴾
- ۳- معارف قرآن فطری است و همه مردم از آن می‌توانند بهره ببرند. («ذکر» در جایی است که انسان در درون خود می‌دانسته، ولی فراموش کرده است) *
- ۴- کار پیامبران یادآوری و بیدار ساختن فطرت‌هاست. ﴿ذَكَرَ لِلْعَالَمِينَ﴾ *
- ۵- رسالت پیامبر اسلام، جهانی است. ﴿لِلْعَالَمِينَ﴾
- ۶- ایمان نیلورتن گروهی از مردم، حتّی اکثریّت آنان در یک زمان و مکان نباید مبلغان دینی را دلسرد کرده و مأیوس نماید. اگر در منطقه‌ای از زمین گروهی ایمان نیلوردند، در جای دیگر تبلیغ نمایند. ﴿لِلْعَالَمِينَ﴾

﴿۱۰۵﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسیار نشانه در آسمان‌ها و زمین که بر آن می‌گذرند، در حالی که از آن روی گردانند.

نکته‌ها:

□ گویا این آیه تسلی خاطر رسول اکرم ﷺ و هر رهبر و امام بر حقّ است که اگر مردم به فرمان و دستور آنان بی‌اعتنا بودند نگران نباشند، آنان دائماً بر نشانه‌های قدرت و حکمت خدا در طبیعت و خلقت برخورد می‌کنند، ولی لحظه‌ای نمی‌اندیشند. این همه زلزله، کسوف، خسوف، صاعقه، گردش ستارگان، کهکشان‌ها، همه و همه را می‌بینند، ولی از آن اعراض می‌کنند.

□ جمله «یَمُرُّونَ عَلَيْهَا» را سه نوع معنی کرده‌اند:

۱. منظور از مرور انسان‌ها بر آیات الهی، مشاهده آنهاست.

۲. منظور از مرور انسان‌ها بر آیات، حرکت زمین است، زیرا با حرکت زمین، انسان بر اجرام آسمانی مرور می‌کند.^(۱)

۳. مرور بر آیات آسمانی، پیشگویی سوار شدن انسان بر وسایل فضایی و حرکت آنها در آسمان‌ها است.^(۲)

□ اعراض، از غفلت خطرناکتر است. با اینکه تعداد نشانه‌ها زیاد است «کاین» و انسان دائماً با آنها رابطه دارد «میرّون» اما نه تنها از آنها غفلت می‌کند، بلکه مواقعی نیز با عنایت از آنها اعراض می‌کند.

پیام‌ها:

- ۱- تمام هستی، نشانه و رمز خداشناسی است. «آیه»
- ۲- انسان اگر لجاجت کند، هیچ نشانه‌ای را نمی‌پذیرد. «و کاین من آیه... میرّون علیها و هم عنها معرضون»
- ۳- نگاه سطحی و بدون فکر و تأمل، زمینه‌ی هدایت و رشد نیست. «میرّون... معرضون»*
- ۴- علم به تنهایی کافی نیست، حقّ‌پذیری نیز لازم است تا ایمان حاصل شود. «میرّون علیها و هم عنها معرضون»*
- ۵- احسن القصص بودن داستان به تنهایی کافی نیست؛ مهم آمادگی برای به کار بستن و پذیرفتن این همه درس بزرگ است. «و هم عنها معرضون»*

﴿۱۰۶﴾ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

و بیشترشان به خداوند ایمان نمی‌آورند، جز اینکه (با او چیزی را) شریک می‌گیرند. (و ایمانشان خالص نیست)

۲. سفرنامه حج آیه‌الله صافی.

۱. تفسیر المیزان.

نکته‌ها:

- امام رضا علیه السلام فرمودند: شرک در این آیه به معنای کفر و بت‌پرستی نیست، بلکه مراد توجه به غیر خداوند است.^(۱)
- از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: شرک در انسان، از حرکت مورچه سیاه در شب تاریک بر سنگ سیاه، مخفی‌تر است.^(۲)
- امام باقر علیه السلام نیز فرمودند: مردم در عبادت موحد هستند، ولی در اطاعت از غیر خدا گرفتار شرک می‌شوند.^(۳)
- و در روایات دیگری می‌خوانیم که مراد از شرک در این آیه، شرک نعمت است. مثل اینکه انسان بگوید فلانی کار مرا سرو سامان داد، اگر فلانی نبود نابود شده بودم و امثال آن.^(۴)

پیام‌ها:

- ۱- ایمان، مراتبی دارد و ایمان خالص که هیچ گونه شرکی در آن نباشد کم است.
﴿و ما يؤمن... الا و هم مشرکون﴾

نشانه‌های مؤمن مخلص

۱. در انفاق: ﴿لَا تَرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^(۵) از کسی توقع پاداش و تشکر ندارد.
۲. در عبادت: ﴿و لَا يَشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۶) جز خداوند کسی را بندگی نمی‌کند.
۳. در تبلیغ: ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾^(۷) به غیر خداوند از کسی پاداش نمی‌خواهد.
۴. در ازدواج: ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يَغْنَمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^(۸) از فقر نمی‌هراسد و با توکل به وعده خدا ازدواج می‌کند.
۵. در برخورد با مردم: ﴿قُلْ اللَّهُ ثَمَّ ذَرَاهُمْ﴾^(۹) جز رضای او همه چیز را کنار می‌گذارد.

۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۹۷.

۱. تفسیر نمونه.

۵. انسان، ۹.

۴. تفسیر نمونه.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۹۲.

۸. نور، ۳۲.

۷. هود، ۲۹.

۶. کهف، ۱۱۰.

۹. انعام، ۹۱.

۶. در جنگ و برخورد با دشمن: ﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^(۱) از کسی به جز خداوند نمی‌هراسد.

۷. در مهرورزی و محبت: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^(۲) هیچ کس را به اندازه خداوند دوست نمی‌دارد.

۸. در تجارت و کسب و کار: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^(۳) از یاد خداوند غافل نمی‌شود.

نشانه‌های مؤمن مشرک

۱. عزّت را از دیگران آرزو می‌کند: ﴿أَيَّتُغَوْنَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ﴾^(۴)

۲. در عمل: ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا﴾^(۵) کار شایسته را با ناشایست می‌آمیزد.

۳. در برخورد با دیگران: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^(۶) دچار تعصبات حزبی و گروهی می‌شود.

۴. در عبادت: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ . الَّذِينَ هُمْ يُرَائُونَ﴾^(۷) بی‌توجهی و ریاکاری می‌کند.

۵. در جنگ و نبرد: ﴿يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ﴾^(۸) از مردم می‌ترسد.

۶. در تجارت و امور دنیوی: ﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴾^(۹) افزون‌طلبی، او را سرگرم می‌کند.

۷. در انتخاب دین و دنیا: ﴿وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ هَؤُلَاءِ انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا﴾^(۱۰) دنیا را می‌گیرند و پیامبر را تنها می‌گذارند.

۳. نور، ۳۷.

۲. بقره، ۱۶۵.

۱. احزاب، ۳۹.

۶. مؤمنون، ۵۳.

۵. توبه، ۱۰۲.

۴. نساء، ۱۳۹.

۹. تکوین، ۱.

۸. نساء، ۷۷.

۷. ماعون، ۵ - ۶.

۱۰. جمعه، ۱۱.

﴿۱۰۷﴾ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ
بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

آیا (آنها که ایمان نمی‌آورند) از اینکه عذاب الهی آنها را در برگردد و یا
قیامت در حالی که نمی‌دانند ناگهانی فرارسد، در امانند؟

نکته‌ها:

□ «غاشیه» به معنای عقوبتی است که جامعه یا فردی را در برمی‌گیرد.

پیام‌ها:

- ۱- هیچ کس خود را تضمین شده نپندارد. ﴿أَفَأَمِنُوا﴾
- ۲- احتمال قهر الهی، برای حرکت انسان به سوی راه حق کافی است، مشکل در
این است که بعضی این احتمال را هم نمی‌دهند. ﴿أَفَأَمِنُوا﴾
- ۳- قهر خداوند، فراگیر است و امکان فرار نیست. ﴿غَاشِيَةٌ﴾
- ۴- جزیی از عذاب، برای گرفتار کردن انسان کافی است. ﴿غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ﴾
- ۵ - یاد قیامت، عامل تربیت است. ﴿تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ﴾

﴿۱۰۸﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَ
سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(ای پیامبر! تو نیز) بگو: این راه من است. من و هرکس پیروی‌ام کرد، با
بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و خداوند (از هر شریکی) منزّه است و
من از مشرکان نیستم.

نکته‌ها:

- دعوت کننده به توحید با توده مردم فرق دارد، همان گونه که در دو آیه قبل گفتیم توده‌ی
مردم غالباً ایمانشان آلوده به شرک است؛ ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ اما
مبلغ آسمانی باید بتواند بگوید: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

پیام‌ها:

- ۱- راه انبیا، روشن و در معرض شناخت و دید همگان است. ﴿هذه سبیلی﴾
- ۲- پیمایندگان راه حق باید مواضع خود را با صراحت و بدون ترس بیان و اعلام کنند. ﴿هذه سبیلی﴾*
- ۳- دعوت رهبر باید به سوی خدا باشد، نه به سوی خود. ﴿ادعوا الى الله﴾
- ۴- رهبر باید بصیرت کامل داشته باشد. ﴿على بصيرة﴾
- ۵- مردم را چشم بسته و بدون آگاهی نباید به انجام کاری ترغیب کرد. ﴿على بصيرة﴾*
- ۶- پیروان پیامبر باید هر کدام مبلغی باشند که با بصیرت و آگاهی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. ﴿ادعوا الى الله... انا و من اتبعني﴾
- ۷- محور تبلیغ، تنزیه خداوند از هرگونه شرک و شریک است. ﴿سبحان الله﴾
- ۸- مبلغان دینی باید افرادی خالص و مخلص باشند. ﴿ما انا من المشركين﴾
- ۹- توحید و نفی شرک، اساس دین اسلام می‌باشد. ﴿ادعوا الى الله، ما انا من المشركين﴾

﴿١٠٩﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان نیز وحی می‌کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟

نکته‌ها:

□ بارها مخالفان انبیا بهانه می‌گرفتند که چرا پیامبران انسان‌هایی همانند ما هستند؟ گویا مردم زمان پیامبر اسلام ﷺ نیز این چنین فکر و سؤالی را داشتند که این آیه، هم پاسخ

می‌گوید و هم هشدار می‌دهد.

پیام‌ها:

- ۱- همه انبیا مرد بوده‌اند. ﴿و ما ارسلنا من قبلك الا رجالاً﴾ شاید به خاطر آن که امکان تبلیغ، هجرت و تلاش، برای مرد بیشتر است.
- ۲- علوم انبیا از طریق وحی و به اصطلاح «لَدُنّی» بوده است. ﴿نوحی الیهم﴾
- ۳- پیامبران از جنس مردم بوده و در میان آنان زندگی می‌کردند. (نه فرشته بودند، نه افراد گوشه‌گیر و نه اهل رفاه). ﴿من اهل القرى﴾
- ۴- سیر و سفر باید هدفدار باشد. ﴿أفلم یسیروا... فینظروا﴾
- ۵ - مشاهده مستقیم از کارآمدترین شیوه‌های دریافت حقیقت است. ﴿أفلم یسیروا... فینظروا﴾*
- ۶- سیر و سیاحت در زمین و آگاهی از تاریخ و درس عبرت گرفتن، برای هدایت و تربیت بسیار کارگشاست. ﴿فینظروا﴾
- ۷- حفظ آثار باستانی برای عبرت و بازدید آیندگان لازم است. ﴿فینظروا﴾
- ۸ - فرستادن انبیا، نزول وحی و هلاکت مخالفان لجوج آنها، همه از سنت‌های الهی در تاریخ است. ﴿کیف کان عاقبة الذین من قبلهم﴾
- ۹- کفار از مخالفت با پیامبران چیزی بدست نمی‌آورند، در دنیا گرفتار قهر و عذابند. ولی اهل تقوا به آخرت که بهتر از دنیاست می‌رسند. ﴿و لدار الاخرة خیر﴾
- ۱۰- به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. ﴿أفلا تعقلون﴾*
- ۱۱- خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می‌برد. ﴿أفلا تعقلون﴾

﴿ ۱۱۰ 〉 حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ

نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

(دعوت پیامبران و مخالفت دشمنان همچنان ادامه داشت) تا هنگامی که پیامبران (از هدایت مردم) به آستانه نومیدی رسیدند و کفار گمان کردند (وعده‌ی عذاب) به دروغ به آنان داده شده است، آنگاه یاری ما به آنان رسید، پس کسانی را که می‌خواستیم نجات یافتند و (لی) عذاب ما از گروه مجرمان باز گردانده نمی‌شود.

نکته‌ها:

□ در طول تاریخ، پیامبران در دعوت خود مستمر و مصرّ بودند، تا آنکه از هدایت مردم مأیوس می‌شدند، چنانکه مخالفان لجوج نیز دست از مقاومت برنمی‌داشتند. نمونه‌هایی از آن را در قرآن می‌خوانیم:

الف: نمونه یأس انبیا:

بعد از آنکه نوح سالیان متمادی مردم را دعوت کرد، جز گروه اندکی کسی ایمان نیاورد، خداوند به او فرمود: ﴿لَن يُّؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾^(۱) جز کسانی که ایمان آورده‌اند، کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد. نوح در نفرین خود که نشان از یأس او نیز دارد، می‌گوید: ﴿وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا﴾^(۲) یعنی از اینان جز کافر فاجر نیز متولد نخواهد شد. در داستان زندگی و دعوت هود، صالح، شعیب، موسی، و عیسی علیهم‌السلام نیز این یأس از ایمان آوردن کفار به چشم می‌خورد.

ب: نمونه سوءظن مردم به انبیا:

کَفَّار تهدید انبیا را توخالی و دروغ می‌پنداشتند. در سوره هود آیه ۲۷ می‌خوانیم ﴿بَلْ نَحْنُ كَاذِبِينَ﴾^(۳) گمان می‌کنیم شما دروغ‌گویید. یا اینکه فرعون به موسی علیه‌السلام گفت: ﴿إِنِّي لَا ظَنِّكَ

یا موسی مسحوراً^(۱) به راستی که گمان می‌کنم که تو افسون زده‌ای.

ج: نمونه نصرت خداوند:

قرآن نصرت الهی را حقی می‌داند که خداوند بر خود لازم کرده است ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲) یعنی یاری مؤمنان بر ما لازم است. یا در جای دیگر می‌فرماید: ﴿نَجِّنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾^(۳) ما هود و مؤمنان را نجات دادیم.

اما درباره قهر خداوند که از مجرمان بر نمی‌گردد، در سوره‌ی رد آیه ۱۱ می‌فرماید: ﴿إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَامٍ لَهُ﴾ هرگاه خداوند بر قومی قهر بگیرد، برگشت ندارد.

پیام‌ها:

- ۱- قساوت و لجاجت در انسان، تا آنجا اوج می‌گیرد که انبیای بردبار را نیز مایوس می‌کند. ﴿إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ﴾
- ۲- خوش‌بینی و حسن‌نیت و حوصله اندازه دارد. ﴿حَقِّ﴾
- ۳- نیروی خود را صرف زمینه‌های غیر قابل نفوذ نکنید. باید از برخی مردم صرف نظر کرد. ﴿اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ﴾
- ۴- مهلت دادن به مجرمان و تاخیر عذاب آنان، از سنت‌های الهی است. ﴿حَقِّ إِذَا اسْتَيْسَسَ﴾ یعنی به قدری ما به مجرمان مهلت دادیم که انبیا مایوس شدند.
- ۵- تاخیر عذاب الهی سبب جرأت و تکذیب مجرمین می‌گردد. ﴿حَقِّ إِذَا... وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا﴾
- ۶- ناامیدی انبیا از هدایت مردم، شرط نزول قهر خداست. ﴿إِذَا اسْتَيْسَسَ... لَا يَرِدُ بِأَسْنَا...﴾
- ۷- امدادهای الهی نسبت به پیامبران هم زمان خاصی دارد. ﴿إِذَا اسْتَيْسَسَ... جَاءَهُمْ﴾
- ۸- قهر الهی شامل انبیا و مومنان واقعی نمی‌شود. ﴿فَنُجِّی﴾
- ۹- هم قهر و عذاب و هم لطف و امداد به دست خداست. ﴿نَصَرْنَا... بِأَسْنَا﴾

- ۱۰- سرنوشت قهر یا نجات انسان بدست خود اوست. ﴿من نشاء، مجرمین﴾
 ۱۱- اراده و خواست خدا قانون‌مند است. ﴿من نشاء ولا یردّ بأسنا عن القوم المجرمین﴾
 ۱۲- راه خدا بن بست ندارد. ﴿اذا استیئس الرسل... جاءهم نصرنا﴾ (هر کجا مردم کار را به بن بست کشاندند قدرت خدا جلوه می‌کند).
 ۱۳- هیچ قدرتی مانع قهر خدا نمی‌شود. ﴿لا یردّ بأسنا﴾
 ۱۴- سنت خداوند در حمایت انبیا و هلاکت مجرمان است. ﴿جاءهم نصرنا، لا یردّ بأسنا﴾

﴿۱۱۱﴾ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ
 وَ لَكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَ
 رَحْمَةً لِّلْقَوْمِ الْيُؤْمِنُونَ

به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است. (این) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق‌کننده‌ی آن (کتاب آسمانی) است که پیش از آن آمده و روشنگر هر چیز و (مایه) هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.

نکته‌ها:

- «عبرت» و «تعبیر» به معنی عبور است، عبور از صحنه‌ای به صحنه‌ای دیگر. «تعبیر خواب» عبور از رؤیا به واقعیات. و «عبرت» یعنی عبور از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها به نادیدنی‌ها و ناشنیدنی‌ها.
 □ «قصصهم» شاید اشاره به داستان تمام انبیا باشد و شاید مراد، داستان یوسف، یعقوب، برادران، عزیز مصر و حوادث تلخ و شیرینی باشد که در این سوره آمده بود.

پیام‌ها:

- ۱- شرط امتیاز در داستان‌ها، پندآموزی آنهاست. در ابتدای سوره فرمود: ﴿نحن

- نقص عليك احسن القصص ﴿ ودر آخر فرمود: ﴿لقد كان في قصصهم عبرة﴾
- ۲- چنانکه حضرت یوسف عليه السلام علی رغم همه کیدها و مشکلات و موانع به عزّت و قدرت رسید، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز علی رغم همه ی مکرها و... به عزّت و قدرت خواهد رسید. ﴿لقد كان في قصصهم عبرة﴾*
- ۳- تنها خردمندان از داستان‌ها، پند و عبرت می‌گیرند. ﴿عبرة لاوولى الالباب﴾
- ۴- عبرت آموزی از قصص قرآن، مخصوص یک زمان نیست. ﴿لاوولى الالباب﴾
- ۵- داستان‌های قرآن، بیان واقعیّتهای عینی و عبرت آموز است. (یافتنی است، نه بافتنی.) ﴿ماكان حديثاً يفترى﴾
- ۶- گفتار راست و واقعی، تأثیر عمیق دارد. ﴿عبرة... ماكان حديثاً يفترى﴾
- ۷- قرآن با کتب آسمانی دیگر همسو است. ﴿تصديق الذى...﴾
- ۸- قرآن، تمام نیازهای انسان را مطرح می‌کند. ﴿تفصيل كل شئ﴾
- ۹- قرآن، هدایت محض است و آمیخته با هیچ ضلالتی نیست. ﴿هدى﴾
- ۱۰- تنها اهل ایمان از هدایت و رحمت قرآن بهره می‌برند. ﴿هدى و رحمة لقوم يؤمنون﴾
- ۱۱- نکته سنجی و درس گرفتن عقل لازم دارد؛ ﴿عبرة لاوولى الالباب﴾ ولی دریافت نور و رحمت الهی، ایمان نیز لازم دارد. ﴿لقوم يؤمنون﴾
- ۱۲- داستان یوسف برای جویندگان حقیقت، آیت ﴿آیات للسائلین﴾ برای خردمندان، عبرت ﴿عبرة لاوولى الالباب﴾ و برای اهل ایمان، مایه ی هدایت و رحمت است. ﴿هدى و رحمة لقوم يؤمنون﴾*

«والحمد لله رب العالمين»



سیمای سوره‌ی لقمان

این سوره، از سوره‌های مکی است و به مناسبت نام لقمان، که در تمام قرآن تنها دوبار، آن هم در این سوره آمده، لقمان نامیده شده است. ششمین سوره از سوره‌های هفتگانه «لامات» است که با حروف مقطعه‌ی «الم» آغاز شده است.

محتوای سوره‌ی لقمان را می‌توان در این موارد خلاصه نمود:

- ۱- بیان عظمت و اهمیت قرآن در هدایت بشر.
- ۲- تقسیم انسان‌ها به نیکوکار و مستکبر و بیان سرنوشت آنان.
- ۳- بیان برخی معجزات علمی قرآن از قبیل قانون جاذبه و زوجیت گیاهان.
- ۴- نصایح و موعظه‌های حکیمانه‌ی لقمان به فرزندش.
- ۵- دلایل ایمان به مبدء و معاد.
- ۶- بیان علوم اختصاصی خداوند، مانند: زمان مرگ و برپایی قیامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

﴿ ۱ ﴾ اَلَمْ ﴿ ۲ ﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

الف، لام، میم، این، آیات کتاب سراسر حکمت است.

﴿ ۳ ﴾ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ

که (مایه‌ی) هدایت و رحمت، برای نیکوکاران است.

﴿ ۴ ﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

آنان که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و تنها آنان به آخرت یقین دارند.

نکته‌ها:

- از مجموع بیست و نه سوره قرآن که با حروف مقطعه آغاز می‌شود، در بیست و چهار مورد، پس از آن حروف، عظمت قرآن مطرح شده، شاید بیانگر آن است که قرآن از همین حروف الفبا که در اختیار شماست تألیف یافته، ولی هیچ کس از شما نمی‌تواند همانند آن را بیاورد.
- عموم نویسندگان، کتاب خود را خالی از نقص ندیده و به خاطر نقص‌ها و اشکالات کتابشان، از خواننده عذرخواهی می‌کنند و از پیشنهادها و انتقادهای استقبال می‌کنند؛ تنها خداوند است که درباره‌ی کتاب خود با صراحت می‌فرماید: ﴿الكتاب الحكيم﴾ تمام آیاتش، محکم و بر اساس حکمت است. کتابی استوار و خلل‌ناپذیر که هیچ نقص و عیبی در آن راه ندارد.
- نماز، جامع همه‌ی کمالات معنوی است مانند: طهارت، تلاوت قرآن، اقرار به توحید و

نبوّت و ولایت، ذکر و دعا، سلام، قیام، رکوع، سجود و توجّه به حقّ؛ و زکات جبران همه‌ی کاستی‌های مادّی است.

در قرآن، مفهوم «زکات»، گسترده‌تر از آن است که در فقه آمده، زیرا علاوه بر زکاتِ فقهی، عموم کمک‌های مالی را شامل می‌شود.

□ خداوند در یک جا، قرآن را مایه‌ی هدایت متّقین می‌خواند، ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^(۱) و در جای دیگر آن را مایه‌ی هدایت و بشارت مؤمنان می‌داند، ﴿هُدًى و بَشْرًى لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲) و در این سوره، قرآن را مایه‌ی هدایت و رحمت برای نیکوکاران می‌شمرد، ﴿هُدًى و رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ﴾ پس قرآن مراحل سه گانه‌ی تکامل را در بردارد، مایه‌ی هدایت، بشارت و رحمت است.^(۳)

پیام‌ها:

- ۱- ارشاد و هدایت، باید بر اساس حکمت باشد. ﴿آيَاتِ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى﴾
- ۲- قرآن، عین هدایت و رحمت است و در این زمینه هیچ گونه نقص و نارسایی ندارد. ﴿هُدًى و رَحْمَةً﴾ (کلمه‌های «هدی» و «رحمة») در قالب مصدری آمده که نشان مبالغه می‌باشد.^(۴)
- ۳- ارشاد و هدایت، باید همراه رحمت و محبّت باشد. ﴿هُدًى و رَحْمَةً﴾
- ۴- نیکوکاران، آمادگی پذیرش حقّ را دارند. ﴿هُدًى لِّلْمُحْسِنِينَ﴾
- ۵- نماز و زکات، از یکدیگر جدا شدن نیستند. ﴿يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾
- ۶- اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات باید سیره‌ی دائمی باشد. («یقیمون» و «یؤتون»، در قالب مضارع آمده که نشان استمرار است)
- ۷- چون اسلام دین جامعی است، تکلیف‌های آن نیز جامع و همه جانبه است.

۱. بقره، ۲. ۲. نمل، ۲. ۳. تفسیر نمونه، ذیل آیه.

۴. گاهی می‌گویند: فلانی شیرین سخن است و گاهی می‌گویند: فلانی شکر است که این تعبیر بیانگر آن است که تمام وجود و حرکات و کلام و نگاهش یکپارچه شیرین است.

- تکلیف بدنّی: «نماز»، مالی: «زکات» و قلبی: «یقین». ﴿الصَّلَاةُ، الزَّكَاةُ، يُوقِنُونَ﴾
- ۸- ارتباط با خدا (اقامه‌ی نماز) و ارتباط با مردم (پرداختن زکات)، همراه با ایمان به قیامت ارزشمند است. ﴿وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾
- ۹- نیکوکار کسی است که هم به مسائل اقتصادی توجّه دارد و هم به مسائل معنوی. ﴿لِلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ... يُوْتُونَ﴾

﴿ه﴾ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

آنان بر هدایتی از پروردگارشان هستند و هم آنانند رستگاران.

نکته‌ها:

□ از این آیه استفاده می‌شود که رستگاری بر اساس توفیق و هدایت پروردگار حاصل می‌شود، که البته آن نیز در سایه‌ی تلاش و مجاهده، به انسان داده می‌شود، چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱) آنان که در راه ما تلاش و مجاهده کردند، ما راه را به آنان نشان دادیم و همانا خداوند با نیکوکاران است.

پیام‌ها:

- ۱- نیکوکاران از هدایت‌های الهی برخوردارند. ﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾
- ۲- هدایت، از شئون ربوبیت است. ﴿هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾
- ۳- توفیق کارهای خیر، لطف خداوند است. ﴿لِلْمُحْسِنِينَ... هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ﴾
- ۴- اقامه نماز و پرداخت زکات، زمینه‌ی بهره‌گیری از هدایت قرآن را فراهم می‌سازد. ﴿الَّذِينَ يَقِيمُونَ... وَ يُوتُونَ... أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى﴾
- ۵- رستگاری، مخصوص کسانی است که اهل نماز، زکات و یقین به آخرت باشند. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

۱. عنکبوت، ۶۹.

﴿ ۶ ﴾ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

و برخی از مردم، خریدار سخنان بیهوده و سرگرم کننده‌اند، تا بی هیچ علمی، (دیگران را) از راه خدا گمراه کنند و آن را به مسخره گیرند؛ آنان برایشان عذابی خوار کننده است.

نکته‌ها:

- کلمه‌ی «لهو»، به معنای چیزی است که انسان را از هدف مهم بازدارد. «لهو الحدیث»، به سخن بیهوده‌ای گویند که انسان را از حق باز دارد، نظیر حکایات خرافی و داستان‌هایی که انسان را به فساد و گناه می‌کشاند. این انحراف گاهی به خاطر محتوای سخن است و گاهی به خاطر اسباب و ملازمات آن از قبیل آهنگ و امور همراه آن.^(۱)
- شخصی به نام نضر بن حارث که از حجاز به ایران سفر می‌کرد، افسانه‌های ایرانی - مانند افسانه‌ی رستم و اسفندیار و سرگذشت پادشاهان - را آموخته و برای مردم عرب بازگو می‌کرد و می‌گفت: اگر محمد برای شما داستان عاد و ثمود می‌گوید، من نیز قصه‌ها و اخبار عجم را بازگو می‌کنم. این آیه نازل شد و کار او را شیوه‌ای انحرافی دانست.
- برخی مفسران در شأن نزول این آیه گفته‌اند: افرادی کنیزهای خواننده را می‌خریدند تا برایشان بخوانند و از این طریق مردم را از شنیدن قرآن توسط پیامبر باز می‌داشتند، که آیه‌ی فوق، در مذمت چنین افرادی نازل شد.^(۲)
- این آیه به یکی از مهم‌ترین عوامل گمراه کننده که سخن باطل است اشاره نموده است. در آیات دیگر قرآن، به برخی دیگر از عوامل گمراهی مردم اشاره شده که عبارتند از: الف: طاغوت، که گاهی با تحقیر «استخف قوم»^(۳) و گاهی با تهدید مردم را منحرف می‌کند. «لجعلنک من المسجونین»^(۴)

۳. زخرف، ۵۴.

۲. تفسیر نمونه.

۱. تفسیر المیزان.

۴. شعراء، ۲۹.

ب: شیطان، که با وسوسه‌هایش انسان را گمراه می‌کند. ﴿يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ﴾^(۱)
ج: عالم و هنرمند منحرف که با استفاده از دانش و هنرش دیگران را منحرف می‌سازد. ﴿وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾^(۲)
د: صاحبان قدرت و ثروت، که با استفاده از قدرت و ثروت، مردم را از حق بازمی‌دارند. ﴿إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا﴾^(۳)
ه: گویندگان و خوانندگانی که مردم را سرگرم کرده و آنان را از حق و حقیقت باز می‌دارند. ﴿يَشْرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾

پیام‌ها:

- ۱- سرمایه‌گذاری برای مبارزه و تهاجم فرهنگی علیه حق، سابقه‌ای طولانی دارد. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾
- ۲- هر آنچه در مقابل حکمت قرار گیرد، لهو و مانع رسیدن به کمال است. ﴿الْكِتَابُ الْحَكِيمُ - لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾ (تعجب از افرادی است که حکمت رایگان پیامبر معصوم را رها کرده و بدنبال خرید لهو از افراد لایابالی می‌باشند).
- ۳- ابزار مخالفان راه خدا، منطق و حکمت نیست، سخنان لهو و بی پایه است. ﴿مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾
- ۴- خرید وسایل لهو و اموری که انسان را از کمال باز می‌دارد، نشانه‌ی جهالت و نادانی است. ﴿يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ... بَغِيرِ عِلْمٍ﴾
- ۵ - تناسب کیفر با عمل، نشانه‌ی عدالت است. آنها که حق را با تمسخر اهانت می‌کنند، عذابشان اهانت آور و ذلت‌بار است. ﴿يَتَّخِذُهَا هُزُوًّا... لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

دوری از سخن و مجلس باطل

از دیدگاه اسلام، آهنگ‌هایی که متناسب با مجالس فسق و فجور و گناه باشد و قوای شهوانی را تحریک نماید، حرام است، ولی اگر آهنگی مفاسد فوق را نداشت، مشهور فقها می‌گویند: شنیدن آن مجاز است.

امام باقر علیه السلام فرمود: غنا، از جمله گناهانی است که خداوند برای آن وعده‌ی آتش داده است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ...﴾^(۱) بنابراین غنا، از گناهان کبیره است، زیرا گناه کبیره به گناهی گفته می‌شود که در قرآن به آن وعده‌ی عذاب داده شده است.

در سوره‌ی حج می‌خوانیم: ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^(۲) از سخن باطل دوری کنید. امام صادق علیه السلام فرمود: «مراد از «قول زور» آوازه خوانی و غناست».^(۳)

از امام صادق و امام رضا علیه السلام نیز نقل شده که یکی از مصادیق «لهو الحدیث» در سوره‌ی لقمان، غنا می‌باشد.

در روایات می‌خوانیم:^(۴)

* غنا، روح نفاق را پرورش می‌دهد و فقر و بدبختی می‌آورد.

* زنان آوازه‌خوان و کسی که به آنها مزد می‌دهد و کسی که آن پول را مصرف می‌کند، مورد لعنت قرار گرفته‌اند، همان گونه که آموزش زنان خواننده حرام است.

* خانه‌ای که در آن غنا باشد، از مرگ و مصیبت دردناک در امان نیست، دعا در آن به اجابت نمی‌رسد و فرشتگان وارد آن نمی‌شوند.^(۵)

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۳۱. ۲. حج، ۳۰.

۳. «زور» به معنای باطل، دروغ و انحراف از حق است و غنا، یکی از مصادیق باطل است.

۴. این روایات در ابواب حرمت غنا در مکاسب محرمه و کتب روایی آمده است.

۵. میزان الحکمه.

آثار مخرب غنا

۱. ترویج فساد اخلاق و دور شدن از روح تقوا و روی آوردن به شهوات و گناهان، تا آنجا که یکی از سران بنی امیه (با آن همه آلودگی) اعتراف می‌کند: غنا، حیا را کم و شهوت را زیاد می‌کند، شخصیت را درهم می‌شکند و همان کاری را می‌کند که شراب می‌کند.

برخی انسان‌ها از راه نوشیدن شراب و یا مصرف مواد مخدر خود را وارد دنیای بی‌خیالی و بی‌تفاوتی کنند، برخی هم از طریق شنیدن سخنان باطل و شهوات‌انگیز یک آوازه‌خوان، غیرت خود را نادیده می‌گیرند و در دنیای بی‌تفاوتی به سر می‌برند.

۲. غفلت از خدا، غفلت از وظیفه، غفلت از محرومان، غفلت از آینده، غفلت از امکانات و استعدادها، غفلت از دشمنان، غفلت از نفس و شیطان. انسان امروز با آن همه پیشرفت در علم و تکنولوژی، در آتشی که از غفلت او سرچشمه می‌گیرد، می‌سوزد.

آری، غفلت از خدا، انسان را تا مرز حیوانیت، بلکه پائین‌تر از آن پیش می‌برد. ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^(۱)

امروزه استعمارگران برای سرگرم کردن و تخدیر نسل جوان، از همه‌ی امکانات از جمله ترویج آهنگ‌های مبتذل، از طریق انواع وسائل و امواج، برای اهداف استعماری خود سود می‌جویند.

۳. آثار زیانبار آهنگ‌های تحریک‌آمیز و مبتذل بر اعصاب، بر کسی پوشیده نیست. در کتاب تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب، نکات مهمی از پایان زندگی و فرجام بد نوازندگان آلات موسیقی و گرفتاری آنها به انواع بیماری‌های روانی و سکنه‌های ناگهانی و بیماری‌های قلبی و عروقی و تحریکات نامطلوب ذکر شده که برای اهل نظر قابل توجه و تأمل است.^(۲)

خواننده‌ی عزیز!

خداوند، جهان را برای بشر و بشر را برای تکامل و رشد و قرب معنوی آفرید. او جهان آفرینش را مسخر ما نمود و فرشتگان را به تدبیر امور ما وادار کرد. انبیا و اولیا را برای هدایت

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۹ - ۲۷.

۱. اعراف، ۱۷۹.

ما فرستاد و آنان تا سرحد مرگ و شهادت پیش رفتند. فرشتگان را برای آدم به سجده وا داشت، روح الهی را در انسان دمید و بهترین صورت و سیرت را به انسان عطا کرد، قابلیت رشد تا بی‌نهایت را در او به ودیعه گذاشت، او را با عقل، فطرت، و انواع استعدادها مجهز نمود و تنها در آفرینش او، به خود آفرین گفت: ﴿فَبَارِكْ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾^(۱)

آیا این گل سرسبد هستی، با آن همه امتیازات مادی و معنوی، باید خود را در اختیار هر کسی قرار دهد؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: به هر صدایی گوش فرا دهی، برده‌ی او هستی. آیا حیف نیست ما برده یک خواننده‌ی کذائی باشیم؟!

آیا شما حاضرید هر صدایی را روی نوار کاست ضبط کنید؟ پس چگونه ما هر صدایی را روی نوار مغزمان ضبط می‌کنیم؟ عمر، فکر و مغز، امانت‌هایی است که خداوند به ما داده تا در راهی که خودش مشخص کرده صرف کنیم و اگر هر یک از این امانت‌ها را در غیر راه خدا صرف کنیم به آن امانت خیانت کرده‌ایم و در قیامت باید پاسخگو باشیم.

قرآن با صراحت در سوره‌ی اسراء می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^(۲) گوش و چشم و دل همگی مورد سؤال قرار می‌گیرند. آری انسان باید نگهبان چشم و گوش و دل خود باشد و اجازه ندهد هر ندایی وارد آن شود. در حدیث می‌خوانیم: دل، حَرَمِ خداست، نگذارید غیر خدا وارد آن شود.^(۳)

اسلام، برای برطرف کردن خستگی و ایجاد نشاط، راه‌های مناسب و سالمی را به ما ارائه کرده است؛ ما را به سیر و سفر، ورزش و شنا، کارهای متنوع و مفید، دید و بازدید، گفتگوهای علمی و انتقال تجربه، رابطه با فرهیختگان و مهم‌تر از همه ارتباط با آفریدگار هستی و یاد او که تنها آرام‌بخش دل‌هاست، سفارش کرده است. چرا خود را سرگرم لذت‌هایی کنیم که پایانش، ذلت و آتش باشد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ»^(۴)، در لذت‌هایی که پایانش دوزخ است خیری نیست. «مَنْ تَلَذَّذَ لِمَعَاصِي اللَّهِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا»^(۵) هر کس با گناه و از طریق آن لذت‌جویی کند، خداوند او را خوار و ذلیل می‌نماید.

۳. بحار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۲. اسراء، ۳۶.

۱. مؤمنون، ۱۴.

۵. غررالحکم، ۳۵۶۵.

۴. دیوان امام علی علیه السلام، ص ۲۰۴.

﴿۷﴾ وَإِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي
أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

و هرگاه آیات ما بر او خوانده شود، مستکبرانه روی برگرداند، چنان که
گویی آن را نشنیده، گویا در گوش‌های او سنگینی است، پس او را به
عذابی دردناک بشارت ده.

نکته‌ها:

- کلمه‌ی «وَقْر»، به معنای سنگینی است. به افراد با شخصیت و سنگین نیز باوقار می‌گویند.
- از این آیه استفاده می‌شود که افراد متکبر، حتی حاضر به شنیدن سخن حق نمی‌باشند. چه
رسد به آنکه آن را بشنوند و در آن اندیشه کند و اگر منطقی نبود نپذیرند.

پیام‌ها:

- ۱- شنیدن سخنان لاهو و باطل، آمادگی پذیرش حق را از انسان سلب می‌کند. «لَهُو
الحديث... وَلَّى مُسْتَكْبِرًا»
- ۲- برخی افراد، از هر زبانی آیات الهی را بشنوند، باز هم زیر بار نمی‌روند. «وَإِذَا
تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا»
گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی من
آنچه البته به جایی نرسد فریاد است
- ۳- روحیه‌ی استکباری، مانع پذیرش حق و حقیقت است. «وَلَّى مُسْتَكْبِرًا»
- ۴- گوش ندادن به سخن حق، نشانه‌ی استکبار است. «مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا»
- ۵- آن که طالب سخنان باطل باشد، آمادگی شنیدن قرآن را ندارد. «يَشْتَرِي لَهُو
الحديث... إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ... لَمْ يَسْمَعْهَا»
- ۶- مستکبران، سزاوار تحقیر هستند. «كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا»
- ۷- یکی از شیوه‌های تبلیغی و تربیتی قرآن، استفاده از مثال و تمثیل است. «كَأَنَّ...
كَأَنَّ...»

۸- کسی که حق را نمی‌پذیرد، مثل کسی است که هر دو گوش او سنگین باشد.
﴿كَأَنَّ فِي أُذُنِهِ وَقْرًا﴾

﴿۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ

همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، برای آنان باغ‌های پر نعمت (بهشت) است.

﴿۹﴾ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

در آن جاودانه‌اند، وعده‌ی الهی حق است و اوست شکست ناپذیر حکیم.

نکته‌ها:

□ در آیات قبل بیان شد که برخی با سخنان لغو و بیهوده، می‌کوشند تا پیروان حق را گمراه کنند، آنان با داشتن روحیه‌ی استکباری و گوش ندادن به آیات آسمانی، مؤمنان را به تمسخر می‌گیرند. خداوند متعال در این آیه، مؤمنان را با بشارت به نعمت‌های بهشت دل‌داری می‌دهد.

پیام‌ها:

- ۱- بهشت، مخصوص اهل ایمان و عمل صالح است. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ...﴾
- ۲- تحقیر و تمسخر مستکبران، با وعده‌ها و بشارت‌های الهی برای مؤمنان واقعی جبران می‌شود. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... لَهُمْ جَنَّاتٌ...﴾
- ۳- ایمان همراه با عمل صالح، شرط بهره‌گیری از الطاف الهی است. ﴿آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ﴾
- ۴- تکبر و اعراض مخالفان، زودگذر است ولی پاداش اهل ایمان ابدی است.
﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾
- ۵- وعده‌ها و پاداش‌های الهی را باور کنیم و جدی بگیریم. ﴿وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا﴾

۶- قدرت و حکمت الهی، پشتوانه‌ی وعده‌هایش می‌باشد. «وَعَدَاللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

۷- قدرت و عزّت خداوند، بر پایه‌ی حکمت او عملی می‌شود. «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آری، امروزه عملکرد بسیاری از قدرتمندان، حکیمانه نیست).

﴿ ۱۰ 〉 خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

(خداوند، آسمان‌ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی بپفکند که زمین شما را نلرزاند، و در آن از هر جنبنده‌ای منتشر ساخت؛ و از آسمان، آبی فرو فرستادیم پس در زمین (انواع گوناگونی) از جفت‌های (گیاهان) نیکو و پر ارزش رویاندیم.

نکته‌ها:

□ گرچه به هر موجودی می‌توان از چند زاویه نگریست، ولی معمولاً هر چیزی در یک جهت و از یک زاویه، اهمیت و برجستگی ویژه‌ای دارد.

در این آیه، ویژگی مهم آسمان‌ها و کرات، معلق بودن آنها و پایه‌های نامرئی آنهاست. خصوصیت مهم کوه‌ها، ثبات و جلوگیری از لرزش زمین است. جهت مهم حیوانات، تنوع و گستردگی آنها در زمین، و ویژگی مهم گیاهان، زوجیت و پر ارزش بودن آنها است.

□ در این آیه، به چند نمونه از اعجاز علمی قرآن در زمانی که بشر حتی تصور و گمان آن را نیز نداشت، اشاره شده است:

یکی اشاره به ستون‌ها و اهرم‌های نامرئی برای استقرار کرات و اجرام آسمانی. یعنی قوه‌ی جاذبه و نیروی گریز از مرکز، دو قدرتی که رمز گردش کرات در مدار خود هستند. اعجاز دیگر، اشاره به محافظت زمین از لرزش، به وسیله‌ی استقرار کوه‌ها و همچنین اشاره به قانون زوجیت در گیاهان می‌باشد.

پیام‌ها:

- ۱- ندیدن، دلیل نبودن نیست. (آسمان‌ها ستون دارد، گرچه ما آن را نمی‌بینیم)
﴿بغیر عمد ترونها﴾
- ۲- قبل از هر چیز، استقرار و آرامش لازمه‌ی زندگی است. ﴿آن تمید بکم﴾
- ۳- نظام حاکم بر زمین، به خاطر انسان است. ﴿آن تمید بکم﴾
- ۴- آب، نعمتی بس بزرگ و با اهمیت است. آب، مایه‌ی رویش و پرورش بسیاری از موجودات است. («ماء»، نکره و با تنوین آمده که نشانه عظمت است).
- ۵- به گیاهان و سبزی‌ها و محیط زیست، کریمانه بنگریم که خداوند کریم، در قرآن کریم، آنها را کریم خوانده است. ﴿من کلّ زوج کریم﴾

﴿۱۱﴾ هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَارُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید که (معبودان) غیر او چه آفریده‌اند؟ آری، ستمگران (مشرك) در گمراهی آشکارند.

پیام‌ها:

- ۱- در بحث و گفتگو، از نمونه‌های عینی استفاده کنیم. ﴿هذا﴾
- ۲- ابتدا راه حق را بیان کنید و سپس از مخالفان حق، انتقاد یا با آنان مبارزه کنیم.
﴿هذا خلق الله فارونی ماذا﴾
- ۳- یکی از راه‌های خداشناسی، مقایسه میان قدرت او و قدرت دیگران است.
﴿هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذين من دونه﴾
- ۴- تنها به ادّعا گوش ندهیم، دلیل و سند و نمونه بخواهیم. ﴿فارونی﴾
- ۵- سرسختی و لجاجت در برابر حق، ظلم است. ﴿بل الظالمون﴾ (این همه آثار را می‌بینند، ولی باز هم با خدا و راه حق دشمنی دارند).

۶- کسانی که به سراغ غیر خدا می‌روند، هم گمراهند و هم ظالم. ﴿بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ

۷- انحراف شرک، بر کسی پوشیده نیست. ﴿ضَلَالٍ مَبِينٍ﴾

﴿۱۲﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

و ما به لقمان حکمت دادیم، که شکر خدا را به جای آور و هر کس شکر کند، همانا برای خویش شکر کرده؛ و هر کس کفران کند (بداند به خدا زیان نمی‌رساند، زیرا) بی‌تردید خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

پیام‌ها:

۱- حکمت، عطای خداوند است، نه کسب کردنی. (گرچه مقدمات آن قابل کسب است). ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾

۲- نعمت ویژه، شکر ویژه می‌طلبد. ﴿آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ... اشْكُرْ لِلَّهِ﴾ چنانکه خداوند در برابر اعطای نعمت ویژه‌ی کوثر به پیامبر اسلام، از او شکر ویژه می‌خواهد. ﴿إِنَّا عَاطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾^(۱)

۳- اولین فرمان به حضرت موسی بعد از نبوت، فرمان نماز و اولین فرمان بعد از دادن حکمت به لقمان، فرمان شکرگزاری است. ﴿إِنْ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾

۴- شکر نعمت‌های خداوند، به سود خود انسان است. ﴿وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ﴾ چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿لَنْ شُكْرْتُمْ لَا زِيْدَنَكُمْ﴾^(۲)

سیمای لقمان حکیم

در تفسیر المیزان بحثی درباره‌ی جناب لقمان آمده است که بخشی از آن را نقل می‌کنیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: لقمان، پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد و به خداوند ایمان واقعی داشت. خدا را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست می‌داشت و به او حکمت عطا کرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: لقمان، حکمت را به خاطر مال و جمال و فامیل دریافت نکرده بود، بلکه او مردی پرهیزکار، تیزبین، باحیا و دلسوز بود. اگر دو نفر با هم درگیر می‌شدند و خصومتی پیدا می‌کردند، میان آنها آشتی برقرار می‌کرد.

لقمان با دانشمندان زیاد می‌نشست. او با هوای نفس خود مبارزه می‌کرد و...^(۱) او دارای عمری طولانی، معاصر حضرت داود واز بستگان حضرت ایوب بود. او میان حکیم شدن یا حاکم شدن مخیر شد و حکمت را انتخاب کرد. از لقمان پرسیدند: چگونه به این مقام رسیدی؟ گفت: «به خاطر امانت‌داری، صداقت و سکوت درباره‌ی آنچه به من مربوط نبود».^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «لقمان نسبت به رهبر آسمانی زمان خود معرفت داشت».^(۳) گرچه خداوند به او کتاب آسمانی نداد، ولی همتای آن یعنی حکمت را به او آموخت. روزی مولای لقمان از او خواست تا بهترین عضو گوسفند را برایش بیاورد. لقمان زبان گوسفند را آورد. روز دیگر گفت: بدترین عضو آن را بیاور. لقمان باز هم زبان گوسفند را آورد. چون مولایش دلیل این کار را پرسید، لقمان گفت: اگر زبان در راه حق حرکت کند و سخن بگوید، بهترین عضو بدن است وگرنه بدترین عضو خواهد بود.^(۴)

در عظمت لقمان همین بس که خدا و رسول او و امامان معصوم علیهم السلام پندهای او را برای دیگران نقل کرده‌اند.

۱. تفسیر المیزان. ۲. تفسیر مجمع البیان. ۳. تفسیر نورالثقلین. ۴. تفسیر کشاف.

گوشه‌ای از نصایح لقمان

- * اگر در کودکی خود را ادب کنی، در بزرگی از آن بهره‌مند می‌شوی.
- * از کسالت و تنبلی بپرهیز، بخشی از عمرت را برای آموزش قرار بده و با افراد لجوج، گفتگو و جدل نکن.
- * با فقها مجادله مکن، با فاسق رفیق مشو، فاسق را به برادری مگیر و با افراد متهم، همنشین مشو.
- * تنها از خدا بترس و به او امیدوار باش. بیم و امید نسبت به خدا در قلب تو یکسان باشد.
- * بر دنیا تکیه نکن و دل مبند و دنیا را به منزله‌ی پلی در نظر بگیر.
- * بدان که در قیامت از تو درباره‌ی چهار چیز می‌پرسند: از جوانی که در چه راهی صرف کردی، از عمرت که در چه فنا کردی، از مال و دارایی‌ات که از چه راهی بدست آوردی و آن را در چه راهی مصرف کردی.
- * به آنچه در دست مردم است چشم مدوز و با همه‌ی مردم با حسن خلق برخورد کن.
- * با همسفران زیاد مشورت کن و توشه‌ی سفر خود را بین آنها تقسیم کن.
- * اگر با تو مشورت کردند، دلسوزی خود را خالصانه به آنها اعلام کن. اگر از تو کمک و قرضی درخواست کردند، مساعدت کن و به سخن کسی که سنّ او بیشتر از توست، گوش فراده.
- * نمازت را در اوّل وقت بخوان، نماز را حتّی در سخت‌ترین شرایط به جماعت بخوان.^(۱)
- * اگر در نماز بودی، قلب خود را حفظ کن.
- * اگر در حال غذا خوردن بودی، حلق خود را حفظ کن.
- * اگر در میان مردم هستی، زبان خود را حفظ کن.
- * هرگز خدا و مرگ را فراموش مکن؛ اما احسانی که به مردم می‌کنی یا بدی که دیگران در حقّ تو می‌کنند فراموش کن.^(۲)

۱. تفسیر کنزالدقائق. ۲. تفسیر روح البیان.

حکمت؛ معرفت، طاعت

حکمت، بینشی است که در سایه‌ی معرفت الهی پدید آید و بر اساس فکر در اسرار هستی و رسیدن به حق، نور و تقوا می‌توان به آن دست یافت.

امام باقر (ع) فرمودند: «حکمت، همان فهم، معرفت و شناخت عمیق است، شناختی که انسان را به بندگی خدا و رهبر آسمانی وا دارد و از گناهان بزرگ دور سازد.

امام صادق (ع) فرمودند: رأس حکمت، طاعت خداوند است».^(۱) راغب در معنای این واژه می‌گوید: «حکمت، رسیدن به حق به واسطه علم و عقل است».^(۲)

پیامبر (ص) فرمودند: «من سرای حکمت هستم و علی درگاه آن، هرکس طالب حکمت است باید از این راه وارد شود»، «انا دار الحکمة و علی باها فن اراد الحکمة فلیأت الباب»^(۳) در روایات متعدّد، اهل بیت (ع) دروازه و کلید حکمت معرفی شده‌اند.^(۴)

ارزش حکمت

یکی از وظایف انبیا، آموزش کتاب و حکمت است. «و یعلمهم الكتاب والحکمة»^(۵) حکمت، همتای کتاب آسمانی است، و به هر کس حکمت عطا شود، خیر کثیر داده شده است. «یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا»^(۶)

به گفته‌ی روایات؛ حکمت، همچون نوری است که در جان قرار می‌گیرد و آثار آن در گفتار و رفتار انسان پیدا می‌شود.^(۷)

حکمت، بینش و بصیرتی است که اگر در فقیر باشد، او را در جامعه از ثروتمند محبوب‌تر می‌کند و اگر در صغیر باشد، او را بر بزرگسالان برتری می‌بخشد.^(۸)

حکمت، گمشده‌ی مؤمن است^(۹) و در فراگیری آن به قدری سفارش شده است که فرموده‌اند: همان گونه که لؤلؤ قیمتی را از میان زباله بر می‌دارید، حکمت را حتی اگر از

۱. امالی صدوق، ص ۴۸۷. ۲. مفردات. ۳. العمدة، ص ۲۹۵.

۴. بحار، ج ۲۳، ص ۲۴۴. ۵. بقره، ۱۲۹؛ آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲.

۶. بقره، ۲۶۹. ۷. بحار، ج ۱۴، ص ۳۱۶. ۸. بحار، ج ۶۷، ص ۴۵۸.

۹. نهج البلاغه، حکمت ۸۰.

دشمنان بود فرا گیرید.^(۱)

فرد حکیم در مسائل سطحی و زودگذر توقف ندارد، توجه او به عاقبت و نتیجه‌ی امور است. نه نزاعی با بالا دست خود دارد و نه زیردستان را تحقیر می‌کند، سخنی بدون علم و آگاهی نمی‌گوید و در گفتار و رفتارش تناقضی یافت نمی‌شود.

نعمت‌های الهی را ضایع نمی‌کند و به سراغ بیهوده‌ها نمی‌رود، مردم را مثل خود دوست دارد و هر چه را برای خود بخواهد برای آنان می‌خواهد و هرگز با مردم حيله نمی‌کند.

حکمت چگونه به دست می‌آید؟

حکمت، هدیه‌ای است که خداوند به مخلصین عنایت می‌فرماید. در روایات متعدّد می‌خوانیم: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَتَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»، هر کس چهل شبانه روز کارهایش خالصانه باشد، خداوند چشمه‌های حکمت را از دل او به زبانش جاری می‌سازد.^(۲)

در حدیث دیگری می‌خوانیم: کسی که در دنیا زاهد باشد و زرق و برق‌ها او را فریب ندهد، خداوند حکمت را در جانش مستقر می‌کند.^(۳) حفظ زبان، کنترل شکم و شهوت، امانتداری، تواضع و رها کردن مسائل غیر مفید، زمینه‌های پیدایش حکمت است.^(۴)

نمونه‌های حکمت

خداوند در سوره‌ی اسراء از آیه ۲۲ تا آیه ۳۸ دستورهایی داده و در پایان می‌فرماید: این اوامر و نواهی حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است، آن دستورها عبارتند از: بیکتاپرستی و دوری از شرک، احسان و احترام به والدین به خصوص در هنگام پیری، گفتار کریمانه و تواضع همراه با محبت، دعای خیر به آنان، پرداخت حق الهی به اولیای خدا، فقرا و در راه ماندگان، پرهیز از اسراف و ولخرجی، میانه‌روی در مصرف، پرهیز از نسل‌کشی و عمل نامشروع جنسی، دوری از تصرف در مال یتیم، ادای حق مردم و دوری از کم فروشی، پیروی

۱. بحار، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۹.

۲. جامع الاخبار صدوق، ص ۹۴.

۳. بحار، ج ۷۳، ص ۴۸.

۴. میزان الحکمة

نکردن از چیزی که به آن هیچ علم و آگاهی نداری ودوری از راه رفتن متکبران. سپس می‌فرماید: ﴿ذَلِكْ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ این سفارش‌ها نمونه‌های حکمت الهی است.

﴿۱۳﴾ وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ

و (یاد کن) زمانی که لقمان به پسرش در حال موعظه‌ی او گفت: فرزندم! چیزی را همتای خدا قرار نده، زیرا که شرک (به خدا)، قطعاً ستمی بزرگ است.

نکته‌ها:

- موعظه، یکی از راه‌های دعوت به حق است و هیچ کس از آن بی‌نیاز نیست. یکی از نام‌های قرآن، موعظه است. ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^(۱) و در کتاب‌های حدیث، فصلی مخصوص مواعظ به چشم می‌خورد.
- در برخی روایات آمده است: گاهی پیامبر ﷺ به جبرئیل می‌فرمود: «مرا موعظه کن».^(۲) حضرت علی علیه السلام نیز گاهی به بعضی از یارانش می‌فرمود: «مرا موعظه کن، زیرا در شنیدن اثری است که در دانستن نیست».^(۳)

پیام‌ها:

- ۱- شیوه‌های تربیتِ فرزند را از بزرگان بیاموزیم. ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ﴾
- ۲- در موعظه باید ابتدا، ذهن و حواسّ شنونده را به خود متوجّه کنیم. ﴿يَا بُنَيَّ﴾
- ۳- موعظه باید بر اساس حکمت باشد. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ... وَهُوَ يَعِظُهُ﴾
- ۴- فرزند، به نصیحت نیاز دارد. از فرزندانمان غافل نشویم. ﴿قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ﴾
- ۵- در تبلیغ، ابتدا از نزدیکان خود شروع کنیم. ﴿قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ﴾

۱. یونس، ۵۷. ۲. مواعظ صدوق، ص ۹۲.

۳. ده گفتار، شهید مطهری، ص ۲۲۴.

۶- از بهترین راه‌های تربیت صحیح فرزند، گفتگوی صمیمی با اوست. ﴿و هو یعظه یا بنی﴾

۷- از رسالت‌های پدر نسبت به فرزند، موعظه است. ﴿قال لقمان لابنه و هو یعظه﴾

۸- با نوجوان باید با زبان موعظه سخن گفت، نه سرزنش. ﴿و هو یعظه یا بنی﴾

۹- موعظه باید با محبت و عاطفه همراه باشد. ﴿یا بنی﴾

۱۰- یکی از شرایط تأثیر موعظه، احترام و شخصیت دادن به طرف مقابل است. ﴿یا بنی﴾

۱۱- در ارشاد و موعظه، مسایل اصلی را در اولویت قرار دهیم. ﴿یعظه... لا تشرک﴾

۱۲- مهم‌ترین و محوری‌ترین بُعد حکمت، توحید است. ﴿آتینا لقمان الحکمة... قال... لا تشرک﴾

۱۳- شرک، بزرگ‌ترین خطر و اصلی‌ترین مسئله است، در نزد خداوند، همه‌ی

دنیا متاع قلیل است، ﴿متاع الدنيا قلیل﴾^(۱)، ولی شرک ظلم عظیم است. ﴿لظلم عظیم﴾

یعنی اگر همه‌ی دنیا را به کسی بدهند که مشرک شود، نباید بپذیرد.

۱۴- مواعظ خود را با دلیل و منطق بیان کنیم. ﴿لا تشرک... انّ الشّرک لظلم عظیم﴾

معنای شرک

شرک، معنای وسیع و گسترده‌ای دارد که بارزترین آن شرک به معنای بت‌پرستی است و

این نوع شرک، به فتوای فقها موجب خروج از جرگه‌ی دین و سبب ارتداد انسان می‌شود.

شرک معانی دیگری نیز دارد: اطاعت بی چون و چرا از غیر خدا و یا پیروی از هوای نفس

که قرآن می‌فرماید: ﴿و لقد بعثنا فی کلّ امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت﴾^(۲) و

همانا فرستادیم در هر امتی رسولی، که خدا را عبادت کنید و از طاغوت اجتناب کنید. یا

می‌خوانیم: ﴿أفرأیت من اتخذ الهه هوا﴾^(۳) آیا ندیدی کسی که هوای نفس خود را خدای خود

قرار داده است.

۳. جائیه، ۲۳.

۲. نحل، ۳۶.

۱. نساء، ۷۷.

در قرآن بیش از ۱۰۰ مرتبه عبارت «دون الله» و «دونه» آمده است، یعنی اطاعت و پرستش غیر خدا شرک است. مؤمنان نیز در مواردی که به غیر از فرمان الهی و معیارهای الهی عمل می‌کنند، از مدار توحید خارج می‌شوند. ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱) یعنی اکثر مؤمنان، مشرک نیز هستند و تکیه‌گاه‌های غیر الهی دارند. در روایت آمده است که این گونه شرک، از حرکت مورچه در شب تاریک بر سنگ سیاه پوشیده‌تر است.

بنابراین شرک، تنها بت‌پرستی نیست، بلکه وابستگی به هر قدرت، مقام، مال، مدرک، قبیل و هر امری که در جهت خدا نباشد، شرک است.

آثار شرک

۱. حبط عمل:

شرک، کارهای خوب انسان را از بین می‌برد، همان گونه که آتش، درختان سبز یک جنگل را از بین می‌برد. قرآن، خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ﴾^(۲) اگر مشرک شوی، تمام اعمالت نابود می‌شود.

۲. اضطراب و نگرانی:

هدف یک فرد خداپرست و موحد، راضی کردن خدای یکتاست که زود راضی می‌شود؛ اما کسی که به جای خدا در فکر راضی کردن دیگران باشد، دائماً گرفتار اضطراب و نگرانی است. زیرا تعداد مردم زیاد است و هر کدام هم خواسته‌ها و توقعات گوناگونی دارند.

حضرت یوسف علیه السلام در زندان به دوستان مشرک خود فرمود: ﴿أَرَأَيْبَ مَتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أُمِّ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^(۳)، آیا چند سرپرست و ارباب بهتر است یا یک خدای واحد.

قرآن می‌فرماید: مثال کسی که از خدا جدا شود، مثال کسی است که از آسمان پرتاب شود و طعمه‌ی انواع پرندگان قرار گیرد و هر ذره‌ی او به مکان دوری پرتاب شود. ﴿وَمَنْ يَشْرِكْ

۳. یوسف، ۳۹.

۲. زمر، ۶۵.

۱. یوسف، ۱۰۶.

بِاللّٰهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ^(۱)

آری، توحید و بندگی خالص خداوند، قلعه‌ی محکمی است که انسان را از هدر رفتن، به هر کس دل بستن، دور هر کس چرخیدن، به هر کس امید داشتن، تملّق و ستایش از هر کس و ترسیدن از هر کس، حفظ می‌کند. در حدیث می‌خوانیم: «کَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَن دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»^(۲)، توحید قلعه و دژ محکمی است که هر کس در آن وارد شود، از عذاب خداوند در امان خواهد بود.

۳. اختلاف و تفرقه:

در جامعه‌ی توحیدی، محور همه چیز خداوند است، رهبر، قانون و راه را خدا تعیین می‌کند و همه دور همان محور می‌چرخند، ولی در جامعه‌ی شرک آلود، به جای خدای واحد، طاغوت‌ها، سلیقه‌ها و راه‌های متعدّد وجود دارد و مردم را دچار اختلاف و تفرقه می‌نماید. قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ﴾^(۳) از مشرکان نباشید، از کسانی که (به خاطر سلیقه‌های شخصی و نظریات از پیش ساخته)، عامل تفرقه می‌شوند. ۴. خواری و ذلت در قیامت:

قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُومًا﴾^(۴) با خدای واحد، معبود دیگری قرار ندهید که با ملامت به دوزخ پرتاب خواهید شد.

نشانه‌های شرک

یکی از نشانه‌های شرک، بهانه‌گیری در برابر قانون الهی است. قرآن به بعضی از آنها اشاره نموده، می‌فرماید:

* آیا هرگاه پیامبر قانونی آورد که با سلیقه‌ی شما هماهنگ نبود، تکبر می‌ورزید؟ ﴿أَفَكُلَّمَا

۱. حج، ۳۱. ۲. بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۷. ۳. روم، ۳۱ و ۳۲.

۴. اسراء، ۳۹.

زمانی شاه ایران با تکیه بر ابرقدرت‌ها مردم ایران را سرکوب می‌کرد، ولی چیزی نگذشت که گریه کنان و با ذلت‌گریخت و این است معنای آیه که می‌فرماید: به سراغ غیر خدا رفتن عاقبتی جز سرافکنگی ندارد.

جاءکم رسول بما لاتہوی انفسکم استکبرتم ﴿۱﴾

* همین که فرمان جهاد می‌رسید، می‌گفتند: چرا به ما دستور جنگ و جهاد دادید؟ ﴿لَمْ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ﴾ ﴿۲﴾

* هنگامی که غذا برای گروهی از بنی اسرائیل رسید، گفتند: چرا این غذا؟ ﴿لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَاحِدٍ﴾ ﴿۳﴾

* هرگاه خداوند مثالی می‌زد، می‌گفتند: چرا این مثال؟ ﴿مَاذَا ارَادَ اللّٰهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾ ﴿۴﴾
 نشانه‌ی دیگر شرک، برتری دادن فامیل، مال، مقام و... بر اجرای دستور خداست. در آیه ۲۴ سوره توبه می‌خوانیم: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، فامیل، ثروت، تجارت و مسکن نزد شما از خدا و رسول و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، منتظر قهر خدا باشید.
 شرک به قدری خطرناک است که با وجود آن که قرآن چهار مرتبه در کنار توحید، به احسان والدین سفارش کرده؛ اما اگر والدین فرزند خود را به غیر خدا فرا خوانند، قرآن می‌فرماید: نباید از آنها اطاعت کرد. ﴿۵﴾

انگیزه‌های شرک

مردم، یا به خاطر قدرت به سراغ کسی می‌روند که قرآن می‌فرماید: تمام مردم حتی قدرت آفریدن یک مگس را ندارند، ﴿لَنْ یَخْلُقُوا ذَبَابًا وَّ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾ ﴿۶﴾
 یا به خاطر لقمه نانی به سراغ این و آن می‌روند، که قرآن می‌فرماید: ﴿لَا یَمْلِکُونَ لَکُم رِزْقًا﴾ ﴿۷﴾

یا به خاطر رسیدن به عزّت به سراغ کسی می‌روند که قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ ﴿۸﴾

یا به خاطر نجات از مشکلات، دور کسی جمع می‌شوند که قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَا یَمْلِکُونَ

- | | | |
|--------------|---------------------------|---------------|
| ۱. بقره، ۸۷. | ۲. نساء، ۷۷. | ۳. بقره، ۶۱. |
| ۴. بقره، ۲۶. | ۵. عنکبوت، ۸ و لقمان، ۱۵. | |
| ۶. حج، ۷۳. | ۷. عنکبوت، ۱۷. | ۸. نساء، ۱۳۹. |

کشف الضرّ عنکم ﴿۱﴾

و در جای دیگر می‌فرماید: کسانی که به جای خدا به سراغشان می‌روید، بندگانِ مثل خودتان هستند: ﴿عباد امثالکم﴾^(۲) چرا شما بهترین آفریننده را رها می‌کنید و به دیگران توجه دارید؟ ﴿تذرون احسن الخالقین﴾^(۳)

مبارزه با شرک

اولین پیام و هدف تمام انبیا، مبارزه با شرک و دعوت به بندگی خالصانه خداوند است. ﴿ولقد بعثنا فی کلّ اُمة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت﴾^(۴)

تمام گناهان، مورد عفو قرار می‌گیرد، جز شرک. ﴿ان الله لا یغفر ان یشرك به و یمحی ما دون ذلك﴾^(۵) انبیا مأمور بودند با صراحت کامل از انواع شرک‌ها برائت جویند.^(۶) شریک قرار دادن برای خداوند مردود است، گرچه درصد آن بسیار کم باشد. اگر ۹۹٪ کار برای خداوند و تنها یک درصد آن برای غیر خدا باشد، تمام کار باطل است. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿و اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئاً﴾^(۷)

نه تنها بت‌ها و طاغوت‌ها، بلکه انبیا و اولیای الهی نیز نباید شریک خداوند قرار گیرند. خداوند به حضرت عیسی می‌فرماید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را شریک خدا قرار دهی. ﴿اَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَاُمِّی الْهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^(۸) شریک دانستن برای خداوند، افترا، تهمت و گناه بزرگ است. ﴿وَمَنْ یَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرٰی اِثْمًا عَظِیْمًا﴾^(۹)

شرک، به قدری منفور است که خداوند می‌فرماید: پیامبر و مؤمنان حق ندارند برای مشرکان، حتی اگر از خویشان و دانشان باشند، استغفار نمایند. ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِیِّ وَالَّذِیْنَ آمَنُوا اَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِیْنَ وَلَوْ کَانُوا اُولٰٓئِی قُرْبٰی﴾^(۱۰)

اسلام، با استدلال و منطق به مبارزه با شرک می‌پردازد و می‌فرماید: غیر خدا چه آفریده

- | | | |
|----------------|--------------------|----------------|
| ۱. اسراء، ۵۶. | ۲. اعراف، ۱۹۴. | ۳. صافات، ۱۲۵. |
| ۴. نحل، ۳۶. | ۵. نساء، ۴۸ و ۱۱۶. | ۶. هود، ۵۴. |
| ۷. نساء، ۳۶. | ۸. مائده، ۱۱۶. | ۹. نساء، ۴۸. |
| ۱۰. توبه، ۱۱۳. | | |

که شما به آن دل بسته‌اید؟! ﴿مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾^(۱) مرگ و حیات شما به دست کیست؟ عزّت و ذلّت شما به دست کیست؟

آری، رها کردن خداوندی که قدرت و علم بی نهایت دارد و به سراغ افراد و اشیائی رفتن که هیچ کاری به دستشان نیست، بزرگ‌ترین ظلم به انسانیت است. اسیر جماد و انسان شدن و تکیه به صنعت کردن و کمک از عاجز خواستن خردمندانه نیست. یکی از اهداف نقل داستان‌ها و تاریخ گذشتگان در قرآن، ریشه کن کردن رگه‌های شرک است.

﴿۱۴﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ

و ما انسان را درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را حمل کرد، در حالی که هر روز ناتوان‌تر می‌شد، (و شیر دادن) و از شیر گرفتنش در دو سال است، (به او سفارش کردیم که) برای من و پدر و مادرت سپاس گزار، که بازگشت (همه) فقط به سوی من است.

نکته‌ها:

□ کلمه‌ی «وَهْن»، به معنای ضعف جسمانی است، چنانکه «توهین» به معنای تضعیف شخصیت است.

□ دایره‌ی احسان، گسترده‌تر از انفاق است. احسان، شامل هر نوع محبت و خدمت می‌شود، ولی انفاق معمولاً در کمک‌های مالی به کار می‌رود. در قرآن کریم، احسان به والدین در کنار توحید مطرح شده است. ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾^(۲)

□ در آیه مورد بحث، ابتدا درباره‌ی نیکی به والدین سفارش شده، سپس به دوران بارداری مادر اشاره کرده تا وجدان اخلاقی انسان را تحریک و بیدار کند و به او تذکر دهد که گذشته‌ها را فراموش نکند. همواره به یاد داشته باشد که مادرش او را حمل کرد و از شیرهی

جانش به او داد و به خاطر آسایش او از خواب و خوراک خود صرف نظر کرد که هیچ کس حاضر نبود چنین زحمت هایی را تحمّل کند. چون حقّ مادر بیشتر در معرض تضییع است و یا حقّ او بیش از پدر است، خداوند سفارش مخصوص نموده است.

□ والدین و فرزند، حقوق متقابل دارند، در آییهی قبل موعظه پدر نسبت به فرزند مطرح شد، و در این آیه احسان و سپاس فرزند نسبت به والدین.

پیام‌ها:

- ۱- از سخن حقّ پیروی کنیم، چه موعظه‌ی بنده‌ی خدا باشد، ﴿لَقَمَان﴾ و چه وصیّت خداوند سبحانه. ﴿وَصَّيْنَا﴾
- ۲- همه‌ی انسان‌ها، در هر رتبه و شرایطی که باشند مدیون والدین هستند. ﴿وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ﴾ («الانسان»، شامل همه‌ی مردم می‌شود)
- ۳- احترام والدین، حقّی است انسانی نه فقط اسلامی، حتّی والدین کافر را باید احسان نمود. ﴿وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِالْوَدَّيَةِ﴾
- ۴- آن که زحمت بیشتری می‌کشد، باید به صورت ویژه تقدیر شود و نامش جداگانه برده شود. ﴿وَالْوَدَّيَةِ - أُمُّهُ﴾
- ۵ - در فرمان‌های عمومی، باید استدلال نیز عام باشد. (چون مخاطب، همه انسان‌ها هستند، بارداری مادران مطرح است که مربوط به همه‌ی مردم است و هر انسانی مادر دارد). ﴿حَمَلَتُهُ أُمُّهُ﴾
- ۶- به بهانه آن که کاری، وظیفه‌ی طبیعی فردی است، نباید از سپاس و احسان او، شانه خالی کنیم. (بارداری، امری طبیعی است، ولی ما مسئولیت داریم که به مادر احترام گذاریم و از زحمات او قدردانی کنیم). ﴿حَمَلَتُهُ أُمُّهُ﴾
- ۷- یادی از گذشته‌ها کنیم تا روحیه‌ی شکرگزاری در ما زنده شود. ﴿حَمَلَتُهُ أُمُّهُ﴾
- ۸- دوران بارداری و شیردادن، از عوامل پدیدآورنده‌ی حقوق مادر بر فرزند و مهم‌ترین دوران شکل‌گیری شخصیت فرزند است. ﴿حَمَلَةُ أُمِّهِ... وَفَصَالَهُ﴾
- ۹- جدا کردن کودک از شیر می‌تواند در خلال دو سال باشد و واجب نیست بعد

از پایان دو سال باشد. (کلمه‌ی «فصال»، به معنای بازگرفتن کودک از شیر است و «فی عامین»، نشان آن است که در لابلای دو سال نیز می‌توان کودک را از شیر گرفت، گرچه بهتر است دو سال تمام شود.)

۱۰- تحمّل سختی در راه انجام وظیفه، سرچشمه‌ی پیدایش حقوق فوق العاده است. کسانی که با وجود ضعف و خستگی بار مسئولیتی را بر دوش می‌کشند، حق بیشتری بر انسان دارند. ﴿وَهَنَّا عَلَىٰ وَهْنٍ﴾

۱۱- سپاسگزاری از والدین، از جایگاه والایی نزد خداوند برخوردار است. ﴿إِنْ أَشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ بعد از شکر خداوند، تشکر از والدین مطرح است.

۱۲- سرانجام همه‌ی ما به سوی خداست، پس از ناسپاسی نسبت به والدین بترسیم. ﴿إِلَىٰ الْمَصِيرِ﴾

۱۳- ایمان به رستاخیز، انگیزه‌ی عمل صالح از جمله احسان به والدین است. ﴿إِلَىٰ الْمَصِيرِ﴾

۱۴- حق خداوند، بر حق والدین مقدم است. ﴿إِنْ أَشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ﴾ تشکر و احسان به والدین، ما را از خداوند غافل نکند.

در پایان پیام‌های این آیه، به طور گذرا به دو بحث احسان به والدین و شکر خداوند، اشاره اجمالی داریم:

احسان به والدین

در آیه‌های ۸۳ سوره بقره، ۳۶ سوره نساء، ۱۵۱ سوره انعام و ۲۳ سوره اسراء در رابطه با احسان به والدین سفارش شده، ولی در سوره لقمان، احسان به والدین به صورت وصیت الهی مطرح شده است.

در موارد متعددی از قرآن، تشکر از والدین در کنار تشکر از خدا مطرح شده و در بعضی موارد نیز به زحمات طاقت فرسای مادر اشاره شده است.

جایگاه والدین به قدری بلند است که در آیه‌ی بعد می‌فرماید: اگر والدین تلاش کردند تو را به سوی شرک گرایش دهند، از آنان اطاعت نکن، ولی باز هم رفتار نیکوی خود را با آنان قطع

نکن. یعنی حتی در مواردی که نباید از آنان اطاعت کرد، نباید آنها را ترک کرد. آری، احترام به والدین از حقوق انسانی است، نه از حقوق اسلامی، از حقوق دائمی است، نه از حقوق موسمی و موقت. در روایات می‌خوانیم که احسان به والدین در همه حال لازم است، خوب باشند یا بد، زنده باشند یا مرده.

پیامبر را دیدند که از خواهر رضاعی خود بیش از برادر رضاعی‌اش احترام می‌گیرد، دلیل آن را پرسیدند، حضرت فرمود: «چون این خواهر بیشتر به والدینش احترام می‌گذارد».^(۱) در قرآن می‌خوانیم که حضرت یحیی و حضرت عیسی علیه السلام هر دو مأمور بودند به مادران خویش احترام گذارند.^(۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از نماز اول وقت، کاری بهتر از احترام به والدین نیست».^(۳) در کربلا، پدری را شهید کردند و فرزندش به یاری امام برخاست. امام حسین علیه السلام به فرزند فرمود: «برگرد، زیرا مادرت داغ شوهر دیده و شاید تحمل داغ تو را نداشته باشد. جوان گفت: مادرم مرا به میدان فرستاده است».^(۴)

گستره‌ی معنای والدین

در فرهنگ اسلام، به رهبر آسمانی، معلّم و مربّی و پدرِ همسر نیز پدر گفته می‌شود. در روزهای پایانی عمر پیامبر که حضرت در بستر بیماری بودند، به علی علیه السلام فرمودند: به میان مردم برو و با صدای بلند بگو:

لعنت خدا بر هر کس که عاق والدین باشد،

لعنت خدا بر هر برده‌ای که از مولایش بگریزد،

لعنت خدا بر هر کسی که حقّ اجیر و کارگر را ندهد.

حضرت علی علیه السلام آمد و در میان مردم این جملات را گفت و برگشت. بعضی از اصحاب این

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۱. ۲. مریم، ۱۴ و ۳۲. ۳. میزان الحکمه.

۴. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۷.

پیام را ساده پنداشتند و پرسیدند: ما درباره‌ی احترام به والدین و مولا و اجیر قبلاً این گونه سخنان را شنیده بودیم، این پیام تازه‌ای نبود که پیامبر از بستر بیماری برای ما بفرستد. حضرت که متوجّه شد مردم عمق پیام او را درک نکرده‌اند، بار دیگر علی‌علیه را فرستاد و فرمود: به مردم بگو:

مُرادم از عاقّ والدین، عاق کردن رهبر آسمانی است. یا علی! من و تو پدر این امت هستیم و کسی که از ما اطاعت نکند عاقّ ما می‌شود.

من و تو مولای این مردم هستیم و کسانی که از ما فرار کنند، مورد قهر خدا هستند. من و تو برای هدایت این مردم اجیر شده‌ایم و کسانی که حقّ اجیر را ندهند، مورد لعنت خدا هستند.

در این ماجرا ملاحظه می‌فرمایید که گرچه احسان و اطاعت از والدین یک معنای معروف و رسمی دارد، ولی در فرهنگ اسلام مسأله از این گسترده‌تر است.

شکر خداوند

خداوند، نیازی به عبادت و تشکّر ما ندارد و قرآن، بارها به این حقیقت اشاره نموده و فرموده است: خداوند از شما بی‌نیاز است.^(۱) ولی توجّه ما به او، مایه‌ی عزّت و رشد خود ماست، همان گونه که خورشید نیازی به ما ندارد، این ما هستیم که اگر منازل خود را رو به خورشید بسازیم، از نور و روشنایی آن استفاده می‌کنیم.

یکی از ستایش‌هایی که خداوند در قرآن از انبیا دارد، داشتن روحیه‌ی شکرگزاری است. مثلاً درباره‌ی حضرت نوح با آن همه صبر و استقامتی که در برابر بی‌وفایی همسر، فرزند و مردم متحمّل شد، خداوند از شکر او یاد کرده و او را شاکر می‌نامد. ﴿كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾^(۲) بارها خداوند از ناسپاسی اکثر مردم شکایت کرده است.

البته توفیق شکر خداوند را باید از خدا خواست، همان گونه که حضرت سلیمان از او چنین

۱. نمل، ۴۰؛ لقمان، ۱۲ و زمر، ۷.

۲. اسراء، ۳.

درخواست کرد: ﴿رَبِّ اَوْزَعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ﴾^(۱) ما غالباً تنها به نعمت‌هایی که هر روز با آنها سر و کار داریم توجه می‌کنیم و از بسیاری نعمت‌ها غافل هستیم، از جمله آنچه از طریق نیاکان و وراثت به ما رسیده و یا هزاران بلا که در هر آن از ما دور می‌شود و یا نعمت‌های معنوی، مانند ایمان به خدا و اولیای او، یا تنفر از کفر و فسق و گناه که خداوند در قرآن از آن چنین یاد کرده است: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾^(۲)

علاوه بر آنچه بیان کردیم، بخشی از دعا‌های معصومین نیز توجه به نعمت‌های الهی و شکر و سپاس آنهاست، تا روح شکرگزاری را در انسان زنده و تقویت کند. شکر الهی، گاهی با زبان و گفتار است و گاهی با عمل و رفتار. در حدیث می‌خوانیم: هرگاه نعمتی از نعمت‌های الهی را یاد کردید، به شکرانه‌ی آن صورت بر زمین گذارده و سجده کنید و حتی اگر سوار بر اسب هستید، پیاده شده و این کار را انجام دهید و اگر نمی‌توانید، صورت خود را بر بلندی زین اسب قرار دهید و اگر این کار را هم نمی‌توانید، صورت را بر کف دست قرار داده و خدا را شکر کنید.^(۳)

نمونه‌های شکر عملی

۱. نماز، بهترین نمونه‌ی شکر خداوند است. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به شکرانه‌ی این‌که ما به تو «کوثر» و خیر کثیر دادیم، نماز بر پا کن. ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ . فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾^(۴)

۲. روزه؛ چنانکه پیامبران الهی به شکرانه نعمت‌های خداوند، روزه می‌گرفتند.^(۵)
۳. خدمت به مردم. قرآن می‌فرماید: اگر بی‌سوادى از باسوادى درخواست نوشتن کرد، سر باز نزنند و به شکرانه سواد، نامه‌ی او را بنویسد. ﴿وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ﴾^(۶) در

۱. نمل، ۱۹. («اَوْزَعْنِي»، یعنی به من الهام و عشق و علاقه نسبت به شکر نعمت‌هایت، مرحمت

فرما.) ۲. حجرات، ۷.

۳. کافی، باب الشکر، حدیث ۲۵. ۴. کوثر، ۱ - ۲.

۵. وسائل، ج ۱۰، ص ۴۴۶. ۶. بقره، ۲۸۲.

اینجا نامه نوشتن که خدمت به مردم است، نوعی شکر نعمت سواد دانسته شده است.

۴. قناعت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «كُنْ قَنِعًا تَكُنْ اشْكُرَ النَّاسِ»^(۱) قانع باش تا شاکرترین مردم باشی.

۵. یتیم نوازی. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به شکرانه‌ی این‌که یتیم بودی و ما به تو مأوا دادیم، پس یتیم را از خود مران. ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾^(۲)

۶. کمک به محرومان و نیازمندان. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به شکرانه‌ی این‌که نیازمند بودی و ما تو را غنی کردیم، فقیری را که به سراغت آمده از خود مران. ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾^(۳)

۷. تشکر از مردم. خداوند به پیامبرش می‌فرماید: برای تشکر و تشویق زکات دهندگان، بر آنان درود بفرست، زیرا درود تو، آرام‌بخش آنان است. ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَكَنَ لَهُمْ﴾^(۴)

تشکر از مردم تشکر از خداوند است، همان گونه که در روایت آمده است: کسی که از مخلوق تشکر نکند، از خداوند شکرگزاری نکرده است. «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ»^(۵)

تلخی‌ها هم تشکر می‌خواهد

قرآن می‌فرماید: ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾^(۶) چه بسیار چیزهایی که شما دوست ندارید، ولی در حقیقت به نفع شماست و چه بسیار چیزهایی که شما دوست دارید، ولی به ضرر شماست.

اگر بدانیم؛ دیگران مشکلات بیشتری دارند.

اگر بدانیم؛ مشکلات، توجّه ما را به خداوند بیشتر می‌کند.

اگر بدانیم؛ مشکلات، غرور ما را می‌شکند و سنگدلی ما را برطرف می‌کند.

۲. ضحی، ۹.

۱. مستدرک، ج ۱۱، ح ۱۲۶۷۶.

۵. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۴.

۴. توبه، ۱۰۳.

۳. ضحی، ۱۰.

۶. بقره، ۲۱۶.

اگر بدانیم؛ مشکلات، ما را به یاد دردمندان می‌اندازد.

اگر بدانیم؛ مشکلات، ما را به فکر دفاع و ابتکار می‌اندازد.

اگر بدانیم؛ مشکلات، ارزش نعمت‌های گذشته را به ما یادآوری می‌کند.

اگر بدانیم؛ مشکلات، کفاره‌ی گناهان است.

اگر بدانیم؛ مشکلات، سبب دریافت پاداش‌های اخروی است.

اگر بدانیم؛ مشکلات، هشدار و زنگ بیدارباش قیامت است.

اگر بدانیم؛ مشکلات، سبب شناسایی صبر خود و یا سبب شناسایی دوستان واقعی است.

و اگر بدانیم؛ ممکن بود مشکلات بیشتر یا سخت‌تری برای ما پیش آید، خواهیم دانست

که تلخی‌های ظاهری نیز در جای خود شیرین است.

آری، برای کودک، خرما شیرین و پیاز و فلفل تند و ناخوشایند است؛ اما برای والدین که

رشد و بینش بیشتری دارند، ترش و شیرین هردو خوشایند است.

حضرت علی علیه السلام در جنگ اُحد فرمود: شرکت در جبهه از مواردی است که باید شکر آن را

انجام داد. «و لکن من مواطن البشرى و الشکر»^(۱) و دختر او حضرت زینب علیها السلام در پاسخ

جنایتکاران بنی‌امیه فرمود: در کربلا جز زیبایی ندیدم. «ما رأیت الا جمیلاً»^(۲)

به یکی از اولیای خدا گفته شد حقّ تشکر از خداوند را بجا آور. او گفت: من از تشکر و

سپاس او ناتوانم. خطاب آمد: بهترین شکر همین است که اقرار کنی من توان شکر او را ندارم.

سعدی گوید:

کز عهده شکرش به درآید

از دست و زبان که برآید

عذر به درگاه خدا آورد

بنده همان به که زتقصیر خویش

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶. ۲. بحار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

﴿ ۱۵ ﴾ وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش کردند چیزی را که بدان علم نداری، شریک من سازی، از آنان فرمان مبر، ولی با آنان در دنیا به نیکی رفتار کن، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من باز آمده است، پس بازگشت شما به سوی من است، من شما را به آنچه عمل می‌کردید آگاه خواهم ساخت.

نکته‌ها:

□ در قرآن، سه نوع اطاعت داریم:

۱. اطاعت مطلق نسبت به خداوند، پیامبر و اولی الامر. «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»^(۱)
۲. عدم اطاعت مطلق از کافران، منافقان، مفسدان، گناهکاران، ظالمان و... «و لا تطع الکافرين و المنافقين»^(۲)، «لا تطع منهم اثماً اَوْ کفوراً»^(۳)، «لا تتبع سبیل المفسدين»^(۴)
۳. اطاعت مشروط نسبت به والدین؛ یعنی اگر دستورهای مفید یا مباح دادند، لازم است پیروی کنیم؛ اما اگر تلاش کردند فرزند را به غیر خدا فراخوانند نباید اطاعت کرد.

پیام‌ها:

- ۱- انسان به طور فطری گرایش توحیدی دارد و دیگران برای مشرک کردن او تلاش می‌کنند. «جاهداک»
- ۲- در کنار بیان کلیات، به تبصره‌ها نیز توجه داشته باشیم. (در کنار سفارش به اطاعت از والدین «وَصَيْنَا الْإِنْسَانَ»، به انحرافات احتمالی والدین نیز توجه شده

۳. انسان، ۲۴.

۲. احزاب، ۱.

۱. نساء، ۵۹.

۴. ص، ۲۶.

است). ﴿جاهداك على ان تشرك﴾

۳- شرک، هیچ گونه منطق علمی ندارد. ﴿لیس لك به علم﴾

۴- تقلید کورکورانه ممنوع است. ﴿ما لیس لك به علم فلا تطعها﴾

۵- حقّ خدا، بر هر حقّی از جمله حقّ والدین، مقدّم است. ﴿فلا تطعها﴾

۶- هرگاه الگویی را از کسی می‌گیریم، الگوی مناسب دیگری را جایگزین آن

کنیم. ﴿فلا تطعها - واتبع﴾

۷- در موارد انحرافی، اطاعت از والدین لازم نیست، ولی زندگی عادی را باید

حفظ کرد. ﴿فلا تطعها و صاحبها فی الدنيا معروفا﴾

۸- همزیستی مسالمت‌آمیز با غیر مسلمانان، بدون تبعیّت از فرهنگ آنان جایز

است. ﴿فلا تطعها و صاحبها... معروفا﴾

۹- کار خوب و معروف در هیچ حالی نباید ترک شود. ﴿صاحبها فی الدنيا معروفا﴾

۱۰- تا آخر عمر باید با والدین به نیکی رفتار کرد. (حتّی با والدین مشرک)

﴿صاحبها فی الدنيا معروفا﴾

۱۱- انسان‌های خدایی، شایسته الگو شدن هستند. ﴿واتّبع سبیل من اناب الیّ﴾

۱۲- گاهی در انتخاب عقیده و رفتار در خانواده، تفکیک لازم است؛ در زندگی

دنیوی همراه با والدین، ولی در پیروی کردن، راه پاکان و صالحان. ﴿واتّبع

سبیل من اناب الیّ﴾

۱۳- ایمان به معاد، ضامن اصلاح امور و اطاعت انسان از راه خداست. ﴿الیّ

مرجعکم﴾

۱۴- قیامت عرصه‌ی حضور انسان‌ها در محضر الهی است. ﴿الیّ مرجعکم فانّبکم﴾

﴿ ۱۶ ﴾ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

ای فرزندم! اگر (عمل تو) همسنگ دانه‌ی خردلی باشد و در دل تخته سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین نهفته باشد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد، زیرا که خداوند دقیق و آگاه است.

نکته‌ها:

□ «خردل» گیاهی است با دانه‌های سیاه رنگ و بسیار کوچک که دانه‌های آن در کوچکی و حقارت ضرب‌المثل است.

پیام‌ها:

- ۱- توجّه دادن فرزند به علم و قدرت الهی، نشانه‌ی حکمت است. ﴿آتینا لقمان الحکمة... یا بنی...﴾
- ۲- در موعظه، برای هر توصیه‌ای نام مخاطب را تکرار کنیم. (تکرار «یا بنی» در این سوره و تکرار «یا ابت» در سوره‌ی مریم آیات ۴۰ تا ۴۵).
- ۳- ایمان انسان به حضور عملش در قیامت، سرچشمه‌ی اصلاح اوست. ﴿إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ... يَأْتِ بِهَا اللَّهُ﴾
- ۴- در یک ارزیابی و نظارت کامل، باید کوچک‌ترین کارها نیز مورد توجّه قرار گیرد. ﴿مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ﴾
- ۵- کوچکی، «خَرْدَل» سفتی، «صَخْرَة» دوری و ناپیدایی، «السَّمَوَاتِ، الارض»، در علم الهی و قدرت احضار عمل اثری ندارد. ﴿يَأْتِ بِهَا اللَّهُ﴾
- ۶- خداوند به همه چیز آگاه و بر همه چیز تواناست. ﴿يَأْتِ بِهَا اللَّهُ... لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾
- ۷- اعمال انسان، در این جهان از بین نمی‌رود. ﴿يَأْتِ بِهَا اللَّهُ﴾
- ۸- حسابرسی خداوند دقیق است، زیرا او لطیف است. ﴿لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾

﴿ ۱۷ ﴾ يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

فرزندم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت کن که این (صبر) از امور واجب و مهم است.

نکته‌ها:

□ مراد از «عزم» در اینجا، یا عزم و اراده‌ی قطعی خداوند بر انجام این امور است و یا لزوم عزم و تصمیم جدی انسان بر انجام آنها.

□ با این که در قرآن، ۲۸ مورد در کنار نماز از زکات یاد شده؛ اما در این جا کنار نماز امر به معروف ذکر شده است. شاید به خاطر آن که در این آیه مورد خطاب فرزند است و فرزندان معمولاً ثروتی ندارند که زکات بپردازند. ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ وَامُرْ بِالْمَعْرُوفِ﴾

□ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: در مشقت و سختی‌هایی که در راه امر به معروف و نهی از منکر به تو می‌رسد، صبر کن.^(۱)

□ صبر، گاهی در برابر مصیبت است، ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا هَٰذَا الَّذِي كُنَّا نَعْتَقِدُ أَنَّهُ لَا يَأْتِينَا شَيْءٌ﴾ (۲) گاهی در برابر انجام وظیفه، ﴿وَامُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾ و گاهی در برابر گناه، چنانکه یوسف در زندان گفت: ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ...﴾ پروردگار! زندان نزد من بهتر از ارتکاب گناهی است که مرا به آن می‌خوانند، تا آنجا که فرمود: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۳)

پیام‌ها:

- ۱- یکی از وظایف والدین نسبت به فرزندان، سفارش به نماز است. ﴿يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾
- ۲- پاکسازی درونی را با دوری از شرک و بازسازی روحی را با نماز آغاز کنیم. ﴿لَا تَشْرِكْ... اِقِمِ الصَّلَاةَ﴾

۳. یوسف، ۹۰.

۲. بقره، ۱۵۶ - ۱۵۵.

۱. تفسیر مجمع‌البیان.

۳- وجوب امر به معروف و نماز، مخصوص دین اسلام نیست. (قبل از اسلام

نیز، لقمان سفارش به نماز کرده است) ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾

۴- فرزندان خود را از طریق سفارش به نماز، مؤمن و خدایی، و از طریق سفارش

به امر به معروف و نهی از منکر، افرادی مسئول و اجتماعی تربیت کنیم. ﴿يَا

بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾

۵- آگاهی فرزندان خود را به قدری بالا ببریم که معروف‌ها و منکرها را بشناسند

تا بتوانند امر و نهی کنند. ﴿يَا بُنَيَّ - وَ أَمْرٌ - وَ أَنَّهُ﴾

۶- بعد از توجّه به مبدأ و معاد، مهم‌ترین عمل، نماز است. ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾

۷- کسی که می‌خواهد در جامعه امر و نهی کند و قهراً با هوس‌های مردم درگیر

شود، باید به وسیله‌ی نماز خودسازی و خود را از ایمان سیراب کند. ﴿أَقِمِ

الصَّلَاةَ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾

۸- فرزندان خود را امر به معروف و ناهی از منکر بار آوریم. ﴿وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ...﴾

۹- امر به معروف، همیشه قبل از نهی از منکر است. ﴿وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

رشد معروف‌ها در جامعه، مانع بروز بسیاری از منکرات می‌گردد.

۱۰- در مسیر حقّ بودن کافی نیست، لازم است دیگران را نیز به مسیر حقّ دعوت

کنیم. ﴿وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ چنانکه در سوره عصر می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾

۱۱- در تبلیغ دین و اجرای فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، باید صبر و

سعه‌ی صدر داشته باشیم. ﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ﴾ نهی از منکر، با تلخی‌ها و

نیش‌زدن‌های گناهکاران همراه است، مبدا عقب‌نشینی کنیم.

۱۲- پدر حکیم، رسیدن سختی به فرزندش را می‌پذیرد و فرمان صبر می‌دهد،

ولی ضربه به مکتبش را که سکوت در برابر فساد باشد، هرگز. ﴿وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ﴾

۱۳- امر به معروف و نهی از منکر از مسایل مهم است و صبر در برابر آنچه در این

راه به انسان می‌رسد ارزش دارد. ﴿إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾

سیمایی از نماز

به مناسبت سفارش به نماز و امر به معروف در این آیه، اکنون به توضیح مختصری پیرامون این دو فریضه می‌پردازیم:

* نماز، ساده‌ترین، عمیق‌ترین و زیباترین رابطه‌ی انسان با خداوند است که در تمام ادیان آسمانی بوده است.

* نماز، تنها عبادتی است که سفارش شده قبل از آن، خوش صداترین افراد بر بالای بلندی رفته و با صدای بلند، شعارِ «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ، حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را سر دهند، با اذانِ خود سکوت را بشکنند و یک دوره اندیشه‌های ناب اسلامی را اعلام و غافلان را بیدار کنند.

* نماز به قدری مهم است که حضرت ابراهیم علیه السلام هدف خود را از اِسکان زن و فرزندش در صحرای بی‌آب و گیاه مکه، اقامه‌ی نماز معرّفی می‌کند، نه انجام مراسم حج.

* امام حسین علیه السلام ظهر عاشورا برای اقامه‌ی دو رکعت نماز، سینه‌ی خود را سپر تیرهای دشمن قرار داد.

* قرآن، به حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام دستور می‌دهد که مسجد الحرام را برای نمازگزاران آماده و تطهیر نمایند. آری، نماز به قدری مهم است که زکریّا و مریم و ابراهیم و اسماعیل علیه السلام خادم مسجد و محل برپایی نماز بوده‌اند.

* نماز، کلید قبولی تمام اعمال است و امیرالمؤمنین علیه السلام به استنادارش می‌فرماید: بهترین وقت خود را برای نماز قرار بده و آگاه باش که تمام کارهای تو در پرتو نمازت قبول می‌شود.^(۱)

* نماز، یاد خداست و یاد خدا، تنها آرام‌بخش دلهاست.

* نماز، در بیشتر سوره‌های قرآن، از بزرگ‌ترین سوره (بقره) تا کوچک‌ترین آن (کوثر) مطرح است.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

* نماز، از هنگام تولّد در زایشگاه که در گوش نوزاد اذان و اقامه می‌گویند تا پس از مرگ که در گورستان بر مرده نماز می‌خوانند، جلوه می‌کند.

* هم برای حوادث زمینی مانند زلزله و بادهای ترس‌آور آمده و هم برای حوادث آسمانی مانند خسوف و کسوف، نماز آیات واجب گشته و حتّی برای طلب باران، نماز باران آمده است.

* نماز، انسان را از انجام بسیاری منکرات و زشتی‌ها باز می‌دارد.^(۱)

در نماز، تمام کمالات به چشم می‌خورد که ما چند نمونه از آن را بیان می‌کنیم:

* نظافت و بهداشت را در مسواک زدن، وضو، غسل و پاک بودن بدن و لباس می‌بینیم.

* جرأت، جسارت و فریاد زدن را از اذان می‌آموزیم.

* حضور در صحنه را از اجتماع در مساجد یاد می‌گیریم.

* توجّه به عدالت را در انتخاب امام جماعت عادل می‌یابیم.

* توجّه به ارزشها و کمالات را از کسانی که در صف اوّل می‌ایستند، به دست می‌آوریم.

* جهت‌گیری مستقل را در قبله احساس می‌کنیم. آری، یهودیان به سویی و مسیحیان به سوی دیگر مراسم عبادی خود را انجام می‌دهند و مسلمانان باید مستقل باشند و لذا به فرمان قرآن، کعبه، قبله‌ی مستقل مسلمانان می‌شود، تا استقلال در جهت‌گیری آنان حفظ شود.

* مراعات حقوق دیگران را در این می‌بینیم که حتّی یک نخ غصبی، نباید در لباس نمازگزار باشد.

* توجّه به سیاست را آنجا احساس می‌کنیم که در روایات می‌خوانیم: نمازی که همراه با پذیرش ولایت امام معصوم نباشد، قبول نیست.

* توجّه به نظم را در صف‌های منظم نماز جماعت و توجّه به شهدا را در تربت کربلا و توجّه به بهداشت محیط را در سفارش‌هایی که برای پاکی و نظافت مسجد و مسجدی‌ها داده شده است، می‌بینیم.

* توجّه به خدا را در تمام نماز، توجّه به معاد را در ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، توجّه به انتخاب راه

را در «اهدنا الصراط المستقیم» انتخاب همراهان خوب را در «صراط الذین انعمت علیهم» پرهیز از منحرفان و غضب شدگان را در «غیر المغضوب علیهم و لا الضالّین» توجّه به نبوت و اهل بیت پیامبر ﷺ را در تشهد و توجّه به پاکان و صالحان را در «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» می‌بینیم.

* توجّه به تغذیه‌ی سالم را آنجا می‌بینیم که در حدیث آمده است: اگر کسی مشروبات الکلی مصرف کند، تا چهل روز نمازش قبول نیست.

* آراستگی ظاهر را آنجا می‌بینیم که سفارش کرده‌اند از بهترین لباس، عطر و زینت در نماز استفاده کنیم و حتّی زن‌ها وسایل زینتی خود را در نماز همراه داشته باشند.

* توجّه به همسر را آنجا می‌بینیم که در حدیث می‌خوانیم: اگر میان زن و شوهری کدورت باشد و یا یکدیگر را بیازارند و بد زبانی کنند، نماز هیچ کدام پذیرفته نیست.

اینها گوشه‌ای از آثار و توجّهاتی بود که در ضمن نماز به آن متدکّر می‌شویم. امام خمینی رحمته‌الله فرمود: «نماز، کارخانه‌ی انسان‌سازی است».

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف، یعنی سفارش به خوبی‌ها و نهی از منکر، یعنی بازداشتن از بدی‌ها.

انجام این دو امر مهم نیاز به سنّ خاصی ندارد، زیرا لقمان به فرزندش می‌گوید: «یا بُنّی اقم الصّلاة و امر بالمعروف...»

امر به معروف، نشانه‌ی عشق به مکتب، عشق به مردم، علاقه به سلامتی جامعه و نشانه‌ی آزادی بیان، غیرت دینی، ارتباط دوستانه بین مردم و نشانه‌ی فطرت بیدار و نظارت عمومی و حضور در صحنه است.

امر به معروف و نهی از منکر، سبب تشویق نیکوکاران، آگاه کردن افراد جاهل، هشدار برای جلوگیری از خلاف و ایجاد نوعی انضباط اجتماعی است. قرآن می‌فرماید: شما مسلمانان بهترین امت هستید، زیرا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.^(۱)

۱. آل عمران، ۱۱۰.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: امر به معروف و نهی از منکر، مصلحت عامه است.^(۱) چنانکه در حدیث دیگر می خوانیم: کسی که جلوی منکر را نگیرد، مانند کسی است که مجروحی را در جاده رها کند تا بمیرد.^(۲)

پیامبرانی همچون حضرت داود و حضرت عیسی علیه السلام به کسانی که نهی از منکر نمی کنند، لعنت فرستاده اند.^(۳)

قیام امام حسین علیه السلام برای امر به معروف و نهی از منکر بود. «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر»^(۴)

در حدیث می خوانیم: به واسطه ی امر به معروف و نهی از منکر، تمام واجبات به پا داشته می شود.^(۵)

قرآن می فرماید: اگر در مجلسی به آیات الهی توهین می شود، جلسه را به عنوان اعتراض ترک کنید تا مسیر بحث عوض شود.^(۶)

انسان باید هم در دل از انجام گناه ناراحت باشد، هم با زبان، آن را نهی کند و هم با اعمال قدرت و قانون، مانع انجام آن شود.

اگر کسی را به کار خوبی دعوت کردیم، در پاداش کارهای خوب او نیز شریک هستیم، ولی اگر در برابر فساد، انحراف و گناه ساکت نشستیم، به تدریج فساد رشد می کند و افراد فاسد و مفسد بر مردم حاکم خواهند شد.

سکوت و بی تفاوتی در مقابل گناه، سبب می شود که گناه کردن عادی شود، گنه کار جرأت پیدا کند، ما سنگدل شویم، شیطان راضی گردد و خدا بر ما غضب نماید.

امر به معروف و نهی از منکر، دو وظیفه ی الهی است و توهّماتی از این قبیل که: گناه دیگران کاری به ما ندارد، آزادی مردم را سلب نکنیم، من اهل ترس و خجالت هستم، با یک گل که بهار نمی شود، عیسی به دین خود موسی به دین خود، ما را در یک قبر قرار

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲. ۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۷۰.

۳. مائده، ۷۸. ۴. بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۸. ۵. کافی، ج ۵، ص ۵۵.

۶. نساء، ۱۴۰ و انعام، ۶۷.

نمی‌دهند، دیگران هستند، من چرا امر به معروف کنم؟ با نهی از منکر، دوستان یا مشتریان خود را از دست می‌دهم، و امثال آن، نمی‌توانند این تکلیف را از دوش ما بردارند. البته امر به معروف و نهی از منکر باید آگاهانه، دلسوزانه، عاقلانه و حتی المقدور مخفیانه باشد. گاهی باید خودمان بگوییم، ولی آنجا که حرف ما اثر ندارد، وظیفه ساقط نمی‌شود، بلکه باید از دیگران بخواهیم که آنان بگویند. حتی اگر برای مدت کوتاهی می‌توان جلوی فساد را گرفت، باید گرفت و اگر با تکرار می‌توان به نتیجه رسید، باید تکرار کرد.

﴿ ۱۸ ﴾ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

و روی خود را از مردم (به تکبر) بر مگردان، و در زمین مغرورانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد.

نکته‌ها:

- «تَصَعِير»، نوعی بیماری است که شتر به آن گرفتار می‌شود و گردنش کج می‌شود. لقمان به فرزندش می‌گوید: تو بر اساس تکبر مثل شتر بیمار، گردنت را با مردم کج نکن.
- «مَرَح»، به معنای شادی زیاد است که در اثر مال و مقام به دست می‌آید.
- «مُخْتَال» به کسی گویند که بر اساس خیال و توهّم خود را برتر می‌داند، و «فَخُور» به معنای فخر فروش است.
- تکبر، هم توهین به مردم است، هم زمینه ساز رشد کدورت‌های جدید و هم تحریک کننده‌ی کینه‌های درونی قدیم.
- در حدیث می‌خوانیم: هر کس با تکبر در زمین راه رود، زمین و هر موجودی که زیر و روی آن است، او را لعنت می‌کنند.^(۱)

۱. تفسیر نورالثقلین.

پیام‌ها:

- ۱- با مردم، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، با خوشرویی رفتار کنیم. ﴿لَا تَصْغُرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾
- ۲- تکبر ممنوع است، حتی در راه رفتن. ﴿لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾
- ۳- از عامل خشنودی خداوند برای تشویق و از ناخشنودی او برای ترک زشتی‌ها و گناهان استفاده کنیم. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ﴾
- ۴- به موهومات، خیالات و بلندپروازی‌ها خود را گرفتار نسازیم. ﴿مُخْتَالٌ﴾
- ۵- بر مردم فخر فروشی نکنیم. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾

تواضع

در این آیه لقمان به فرزندش می‌گوید: در زمین متکبرانه راه نرو ﴿لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ و در سوره‌ی فرقان، اولین نشانه‌ی بندگان خوب خدا، حرکت متواضعانه‌ی آنهاست. ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^(۱)

یکی از اسرار نماز که در سجده‌ی آن بلندترین نقطه بدن را (حداقل در هر شبانه روز ۳۴ مرتبه در هفده رکعت نماز واجب) روی خاک می‌گذاریم، دوری از تکبر، غرور و تواضع در برابر خداوند است.

گرچه تواضع در برابر تمام انسان‌ها لازم است؛ اما در برابر والدین، استاد و مؤمنان لازم‌تر است. تواضع در برابر مؤمنان، از نشانه‌های برجسته‌ی اهل ایمان است. ﴿أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲)

بر خلاف تقاضای متکبران که پیشنهاد دور کردن فقرا را از انبیا داشتند، آن بزرگواران می‌فرمودند: ما هرگز آنان را طرد نمی‌کنیم. ﴿وَمَا آتَاكَ بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^(۳)

انسان ضعیف و ناتوانی که از خاک و نطفه آفریده شده، و در آینده نیز مرداری بیش نخواهد بود، چرا تکبر می‌کند؟!

مگر علم محدود او با فراموشی آسیب‌پذیر نیست؟!

مگر زیبایی، قدرت، شهرت و ثروت او، زوال‌پذیر نیست؟!

مگر بیماری، فقر و مرگ را در جامعه ندیده است؟!

مگر توانایی‌های او نابود شدنی نیست؟!

پس برای چه تکبر می‌کند؟! قرآن می‌فرماید: متکبران راه نروید که زمین سوارخ نمی‌شود، گردن‌کشی نکنید که از کوه‌ها بلندتر نمی‌شوید. ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾^(۱)

نمونه‌هایی از تواضع اولیای الهی

۱. شخص اول آفرینش که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، آنگونه می‌نشست که هیچ امتیازی بر دیگران نداشت و افرادی که وارد مجلس می‌شدند و حضرت را نمی‌شناختند، می‌پرسیدند: کدام یک از شما پیامبر است؟ «ایکم رسول الله»^(۲)

۲. در سفری که برای تهیه غذا هر کس کاری را به عهده گرفت، پیامبر نیز کاری را به عهده گرفت و فرمود: «جمع کردن هیزم با من».^(۳)

۳. همین که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیدند برای نشستن بعضی فرش نیست، عبای خود را دادند تا چند نفری روی عبای حضرت بنشینند.^(۴)

پوشیدن لباس ساده، سوار شدن بر الاغ برهنه، شیر دوشیدن، هم‌نشینی با بردگان، سلام کردن به اطفال، وصله کردن کفش و لباس، پذیرفتن دعوت مردم، جارو کردن منزل، دست دادن به تمام افراد و سبک نشمردن غذا از سیره‌های حضرت بود.^(۵)

۴. برخی شیعیان خواستند به احترام امام صادق علیه السلام حَمَام را خلوت و به اصطلاح قُرق کنند، حضرت اجازه نداد و فرمود: «لَا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخَفَّ مِنْ ذَلِكَ» نیازی به این کار نیست، زندگی مؤمن ساده‌تر از این تشریفات است.^(۶)

۱. اسراء، ۳۷. ۲. بحار، ج ۴۷، ص ۴۷. ۳. بحار، ج ۴۷، سیره پیامبر.

۴. بحار، ج ۱۶، ص ۲۳۵. ۵. بحار، ج ۱۶، ص ۱۵۵ و بحار، ج ۷۳، ص ۲۰۸.

۶. بحار، ج ۴۷، ص ۴۷.

۵. هر چه اصرار کردند که سفره‌ی امام رضا (ع) از سفره غلامان جدا باشد، آن حضرت نپذیرفت.^(۱)

۶. شخصی در حمام، امام رضا (ع) را شناخت و از او خواست تا او را کیسه بکشد، حضرت بدون معرفی خود و با کمال وقار تقاضای او را قبول کرد. همین که آن شخص حضرت را شناخت، شروع به عذرخواهی کرد، حضرت او را دلداری دادند.^(۲)

از نشانه‌های تواضع، پذیرفتن پیشنهاد و انتقاد دیگران و نشستن در پایین‌تر از جایی است که در شأن اوست.

﴿ ۱۹ ﴾ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ

و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه‌رو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش‌ترین صداها، آواز خران است.

نکته‌ها:

- امام حسن (ع) می‌فرماید: تند راه رفتن، ارزش مؤمن را کم می‌کند.^(۳)
- در حدیث می‌خوانیم: در دعوت مردم به سوی خداوند و تلاوت قرآن، بلند کردن صدا اشکال ندارد.^(۴)
- در سفارش‌های لقمان، نه امر، سه نهی و هفت دلیل برای این امر و نهی‌ها آمده است: نه امر: ۱. نیکی به والدین. ۲. تشکر از خدا و والدین. ۳. مصاحبت همراه با نیکی به والدین. ۴. پیروی از راه مؤمنان و تائبان. ۵. برپا داشتن نماز. ۶. امر به معروف. ۷. نهی از منکر. ۸. اعتدال در حرکت. ۹. پایین آوردن صدا در سخن گفتن. و اما سه نهی: ۱. نهی از شرک. ۲. نهی از روی گردانی از مردم. ۳. نهی از راه رفتن با تکبر.

۲. بحار، ج ۴۹، ص ۹۹.

۱. کودک، فلسفی، ج ۲، ص ۴۵۷.

۳. تفسیر نورالثقلین. ۴. تفسیر نورالثقلین.

و اما هفت دلیل:

۱. چون شکرگزاری انسان به نفع خود اوست، پس شکرگزار باشید. «و من یشکر فانما یشکر لنفسه»
۲. چون شرک، ظلم بزرگی است، پس شرک نورزید. «ان الشرک لظلمٌ عظیم»
۳. چون بازگشت همه به سوی اوست و باید پاسخگو باشید، پس به والدین احترام بگذارید. «إلى المصير»، «إلى مرجعکم»
۴. چون خداوند بر همه چیز آگاه است، پس مواظب اعمال خود باشید. «ان الله لطیف خبیر»
۵. چون شکیبایی از کارهای با اهمیّت است، پس صابر باشید. «ان ذلك من عزم الامور»
۶. چون خداوند متکبران را دوست ندارد، پس تکبر نورزید. «ان الله لا یحبّ کلّ مختال فخور»
۷. چون بدترین صداها، صدای بلند خران است، پس صدای خود را بلند نکنید. «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر»

پیام‌ها:

- ۱- اسلام، دین جامعی است و حتّی برای راه رفتن دستور و برنامه دارد. «واقصد فی مشیک»
- ۲- در آیین الهی، عقاید و اخلاق در کنار هم مطرح است. «لاتشرک بالله... واقصد فی مشیک»
- ۳- میانه‌روی، دوری از افراط و تفریط، و متانت در راه رفتن، سفارش قرآن است. «واقصد فی مشیک»
- ۴- نه فقط در راه رفتن، بلکه در همه‌ی کارها میانه روی را مراعات کنیم. «واقصد فی مشیک»
- ۵ - صدای خود را کوتاه کنیم، از فریاد بیهوده پرهیزیم و بیانی نرم و آرام داشته باشیم. «واغضض من صوتک»
- ۶- فریاد کشیدن و بلند کردن صدا، امری ناپسند و نکوهیده است. «واغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر»

﴿۲۰﴾ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ
أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي
أَلَلِّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ

آیا ندیدید که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است برای
شما مسخر کرده، و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما سرازیر
کرده است، ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایتی و بدون هیچ
کتاب روشنگری، درباره‌ی خداوند به جدال و ستیز می‌پردازند.

نکته‌ها:

- «اسباغ» به معنای گسترانیدن و توسعه دادن است.
- در این آیه به دو گونه نعمت اشاره شده است، نعمت ظاهری مانند: سلامتی، روزی، زیبایی
و امثال اینها و نعمت باطنی مانند: ایمان، معرفت، اطمینان، حسن خلق، امداد غیبی، علم،
فطرت، ولایت و
- شاید بتوان گفت: مراد از علم در آیه، استدلال عقلی و مراد از هدایت، هدایت‌های فطری و
مراد از کتاب، وحی الهی است، که برخی افراد بدون استناد به هیچ یک از عقل، فطرت و
وحی، درباره‌ی خدا سخن می‌گویند و اظهار نظر می‌کنند.

پیام‌ها:

- ۱- بی‌توجهی به آفریده‌ها و نقش آنها در زندگی بشر، سبب سرزنش و توبیخ
است. ﴿أَلَمْ تَرَوْا﴾ سعدی می‌گوید:
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
 - ۲- تمام آفریده‌ها هدفدار و به خاطر بهره‌گیری انسان است. ﴿سَخَّرَ لَكُمْ﴾
 - ۳- انسان قادر است آنچه را در آسمان و زمین است، به تسخیر خود درآورد.
- ﴿سَخَّرَ لَكُمْ﴾

۴- نعمت‌های الهی، هم گسترده و فراوان است، «اسیغ» هم در دسترس بندگان، «علیکم» و هم متنوع. «ظاهرة و باطنة»

۵- نباید از نعمت‌های باطنی خداوند غفلت کنیم و به آنها بی‌توجه باشیم. «ألم تروا... باطنة»

۶- علی‌رغم گستردگی و فراوانی نعمت‌ها، انسان درباره‌ی خدا مجادله می‌کند و این نوعی کفران نعمت است. «اسیغ علیکم نعمه... یجادل فی الله»

۷- جدال منطقی نیکوست، «و جادلهم بالّتی هی احسن»^(۱) ولی جدالی که بدون پشتوانه‌ی علمی و به دور از هدایت الهی و مخالف با کتاب خدا باشد، بی‌ارزش است.^(۲) «یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر»

۸- در جهان بینی الهی، عقل، فطرت و وحی، منابع معتبر شناخت هستند، نه غیر آن. «علم، هدی، کتاب منیر»

﴿۲۱﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ

آبَاءَنَا أُولُو كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ

و هرگاه به آنان گفته شود: آنچه را خدا نازل کرده پیروی کنید. گویند: بلکه ما آنچه را پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی خواهیم کرد. آیا اگر شیطان آنان را به عذاب فروزان فرا خواند (باز هم باید از او تبعیت کنند)؟!

نکته‌ها:

□ کلمه‌ی «قیل»، نشانه‌ی شدت تعصب کافران است، یعنی هر حرف حقی از هر گوینده‌ای باشد، آنان لجاجت می‌کنند و نمی‌پذیرند و کاری به گوینده ندارند. «قیل لهم»

۱. نحل، ۱۲۵.

۲. ملاحظه‌ای در کتاب اسفار خود می‌گوید: «تبّاً لفلسفة تخالف الكتاب و السنّة»، نابود باد آن فلسفه‌ای که با کتاب و سنت مخالفت کند.

پیام‌ها:

- ۱- نمونه‌ی جدال ناروا، تعصّب بر افکار باطل نیاکان است. ﴿يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ... قَالُوا بَلْ تَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾
- ۲- پیروی از وحی و آنچه از جانب خداوند است، لازم است. ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾
- ۳- با دعوت منحرفان به حقّ، با آنان اتمام حجّت کنیم. ﴿قِيلَ لَهُمْ﴾
- ۴- برای انسان دو راه وجود دارد: الف: راه خدا، ﴿ما أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ ب: راه شیطان. ﴿الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾
- ۵ - عقاید نیاکان، در سرنوشت نسل آینده مؤثر است. ﴿وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾
- ۶- تقلید و تعصّب کورکورانه ممنوع. ﴿وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا... أَوْ لَوْ كَانَ﴾ (تعصّب ناروای خویشاوندی، از موانع حقّ‌پذیری و رشد اندیشه است)
- ۷- محیط، جامعه و تاریخ، در انتخاب راه مؤثر است. ﴿وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ (انسان باید با نور علم، عقل و وحی، حرکت کند تا هر کجا در محیط، جامعه و تاریخ، انحراف دید، از آن پرهیز کند.)
- ۸- منطق حقّ، اصل است، نه ملی‌گرایی و عقاید و رفتار نیاکان. ﴿أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ...﴾
- ۹- شیطان به طور مستمرّ، انسان را به باطل می‌خواند. ﴿كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ﴾
- ۱۰- هر راهی جز وحی، بیراهه است و به عذاب دوزخ منتهی می‌شود. ﴿يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾
- ۱۱- سرانجام پیروی از افکار پوچ نیاکان، دوزخ است. ﴿عَذَابِ السَّعِيرِ﴾

﴿۲۲﴾ وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

و هر کس روی خود را (به حقیقت) به سوی خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد، پس بی تردید به دستگیره (و رشته‌ی) محکمی چنگ زده، و پایان همه‌ی کارها به سوی اوست.

نکته‌ها:

□ در قرآن یکصد و چهل مرتبه، کلماتی از ریشه‌ی «سَلِمَ» بکار رفته و واژه‌هایی همچون سلام، اسلام و مسلم از این ماده است.

□ در آیه قبل خواندیم که گروهی از مردم به نیاکان منحرف خود دل بسته و به آنان رومی‌کنند؛ در این آیه می‌خوانیم: نیکان و پاکان، به خدای متعال دل می‌بندند و به سوی او رو می‌کنند. در آیه قبل، دعوت شیطان از مردم و کشاندن آنان به سوی دوزخ مطرح شد؛ این آیه راه نجات از وسوسه‌های شیطان را تسلیم خدا شدن و انجام کار نیک می‌داند.

□ تسلیم غیر خدا بودن، بردگی و اسارت است، ولی تسلیم خدا بودن، آزادی و رشد است. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾^(۱) راستی اگر تمام هستی تسلیم خدایند، چرا ما نباید تسلیم او باشیم؟! قرآن می‌فرماید: ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۲) آیا به سراغ غیر خدا می‌روید در حالی که هر کس در آسمان‌ها و زمین است، تسلیم اوست.

خداوند، فرمان تسلیم بشر را صادر فرموده است، ﴿فَلَهُ أَسْلِمُوا﴾^(۳) پیامبر نیز باید تسلیم خدا باشد، ﴿أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ﴾^(۴) در این آیه نیز می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ هر نیکوکاری که خالصانه جهت‌گیری الهی داشته باشد، به ریسمان محکمی چنگ زده است. در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: ﴿مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾^(۵) نیکوکاری که خالصانه، تسلیم خدا باشد، پاداشی تضمین شده دارد. یا می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾^(۶) چه کسی بهتر است از آنکه خود را تسلیم خدا کرده است.

□ انسان برای نجات و پیروزی خود، تکیه‌گاه‌های متعددی انتخاب می‌کند و به ریسمان‌های گوناگونی چنگ می‌زند، مانند: قدرت، ثروت، مقام، فامیل، دوست، نَسَب و... ولی همه‌ی این طناب‌ها روزی پاره می‌شوند و این تکیه‌گاه‌ها کارایی خود را از دست می‌دهند. تنها چیزی

۱. جن، ۱۴. ۲. آل عمران، ۸۳. ۳. حج، ۳۴.
۴. انعام، ۱۴. ۵. بقره، ۱۱۲. ۶. نساء، ۱۲۵.

که پایدار، ماندگار و عامل نجات است، چنگ‌زدن به ریسمان محکم الهی و تسلیم بودن در برابر او و انجام اعمال صالح است.

□ در روایات می‌خوانیم: رهبران معصوم و اهل بیت پیامبر ﷺ و علاقه و مودّت آنان، ریسمان محکم الهی و عروة الوثقی می‌باشند. «نحن العروة الوثقی»^(۱)، «العروة الوثقی المودّة لآل محمّد»^(۲)

پیام‌ها:

- ۱- تسلیم خدا شدن، یک امر اختیاری است و اکراه و اجباری وجود ندارد. ﴿مَنْ یَسْلِمْ وَجْهَهُ﴾
- ۲- تسلیم خدا بودن، باید با عمل همراه باشد. ﴿یسلم... و هو محسن﴾
- ۳- نیکوکار بودن، به تنهایی کافی نیست، اخلاص در عمل هم لازم است. ﴿یسلم وجهه... و هو محسن﴾
- ۴- معنویات را با تمثیل و تشبیه به محسوسات و مادیات بیان کنیم. (عمل خالصانه، به ریسمانی محکم تشبیه شده است). ﴿عروة الوثقی﴾
- ۵- با توجّه به معاد و تفکّر درباره‌ی آینده، راه خود را انتخاب کنیم. ﴿و الى الله عاقبة الامور﴾
- ۶- آفرینش، همه به یک سوی و یک هدف روانه است. ﴿و الى الله عاقبة الامور﴾

﴿۲۳﴾ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

(ای پیامبر!) هر کس کفر ورزید، کفرش تو را محزون نکند، بازگشت آنان تنها به سوی ماست، پس ما آنان را به عملکردشان آگاه خواهیم کرد، قطعاً خداوند به آنچه در سینه‌هاست آگاه است.

۱. بحار، ج ۲۶، ص ۲۶۰. ۲. بحار، ج ۲۴، ص ۸۵.

﴿ ۲۴ ﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ

آنان را (در دنیا) اندکی بهره‌مند می‌سازیم، سپس به عذاب سختی گرفتارشان خواهیم ساخت.

نکته‌ها:

- در آیهی ۲۳، از محزون شدن پیامبر ﷺ به خاطر کفر گروهی از مردم نهی شده است و این می‌تواند به چند دلیل باشد:
- الف: آنان آنقدر ارزش ندارند که تو برای آنان محزون شوی.
- ب: اندوه برای کفر آنان، تو را از کارهای دیگر باز می‌دارد.
- ج: کفر آنان به تو آسیبی نمی‌رساند.
- د: تو در تبلیغ و موعظه‌ی آنان کوتاهی نکردی تا نگران باشی.
- ه: چون کفار به سوی ما باز می‌گردند و راهی برای فرار ندارند، جای حزن و اندوه نیست.
- از مقدم شدن کلمه‌ی «الینا» بر کلمه‌ی «مَرَجِعُهُمْ»، استفاده می‌شود تنها مرجع اوست و از کلمه‌ی «مَرَجِع» نیز استفاده می‌شود که مبدأ هم اوست، زیرا «مَرَجِع»، یعنی رجوع به آن چیزی که در آغاز بوده است. به علاوه «الینا مَرَجِعُهُمْ» جمله‌ی اسمیه و نشانه‌ی قطعی و حتمی بودن معاد است.

پیام‌ها:

- ۱- مقایسه میان افراد نیک و بد، یکی از راه‌های شناخت و انتخاب است. ﴿مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ... وَ مَنْ كَفَرَ﴾
- ۲- پیامبر، دلسوز همه بود و حتی از انحراف و کفر مخالفان نیز رنج می‌برد. ﴿فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُمْ﴾
- ۳- انبیا، به تسلی و دل‌داری الهی نیاز دارند. ﴿فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُمْ﴾
- ۴- مسئولیت رهبران دینی، ارشاد مردم است، نه وصول نتیجه. ﴿وَمَنْ كَفَرَ فَلَا

يَحْزَنكَ كُفْرَهُ ﴿

۵- کفر مردم، در سرنوشت خودشان مؤثر است. ﴿فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرَهُ الْيَنَّا مَرْجِعُهُمْ﴾
 ۶- کفار شاد نباشند، زیرا سرانجام گذر پوست به دَبّاغ خانه می افتد. ﴿الْيَنَّا مَرْجِعُهُمْ﴾

۷- مرجع و مبدأ انسان ها، تنها خداوند است. ﴿الْيَنَّا مَرْجِعُهُمْ﴾
 ۸- دو چیز باعث سعه‌ی صدر و رفع نگرانی مؤمنان از انحراف دیگران می شود: یکی توجّه به علم خداوند و دیگری توجّه به معاد. ﴿فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرَهُ الْيَنَّا مَرْجِعُهُمْ... عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (حال که دانستیم خداوند همه چیز را می داند و بازگشت همه به سوی اوست، پس جای هیچ نگرانی نیست.)

۹- در قیامت، انسان با گزارش عملکرد خود روبروست. ﴿فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا﴾
 ۱۰- نیّت ها و انگیزه های را که در دل داشتیم، خداوند می داند و در قیامت ظاهر می کند. ﴿فَنُنَبِّئُهُمْ... إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾
 ۱۱- توجّه به رسوایی روز قیامت، می تواند مانع لجاجت و پافشاری بر کفر باشد. ﴿فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا﴾

۱۲- نعمت های دنیوی، ما را نفریبد که در برابر نعمت های اخروی اندک و ناچیز است. ﴿فَنُتَبِّعُهُمْ قَلِيلًا﴾

۱۳- ارزش کارها را با توجّه به عاقبت آنها محاسبه کنیم. ﴿فَنُتَبِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾

۱۴- کفر امروز کافران، انتخابی است، ﴿وَمَنْ كَفَرَ﴾ ولی به دوزخ رفتن فردای آنان اجباری است. ﴿نَضْطَرُّهُمْ﴾

۱۵- رفاه مادی، نشانه‌ی سعادت نیست. ﴿فَنُتَبِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾

﴿ ۲۵ ﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

و اگر از آنان سؤال کنی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ حتماً خواهند گفت: خدا. بگو: ستایش از آن خداست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

نکته‌ها:

- شبیه این تعبیر، در موارد دیگر قرآن نیز آمده است، از جمله آیات: ۶۱ و ۶۳ عنکبوت، ۳۸ زمر و ۹ زخرف که نشان می‌دهد مشرکان، منکر خالقیت خدا نبودند و انحرافشان در شریک قراردادن بت‌ها به هنگام عبادت و آرزوی شفاعت از آنان بود، ﴿و ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زُلًى﴾^(۱) در حالی که خود، آنها را از سنگ و چوب تراشیده بودند.
- امام باقر علیه السلام، پاسخ مشرکان در این آیه را نشان فطری بودن توحید دانستند.^(۲)

پیام‌ها:

- ۱- خالق بودن خداوند، بر مشرکان نیز پوشیده نیست. ﴿و لئن سألتهم من خلق... ليقولنَّ الله﴾
- ۲- مشرکان به انحراف خود اقرار ضمنی دارند. ﴿لئن سألتهم... ليقولنَّ الله﴾
- ۳- همه‌ی آفریده‌ها از آن اوست، پس تنها او را ستایش کنیم. ﴿قل الحمد لله﴾
- ۴- سپاس خداوند را به زبان آوریم. ﴿قل الحمد لله﴾
- ۵- انحراف مشرکان معمولاً برخاسته از جهل آنان است. ﴿بل اکثرهم لا يعلمون﴾

﴿ ۲۶ ﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ

آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست، همانا خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

۲. تفسیر نورالثقلین، ذیل آیه و توحید صدوق، ص ۳۳۰.

۱. زمر، ۳.

پیام‌ها:

- ۱- خداوند، نه در آفریدن و نه در اداره عالم، نیازمند کسی نیست. ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ...
لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ... هُوَ الْغَنِيُّ﴾
- ۲- تنها خداوند، خالق و مالک آفریده‌هاست، ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و تنها
اوست که بی‌نیاز و سزاوار ستایش است. ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾
- ۳- سفارش به حمد و ستایش خداوند در آیه‌ی قبل، به خاطر نیاز او نیست. ﴿قُلِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ... هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾

﴿۲۷﴾ وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ
سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و اگر آنچه درخت در زمین است، قلم شوند، و دریا و از پس آن هفت دریا
به کمک آیند، (و مرکب شوند تا کلمات خدا را بنویسند)، کلمات خدا به
پایان نرسد، همانا خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است.

نکته‌ها:

- در آیه ۱۰۹ سوره‌ی کهف نیز می‌خوانیم: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتُ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ
قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم
مرکب شود، دریا پایان می‌گیرد، پیش از آن که کلمات پروردگارم تمام شود، هر چند همانند
آن (دریای اول) را کمک قرار دهیم.
- شاید مراد از «سبعة ابحر»، کثرت باشد و عدد خصوصیتی نداشته باشد. یعنی اگر آب همه‌ی
دریاها هم مرکب شود، باز هم نمی‌توانند همه‌ی نعمت‌های الهی را بنویسند.

پیام‌ها:

- ۱- مکتب انبیا، انسان را از ساده‌نگری و محدود بینی بریده و به بی‌نهایت مرتبط
می‌کند. ﴿وَلَوْ أَنَّمَا... مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾

۲- کلمات الهی، قابل شمارش نیستند. ﴿ما نفدت کلمات الله﴾

کلمه الله چیست؟

۱. نعمت‌های خداوند. ﴿قل لو كان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر...﴾^(۱)
۲. سنت‌های الهی. ﴿و لقد سبقت کلماتنا لعبادنا المرسلین . انهم لهم المنصورون﴾^(۲) و ﴿ولولا کلمة الفصل لقضى بينهم﴾^(۳)
۳. آفریده‌های ویژه‌ی خداوند. ﴿انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته﴾^(۴)
۴. حوادثی که انسان با آنها آزمایش می‌شود. ﴿و اذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات﴾^(۵)
۵. آیات الهی. درباره‌ی حضرت مریم می‌خوانیم: ﴿و صدقت بکلمات ربّها﴾^(۶)
۶. اسباب پیروزی حق بر باطل. ﴿و یرید الله ان یحقّ الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین﴾^(۷)، ﴿و یمح الله الباطل و یحقّ الحق بکلماته﴾^(۸)

از جمع مطالب گذشته به دست می‌آید که مراد از «کلمه» تنها لفظ نیست، بلکه مراد سنت‌ها، مخلوقات، اراده و الطاف الهی است که در آفرینش جلوه می‌کند. بنابراین، اگر همه‌ی درختان قلم و همه‌ی دریاها مرکب شوند، نمی‌توانند کلمات الهی را بنویسند، یعنی نمی‌توانند آفریده‌های خدا، الطاف الهی و سنت‌هایی را که در طول تاریخ برای انسان‌ها و همه‌ی موجودات وجود داشته است بنویسند. «والله العالم»

□ در روایت می‌خوانیم: امام کاظم علیه السلام فرمود: «مصادق کلمات الله ما هستیم که فضایل ما قابل ادراک و شماره نیست».^(۹)

آری، اولیای خدا از طرف ذات مقدس او واسطه‌ی فیض هستند و هر لطف و کمالی، از طریق آن بزرگواران به دیگران می‌رسد.

- | | | |
|---------------|-------------------|-------------------------------|
| ۱. کهف، ۱۰۹. | ۲. صفات، ۱۷۱-۱۷۲. | ۳. شوری، ۲۱. |
| ۴. نساء، ۱۷۱. | ۵. بقره، ۱۲۴. | ۶. تحریم، ۱۲. |
| ۷. انفال، ۷. | ۸. شوری، ۲۴. | ۹. تفسیر نورالثقلین، ذیل آیه. |

﴿۲۸﴾ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَبْعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

آفرینش و رستاخیز (همه‌ی) شما (نزد خدا چیزی) جز مانند (آفریدن و زنده کردن) یک تن نیست، همانا خداوند شنوا و بیناست.

نکته‌ها:

□ ریشه‌ی تشکیک و تردید در اصل معاد؛ گاهی طول زمان است که چگونه مردگان پس از گذشت زمان طولانی، دوباره زنده می‌شوند، گاهی خود مردگان است که چگونه استخوان‌های پوسیده، پراکنده و درهم‌آمیخته، از هم تفکیک می‌شوند و گاهی آگاهی از رفتار، کردار و افکار است که پس از آفرینش مجددِ مردگان، چگونه به حساب این همه انسان رسیدگی خواهد شد؟

خداوند در این آیه با یک جمله، پاسخ همه‌ی این شبهات را می‌دهد که زنده کردن همه‌ی شما با آفرینش یک نفر یکسان است و زمان در آن تأثیری ندارد. او زمزمه‌های شما را می‌شنود و می‌بیند و تمام رفتار و کردارتان را می‌داند و به حساب همه می‌رسد.

پیام‌ها:

۱- در علم و قدرت الهی، کمیت و جمعیت، زمان و مکان، نهان و آشکار، تأثیری ندارد. ﴿مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَبْعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةٍ﴾

﴿۲۹﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

آیا ندیدی که خداوند، پیوسته شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌کند، و خورشید و ماه را تسخیر کرده، هر یک تا زمان معینی در حرکت‌اند؟ همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

نکته‌ها:

□ کوتاه و بلند شدن شب و روز، آن هم به تدریج، در پرورش موجوداتی که به تاریکی یا روشنایی بیشتری نیاز دارند، نقش مهمی دارد.

□ در این آیه از کوتاه و بلند شدن شب و روز و تسخیر خورشید و ماه به وسیله‌ی خداوند، سخن گفته شده، سپس به حرکت هر یک، برای مدّتی معین اشاره شده و آنگاه در آخر آیه آمده است: خداوند به آنچه شما انسان‌ها انجام می‌دهید آگاه است، یعنی هدف همه‌ی هستی و تحولات گوناگون در نظام آفرینش، عمل انسان‌هاست، پس باید کاری کنیم که رضای خدا در آن باشد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

□ بیشتر خطاب‌های قرآن به پیامبر ﷺ، تنها به شخص آن حضرت نیست، بلکه عموم مردم را شامل می‌شود. مثلاً به پیامبر می‌فرماید: «اگر هریک از پدر یا مادر یا هر دوی آنان نزد تو به پیری رسند، به آنان اُف نگو واز آنها اظهار دلتنگی مکن»^(۱)، در حالی که می‌دانیم پیامبر، پدر و مادر خود را در کودکی از دست داده و آنان زنده نبودند تا نزد حضرت به پیری برسند. در این آیه نیز گرچه خطاب «ألم تر» به پیامبر اسلام است، ولی آخر آیه که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» نشان می‌دهد که آیه عموم مردم را شامل می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- از راههای شناخت خداوند، مطالعه در طبیعت و اسرار هستی است. «ألم تر...»
- ۲- کم و زیاد شدن طول شب و روز را تصادفی نپنداریم، بلکه کاری الهی و با طرح و برنامه است. «یوجل...»
- ۳- خورشید نیز حرکت دارد. «الشمس و القمر کلّ یجری»
- ۴- حرکات اجرام، زمان‌بندی شده است. «کلّ یجری الی أجلّ مسمّی»

۵- تغییرات شب و روز و تسخیر خورشید و ماه، در جهت بهره‌وری و استفاده‌ی انسان است. ﴿إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (اعمال و رفتار انسان‌ها نیز باید مفید و هدفمند باشد).

﴿۳۰﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

این همه، دلیل بر آن است که خداوند، حقّ، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است، و همانا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است.

نکته‌ها:

- از آیه‌ی ۲۴ تا آیه ۳۰، ده صفت از صفات الهی مطرح شده است: غنی، حمید، عزیز، حکیم، سمیع، بصیر، خبیر، حقّ، علّی، کبیر و در هر آیه به نکته‌ای اشاره شده است، مثلاً در آیه ۲۵، خالقیت خداوند مطرح شده، «خلق السّموات...» در آیه ۲۷، به نعمت‌های الهی اشاره شده، «مانفدت کلمات الله» و در آیه‌ی ۲۸، قدرت مطلقه‌ی پروردگار در مبدأ و معادِ انسان بیان شده است. «ما خلّقکم و لا بعثکم»
- تنها خداوند و آنچه از جانب او و یا وابسته به او باشد، حقّ است و هر چه غیر از او و یا وابسته به غیر او باشد، باطل و ناپایدار است.

پیام‌ها:

- ۱- منشأ همه‌ی افعال و صفات خداوند در آفرینش، ثابت و پایدار بودن اوست. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾
- ۲- حقّ و باطل، ملاک انتخاب است، نه تقلید، تبلیغ، تطمیع و یا تهدید. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ﴾
- ۳- در بیان حقیقت، صراحت و قاطعیت داشته باشیم. (در این آیه، سه مرتبه کلمه‌ی «أَنَّ» به کار رفته که نشانه‌ی تأکید است.)

﴿ ۳۱ 〉 اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفَلَكَ تَجْرِیْ فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ لَیْرِیْکُمْ مِّنْ اَیَاتِهِ
اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُوْرٍ

آیا نمی بینی که کشتی ها در سایه ی نعمت خداوند در دریا حرکت می کنند،
تا خداوند بخشی از آیات قدرت خود را به شما نشان دهد؟ همانا در این
(حرکت کشتی ها) برای مردم شکیبیا و سپاس گزار، نشانه هایی است.

نکته ها:

- حرکت کشتی در دریا، نتیجه ی مجموعه ای از نعمت های الهی است، از جمله: حرکت باد، وزن مخصوص و قوانین فشار آب که سبب شناور شدن اجسام روی آن می شود.
- علاوه بر این، دریاها راه طبیعی بی خرج و عمومی هستند که همه ی بخش های زمین را به یکدیگر ارتباط می دهند و هنوز هم با پیشرفت های بشر در صنعت هوایی، بیشترین کالاها از طریق کشتی حمل می شود.
- در قرآن، صبر و شکر، در موارد متعددی کنار هم آمده اند و شاید رمزش این باشد که مسائلی که در اطراف انسان می گذرد، یا طبق مراد است که جای شکر دارد و یا خلاف میل انسان است که جای صبر دارد، پس انسان دائماً باید یا در حال صبر باشد، یا در حال شکر و گرنه در حال کفران و غفلت خواهد بود.

پیام ها:

- ۱- علاوه بر آیات آسمانی، به آیات زمینی نیز توجه کنیم. (در آیات قبل به آسمان، و ماه و خورشید اشاره کرد، در این آیه به زمین، دریا و کشتی) ﴿ اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفَلَکَ... ﴾
- ۲- در دعوت به خدا و بیان نعمت ها، تبلیغ و ارشاد، از مسائل طبیعی و در دسترس مردم استفاده کنیم. ﴿ اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفَلَکَ... ﴾
- ۳- به آفریده ها ساده ننگریم، ﴿ اَلَمْ تَرَ 〉 آفریده ها، آیات الهی هستند. ﴿ لَیْرِیْکُمْ مِّنْ اَیَاتِهِ... ﴾

۴- حرکت کشتی در آب، از نعمت‌های پر رمز و راز الهی است. ﴿تَجْرَىٰ فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ﴾

۵- اگر می‌خواهیم نشانه‌های زیادتری از قدرت‌نمایی خدا را درک کنیم و بهره‌های فراوان‌تری از نعمت‌های الهی ببریم، باید حوصله‌ی بیشتری از خود نشان دهیم. («صَبَّار»، یعنی صبر زیاد) و باید سعی کنیم از داده‌ها بهترین استفاده را ببریم و همواره سپاس‌گزار باشیم. («شکور»، یعنی شکر زیاد)

﴿۳۲﴾ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ

و هرگاه موجی (خروشان در دریا) همچون ابرها (ی آسمان) آنان را بپوشاند، خدا را با طاعتی خالصانه می‌خوانند، پس چون خداوند آنان را به خشکی (رساند و) نجات دهد، بعضی راه اعتدال پیش گیرند (و بعضی راه انحراف)، و جز پیمان‌شکنانِ ناسپاس، آیات ما را انکار نمی‌کنند.

نکته‌ها:

□ «ظُلُل» جمع «ظُلَّة» به معنای ابری است که سایه می‌افکند و غالباً در مواردی بکار می‌رود که موضوع ناخوشایندی در کار باشد. «مُقْتَصِد» به معنای اعتدال در کار، و وفای به عهد و پیمان است.

□ کلمه‌ی «خَتَّار» صیغه‌ی مبالغه، به معنای بسیار پیمان‌شکن است، چون مشرکان و گنهکاران، مکرّر در گرفتاری‌ها رو به سوی خدا می‌آوردند و عهد و پیمان می‌بندند؛ اما پس از فرونشستن حوادث، باز پیمان‌شکنی می‌کنند، خداوند آنان را «خَتَّار» نامیده است.

□ ایمان گروهی از مردم، دائمی و پایدار است، ولی ایمان گروهی مقطعی و موسمی است، یعنی فقط هنگامی که اسباب و وسایل مادی قطع شود، این گروه متوجّه خدا می‌شوند. مثل برق اضطراری که وقتی همه‌ی برق‌ها خاموش شد، سراغ آن می‌روند.

پیام‌ها:

- ۱- انسان به طور فطری خداشناس است، لیکن وسایل و اسباب مادی همچون پرده‌ای روی فطرت را می‌پوشاند و بروز حوادث و خطرهای این پرده را کنار می‌زند. ﴿غشیم... دعوا الله﴾
- ۲- رفاه مادی، عامل غفلت است، ولی خطرهای و تنگناها، عامل توجّه، تضرّع، خلوص و غرورزدایی. ﴿اذاغشیم... دعوا الله...﴾
- ۳- قطع امید از اسباب عادی، یکی از راه‌های رسیدن به اخلاص است. ﴿مخلصین له الدین﴾
- ۴- برای اولیای خدا، غفلت عارضی است، ﴿اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا﴾^(۱) ولی برای گروهی، اخلاص عارضی است. ﴿اذا غشیم... مخلصین﴾
- ۵- دعای خالصانه در مظانّ اجابت است. ﴿دعوا الله مخلصین... نجاهم﴾
- ۶- انسان دارای اختیار و اراده است. ﴿فنههم مقتصد﴾ (بعضی پس از رهایی از مشکلات، بر راه حقّ باقی می‌مانند، ولی بعضی به راه انحراف و شرک بر می‌گردند، و این نمایانگر آزادی اراده و اختیار بشر است)
- ۷- لازمه‌ی ایمان، اعتدال است. (به جای آنکه بفرماید: «فنههم مؤمن»، فرمود: ﴿فنههم مقتصد﴾
- ۸- پیمان‌شکنی و ناسپاسی، انسان را به کفر می‌کشاند. ﴿و ما یجحد بآیاتنا الا کلّ ختار کفور﴾

اخلاص

اخلاص آن است که کاری صد در صد برای خدا باشد. تا آنجا که حتی اگر یک درصد و یا کمتر از آن هم برای غیر خدا باشد، عبادت باطل و یا مورد اشکال است.

* اگر مکان نماز را برای غیر خدا انتخاب کنیم، مثلاً در جایی بایستیم که مردم ما را ببینند و یا دوربین ما را نشان دهد.

* اگر زمان عبادت را برای غیر خدا انتخاب کنیم، مثلاً نماز را در اوّل وقت بخوانیم تا توجه مردم را به خود جلب کنیم.

* اگر شکل و قیافه‌ای که در آن نماز می‌خوانیم، برای غیر خدا باشد، مثلاً عبایی به دوش بگیریم، گردنی کج کنیم، در صدای خود تغییری بدهیم و هدفی جز رضای خدا داشته باشیم، در همه‌ی این موارد، نماز باطل است و به خاطر ریاکاری، گناه هم کرده‌ایم.

به بیانی دیگر، اخلاص آن است که تمایلات و خواسته‌های نفسانی، طاغوت‌ها و گرایش‌های سیاسی و خواسته‌های این و آن را در نظر نگیریم، بلکه انگیزه‌ی ما تنها یک چیز باشد و آن اطاعت از فرمان خدا و انجام وظیفه.

براستی رسیدن به اخلاص جز با امداد الهی امکان ندارد. قرآن در آیه ۳۲ سوره لقمان می‌فرماید: هنگامی که موجی همچون ابرها آنان را فراگیرد، خدا را خالصانه می‌خوانند؛ اما زمانی که آنان را به خشکی نجات داد، (تنها) بعضی راه اعتدال را پیش می‌گیرند (وبه ایمان خود وفادار می‌مانند).

راه‌های کسب اخلاص

۱. توجه به علم و قدرت خداوند.

اگر بدانیم تمام عزّت‌ها، قدرت‌ها، رزق و روزی‌ها به دست اوست، هرگز برای کسب عزّت، قدرت و روزی به سراغ غیر او نمی‌رویم.

اگر توجه داشته باشیم که با اراده‌ی خداوند، موجودات خلق می‌شوند و با اراده‌ی او، همه چیز محو می‌شود. اگر بدانیم او هم سبب ساز است هم سبب سوز، یعنی درخت خشک را سبب خرمای تازه برای حضرت مریم قرار می‌دهد و آتشی را که سبب سوزاندن است، برای

حضرت ابراهیم گلستان می‌کند، به غیر او متوسل نمی‌شویم.

صدها آیه و داستان در قرآن، مردم را به قدرت‌نمایی خداوند دعوت کرده تا شاید مردم دست از غیر او بکشند و خالصانه به سوی او بروند.

۲. توجه به برکات اخلاص.

انسان مخلص تنها یک هدف دارد و آن رضای خداست و کسی که هدفش تنها رضای خدا باشد، نظری به تشویق این و آن ندارد، از ملامت‌ها نمی‌ترسد، از تنهایی هراسی ندارد، در راهش عقب‌نشینی نمی‌کند، هرگز پشیمان نمی‌شود، به خاطر بی‌اعتنایی مردم، عقده‌ای نمی‌شود، یأس در او راه ندارد، در پیمودن راه حق کاری به اکثریت و اقلیت ندارد.

قرآن می‌فرماید: رزمندگان مخلص باکی ندارند که دشمن خدا را بکشند، یا در راه خدا شهید شوند. امام حسین علیه السلام در آستانه‌ی سفر به کربلا فرمود: ما به کربلا می‌رویم، خواه شهید شویم، خواه پیروز، هدف انجام تکلیف است.

۳. توجه به الطاف خدا.

راه دیگری که ما را به اخلاص نزدیک می‌کند یادی از الطاف خداوند است. فراموش نکنیم که ما نبودیم، از خاک و مواد غذایی نطفه‌ای ساخته شد و در تاریکی‌های رحم مادر قرار گرفت، مراحل تکاملی را یکی پس از دیگری طی کرد و به صورت انسان کامل به دنیا آمد. در آن زمان هیچ چیز نمی‌دانست و تنها یک هنر داشت و آن مکیدن شیر مادر. غذایی کامل که تمام نیازهای بدن را تأمین می‌کند، شیر مادر همراه با مهر مادری، مادری که بیست و چهار ساعته در خدمت او بود. آیا هیچ وجدان‌بیداری اجازه می‌دهد که بعد از رسیدن به آن همه نعمت، قدرت و آگاهی، سرسپرده‌ی دیگران شود؟ چرا خود را به دیگرانی که نه حقی بر ما دارند و نه لطفی به ما کرده‌اند بفروشیم؟!

۴. توجه به خواست خدا.

اگر بدانیم که دل‌های مردم به دست خداست و او مقلب القلوب است، کار را برای خدا انجام می‌دهیم و هر کجا نیاز به حمایت‌های مردمی داشتیم، از خدا می‌خواهیم که محبت و محبوبیت و جایگاه لازم را در دل مردم و افکار عمومی نصیب ما بگرداند.

حضرت ابراهیم در بیابان‌های گرم و سوزان حجاز، پایه‌های کعبه را بالا برد و از خداوند خواست دل‌های مردم به سوی ذریه‌اش متمایل گردد. هزاران سال از این ماجرا می‌گذرد و هر سال میلیون‌ها نفر عاشقانه، پر هیجان‌تر از پروانه، دور آن خانه طواف می‌کنند.

چه بسیار افرادی که برای راضی کردن مردم خود را به آب و آتش می‌زنند، ولی باز هم مردم آنان را دوست ندارند، و چه بسا افرادی که بدون چشم داشت از مردم، مادیات، نام، نان و مقام، دل به خدا می‌سپارند و خالصانه به تکلیف خود عمل می‌کنند؛ اما در چشم مردم نیز از عظمت و کراماتی ویژه برخوردارند، بنابراین، هدف باید رضای خدا باشد و رضای مردم را نیز از خدا بخواهیم.

۵. توجّه به بقای کار.

کار که برای خدا شد، باقی و پا برجا می‌ماند، چون رنگ خدا به خود گرفته و کار اگر برای خدا نباشد، تاریخِ مصرفش دیر یا زود تمام می‌شود. قرآن می‌فرماید: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٌ﴾^(۱) و هیچ عاقلی فانی را بر باقی ترجیح نمی‌دهد و با آن معامله نمی‌کند. ۶. مقایسه‌ی پاداش‌ها.

در پاداش مردم، انواع محدودیّت‌ها وجود دارد، مثلاً اگر مردم بخواهند پاداش یک پیامبر را بدهند، بهترین لباس، غذا و مسکن را در اختیار او قرار می‌دهند، در حالی که تمامی این نعمت‌ها محدودیّت دارد و برای افراد نااهل نیز پیدا می‌شود. نااهلان هم می‌توانند از انواع زینت‌ها، کاخ، باغ و مرکب‌های مجلّل شخصی استفاده کنند.

اما اگر کار برای خدا شد، پاداشی بی‌نهایت در انتظار است، پاداش‌های مادی و معنوی. در اینجا نیز اگر درست فکر کنیم، عقل به ما اجازه نمی‌دهد که پاداش‌های بی‌نهایت و جامع را با پاداش‌های محدود بشری عوض کنیم.

﴿ ۳۳ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ
وَلَا مَوْلُودُهُ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری
مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش
قبول مسئولیت نمی‌کند، قطعاً وعده‌ی خداوند حق است، پس زندگی دنیا
شما را نفریبید و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد.

نکته‌ها:

□ عبارت «لَا يَجْزِي»، هم به معنای جزا و کیفر و پاداش است و هم به معنای کفایت و تکفل،
که در اینجا مراد معنای دوم است. «غُرور»، صیغه‌ی مبالغه، به معنای بسیار فریبنده است
که مصداق روشن آن شیطان است و به هر چیز یا کسی گفته می‌شود که انسان را می‌فریبد.

پیام‌ها:

- ۱- همه باید از خدا پروا داشته باشیم و از انواع انحرافات عقیدتی، اخلاقی و
عملی بپرهیزیم. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُم﴾
- ۲- بهترین زاد و توشه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی‌رسند،
تقواست. ﴿اتَّقُوا رَبَّكُم وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ...﴾
- ۳- خطر قیامت جدی است، لذا هشدارهای پی در پی لازم است. (دو بار امر و دو
بار نهی در آیه آمده است: «اتَّقُوا - أَخْشَوْا - لَا تَغُرَّنَّكُم - لَا يَغُرَّنَّكُم»)
- ۴- روز قیامت، روز بزرگی است. (کلمه‌ی «یوماً»، نکره و با تنوین آمده، نشانه‌ی
عظمت و بزرگی است.) ﴿أَخْشَوْا يَوْمًا﴾
- ۵- در قیامت، هرکس گرفتار عمل خویش است و عهده‌دار کار دیگری نیست.
﴿لَا يَجْزِي... شَيْئًا﴾
- ۶- آنچه انسان را از قیامت غافل می‌کند، دنیا و شیطان فریبنده است. ﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ

الحياة الدنيا ولا يَغْتَرِّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿

۷- حَسَبَ وَ نَسَبَ، در قیامت کارایی ندارد. ﴿لَا يَجْزِي وَالِدٌ - و لا مولود﴾ (وقتی پدر

و فرزند به فریاد یکدیگر نمی‌رسند، حساب دیگران روشن است)

۸- ترس از قیامت، مانع فریفتگی انسان به زندگی دنیا است. ﴿اَخْشَوْا يَوْمًا... و

لَا يَغْتَرِّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿

۹- شیطان در بعضی اوقات، حتّی در مقدّس‌ترین امور برای فریب افراد استفاده

می‌کند. ﴿و لَا يَغْتَرِّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿

قیامت، روز تنهایی

خداوند، حکیم است و خدایِ حکیم، ساخته‌ی خود را نابود نمی‌کند. دنیا، خانه‌ای است که

مهندسش آن را خراب می‌کند تا، بنای بهتری بسازد. بنا بر روایات؛ مرگ، تغییر لباس، تغییر

منزل و مقدّمه‌ای برای تکامل و زندگی ابدی است.

به علاوه عدالتِ خداوند، وجود قیامت را برای انسان ضروری می‌کند، زیرا ما خوبان و

بدانی را می‌بینیم که در دنیا به پاداش و کیفر نمی‌رسند، بنابراین خداوند عادل باید سرای

دیگری را برای آن پاداش و کیفر آنها قرار دهد.

گرچه گاه و بیگاه کیفر و پاداشهایی در دنیا مشاهده می‌شود، ولی جایگاه بسیاری از اعمال

تنها قیامت است، زیرا در بعضی موارد امکان آن در دنیا وجود ندارد. مثلاً کسی که در راه خدا

شهید شده، در دنیا حضور ندارد تا پاداش بگیرد و یا کسی که افراد زیادی را کشته، در دنیا

امکان تحمّل بیش از یک کیفر را ندارد.

علاوه بر آنکه رنج و کیفر خلافاً کار در دنیا به تمام بستگان بی‌تقصیرش نیز سرایت

می‌کند، پس باید پاداش و کیفر در جایی باشد که به دیگران سرایت نکند.

جمع شدن ذّرات پخش شده‌ی مردگان نیز کار محالی نیست. همان گونه که ذّرات چربی

پخش شده در مَشکِ دوغ، در اثر تکانِ مَشک، یکجا جمع می‌شود، خداوند نیز با تکان شدید

زمین، اجزای همه‌ی مردگان را یکجا جمع می‌کند. ﴿اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زَلْزَالَهَا . و اُخْرِجَتِ

الارض أبقاها^(۱) بگذریم که خود ما نیز از یک تک سلول آفریده شده‌ایم که این سلول نیز از ذرات خاکی است که تبدیل به گندم، برنج، سبزی و... شده و به صورت غذای والدین و سپس نطفه و سرانجام به شکل انسانی کامل در آمده است.

آنچه در این آیه مورد توجه قرار گرفته، صحنه‌ی دلخراشی است که پدر نمی‌تواند کاری برای فرزند خود انجام دهد. در موارد دیگر قرآن، صحنه‌هایی مطرح شده که اگر آن آیات را یکجا بنگریم غربت، ذلت و وحشت انسان را درک خواهیم کرد:

- در آن روز، نه مال به فریاد انسان کافر می‌رسد و نه فرزند. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾^(۲)
 در آن روز، دوستان صمیمی کفار از حال یکدیگر نمی‌پرسند. ﴿وَلَا يَسْئَلُ حِمِيًّا﴾^(۳)
 در آن روز، پشیمانی و عذرخواهی برای کافر سودی ندارد. ﴿وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾^(۴)
 در آن روز، نسبت‌ها و آشنایی‌ها برای کافر سودی ندارند. ﴿فَلَا انْصَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ﴾^(۵)
 در آن روز، وسیله‌ها و سبب‌ها برای کافر از کار می‌افتد. ﴿تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^(۶)
 به هر حال، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است.

﴿۳۴﴾ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

بی‌گمان آگاهی از زمان (برپایی قیامت) مخصوص خداست، و او است که باران را نازل می‌کند، و آنچه را در رحم‌هاست می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد، همانا خداوند علیم و خبیر است.

۳. معارج، ۱۰.

۲. شعراء، ۸۸.

۱- ۲. زلزال، ۱.

۶. بقره، ۱۶۶.

۵. مؤمنون، ۱۰۱.

۴. مرسلات، ۳۶.

نکته‌ها:

□ علم به زمان وقوع مرگ و قیامت، مخصوص خداست. اگر انسان‌ها بدانند که مرگ آنها دور است و قیامت به این زودی برپا نمی‌شود، مغرور شده و بیشتر به گناه آلوده می‌شوند و اگر بدانند که قیامت به زودی برپا می‌شود، وحشت کرده و دست از کار و فعالیت بر می‌دارند، بنابراین ما که زمان مرگ و قیامت را نمی‌دانیم باید همواره آماده باشیم.

□ علم به نوزادن در رحم مادران، مخصوص خداست. گرچه دستگاه‌ها و آزمایش‌های علمی امروز نشان می‌دهند که جنین پسر است یا دختر؛ اما علم خداوند ازلی و نامحدود است؛ علاوه بر این، علم به «ما فی الارحام» تنها مربوط به پسر یا دختر بودن جنین نیست، بلکه استعدادها، حالات، روحیات، و صدها دانستنی دیگر را نیز شامل می‌شود که با هیچ دستگاه و آزمایش و امکانات بشری، قابل دستیابی نیست.

□ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حُلِّ الْعُقُودِ»^(۱)، خدا را با شکسته شدن اراده‌ها و تغییر تصمیم‌ها شناختم.

□ حضرت علی علیه السلام ذیل آیه فرمودند: «مِنْ قَدَمٍ إِلَى قَدَمٍ»^(۲)، یعنی انسان یک گام که بر می‌دارد، از گام آینده‌ی خود خبر ندارد.

پیام‌ها:

۱- علم بشر محدود است و قابل مقایسه با علم بی‌نهایت خداوند نیست. «يَعْلَمُ... ما تدری نفس»

۲- برنامه‌ریزی، تدبیر و تنظیم امور لازم است؛ اما قدرتی مافوق در کار است که انسان نمی‌داند فردا چه می‌شود. «و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً»

۳- هیچ کس به زمان و مکان مرگ خویش آگاه نیست. «و ما تدری نفس بأی ارض تموت» (اگر در روایات می‌خوانیم که فلان ولی خدا، مکان یا زمان فوت یا شهادت خود را می‌دانست، آگاهی و علمی است که از طرف خداوند به او

۲. من لایحضر، ج ۱، ص ۱۳۹.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

- عطا شده است، وگرنه به طور استقلالی هیچ کس خبر ندارد.)
- ۴- به گفته‌ی کاهنان، فال بینان، کف بینان و پیشگویان در مورد آینده‌ی خود اعتماد نکنیم. ﴿و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً﴾
- ۵- انسانی که نه از مرگ خود خبر دارد، نه از موقعیت فردای خود، چرا مغرور است؟ ﴿ما تدری نفس...﴾
- ۶- انسان باید همواره آماده‌ی حضور در صحنه و پاسخ‌گویی باشد. ﴿و ما تدری نفس بایّ ارض تموت﴾

پروردگار!

قرآن را نور ما، قانون ما، امید ما، منطق ما، مایه‌ی تعقل و تفکر ما، موعظه‌ی ما، شفای ما، آرامش ما و نجات ما قرار بده.

آمین ربّ العالمین

«والحمد لله ربّ العالمین»





سیمای سوره حجرات

این سوره در مدینه نازل شده و دارای هجده آیه است.

«حُجرات» جمع «حُجرة» است و چون در آیه چهارم این سوره درباره حجره‌های خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن به میان آمده، این سوره حجرات نامیده شده است.

در این سوره که به سوره آداب نیز شهرت دارد، موضوع‌های اخلاقی و اجتماعی مهمی مطرح شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. آداب برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشی نگرفتن بر آن حضرت.
۲. دوری از مسخره کردن، نام بد نهادن، سوءظن، تجسس و غیبت.
۳. برقراری روابط اجتماعی بر اساس اخوّت و برادری، اصلاح ذات البین، بسیج عمومی بر ضد یاغی، میانجی‌گری عادلانه و دوری از شایعه پراکنی.
۴. ارزش‌گذاری افراد جامعه بر اساس درجات ایمان و تقوای آنان و دوری نمودن از کفر، فسق و گناه.

۵. پیروی از پیامبر الهی از روی عشق و آگاهی و دوری از هرگونه منت‌گذاری به واسطه‌ی پذیرش اسلام و عمل به دستورات آن.

در این سوره کوتاه، پنج بار خطاب «یا ایها الذین آمنوا» تکرار شده است که بیانگر جایگاه مسائل اخلاقی و روابط اجتماعی در اسلام می‌باشد و به خوبی نشان می‌دهد که نحوه‌ی رفتار مسلمانان با یکدیگر و با رهبران خود، مورد توجه شارع مقدس بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان.

﴿۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در هیچ کاری) بر (حکم) خدا و پیامبر او
پیشی نگیرید و از خداوند پروا کنید، که خداوند شنوا و دانا است.

نکته‌ها:

□ سه سوره‌ی مائده، حجرات و ممتحنه که درباره مسائل حکومتی و اجتماعی است، با
جمله‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ شروع شده است.

در آغاز سوره‌ی مائده می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ ای کسانی که ایمان
آورده‌اید! به پیمان‌های خود وفادار باشید و در سوره‌ی ممتحنه می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن
خود را سرپرست خود قرار ندهید و در این سوره می‌خوانیم: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر
حکم خدا و رسول پیشی نگیرید.

□ این آیه می‌خواهد مؤمنان را همچون فرشتگان تربیت کند، زیرا قرآن درباره‌ی آنها
می‌فرماید: در سخن بر خدا سبقت نمی‌گیرند و تنها طبق دستور او عمل می‌کنند.
﴿لَا يَسْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^(۱)

□ قرآن، موارد تقدّم و پیشی گرفتن بر پیامبر را بیان نکرده است تا شامل نهی از انواع پیش



افتادند ها در امور عقیدتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیر آن در گفتار و کردار گردد.

□ خداوند از تقدّم بر رهبر جامعه اسلامی به شدّت نهی نموده است، زیرا کسی که در کارهایش از خدا و پیامبر پیشی می‌گیرد، در مدیریت نظام اسلامی خلل وارد کرده و جامعه را به هرج و مرج می‌کشانند و در حقیقت نظام قانون‌گذاری را بازیچه تمایلات خود قرار می‌دهد.

□ عمل به این آیه، جلوی بسیاری از خطاها را می‌گیرد. زیرا گاهی خواسته‌ی مردم، پیروی انسان از حدس و تخمین یا میل به ابتکار و نوآوری و یا قضاوت عجولانه و یا گمان آزاداندیشی، انسان را وادار به گفتن، نوشتن و یا گرفتن تصمیماتی می‌کند که ناخودآگاه از خواسته‌ی خدا و رسول جلو می‌افتد. همان گونه که گروهی به گمان عبادت، قاطعیّت، انقلابی بودن و زهد و ساده زیستی، از خدا و رسول پیشی گرفتند و به قول معروف کاسه‌ی داغ‌تر از آتش شدند.

□ پذیرش و عمل به آن دسته از آداب و عادات و رسوم اجتماعی و یا مقرّرات و قوانین بشری که ریشه در قرآن و حدیث ندارد و برخاسته از عقل و فطرت نیست، نوعی پیش افتادن از خدا و رسول است.

نمونه‌های پیش افتادن

- به چند نمونه تاریخی از پیشی گرفتن بر پیامبر که در تفاسیر و روایات آمده، توجّه کنیم:
۱. در عید قربان، گروهی قبل از پیامبر ﷺ قربانی کردند، به آنان گفته شد: ﴿لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^(۱)
 ۲. پیامبر اسلام ﷺ گروهی را برای تبلیغ نزد کفار فرستاد. کفار نمایندگان پیامبر را کشتند و تنها سه نفر توانستند فرار کنند. این سه نفر در مسیر بازگشت دو نفر از کفار قبیله‌ی بنی عامر را به انتقام کشته شدن دوستان خود کشتند، در حالی که آن دو نفر بی‌تقصیر بودند. قرآن آنان را به خاطر این عمل خودسرانه توبیخ کرد که چرا بدون دستور پیامبر دست به این عمل زدید؟^(۲) ﴿لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

۱. تفسیر کشاف.

۲. تفسیر کشاف.

۳. قوم بنی تمیم از پیامبر ﷺ امیر و حاکم خواستند. خلیفه‌ی اوّل و دوّم هر کدام شخصی را پیشنهاد کردند و با هم مشاجره می‌کردند که کاندیدای من بهتر است، آیه نازل شد: ﴿لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ... وَلَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾^(۱)

۴. امام معصوم (علیه السلام) به شخصی فرمود: این دعا را بخوان: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» تا آنجا که می‌فرماید: «يُحْيِي وَ يُمِيتُ». شنونده از پیش خود جمله‌ای اضافه کرد و گفت: «و مِيت و يَحْيِي» حضرت فرمودند: جمله‌ی تو صحیح است، امّا آنچه من می‌گویم بگو و سپس آیه‌ی ﴿لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾ را برای او تلاوت فرمودند.^(۲)

۵. بعضی اصحاب پیامبر اسلام ﷺ خواب و خوراک و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند. حضرت ناراحت شده و مردم را جمع کرده و فرمودند: من خودم غذا می‌خورم، می‌خوابم و با همسرم زندگی می‌کنم. راه و روش و سیره‌ی زندگی من این است، پس هرکس از این راه پیروی نکند، از من نیست. «فَن رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^(۳)

۶. با این که پیامبر اسلام ﷺ ازدواج موقت را شرعی و قانونی اعلام فرمودند، امّا خلیفه‌ی دوم آن را حرام کرد. این خود، نوعی پیش افتادن از پیامبر ﷺ است که در این آیه از آن نهی شده است. ﴿لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾

۷. در سال هشتم هجری که پیامبر اسلام ﷺ برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضی از مسلمانان در این سفر روزه خود را افطار نکردند، با این که می‌دانستند مسافر روزه ندارد و می‌دیدند که پیامبر ﷺ افطار کرده است. اینها در واقع از پیامبر ﷺ پیشی گرفتند.

پیام‌ها:

۱- پیش از درخواست و دستور به کاری، باید ابتدا زمینه‌های روانی پذیرش را در مخاطب ایجاد کرد. جمله‌ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به مؤمنان شخصیت می‌دهد و رابطه‌ی آنان با خدا را که زمینه‌ی انجام دستور است، بیان می‌کند.

۲. خصال صدوق، ج ۲، ص ۶۲.

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳. وسائل، ج ۲۳، ص ۲۴۴.



- ۲- از آنجا که فرمان پیش نیفتادن از خدا و رسول، فرمان ادب است، خود این آیه نیز مخاطب را با ادب و ویژه صدا می زند. ﴿یا ایها الذین آمنوا...﴾
- ۳- حرام کردن حلال خداوند و یا حلال کردن حرام ها، نوعی پیشی گرفتن بر خدا و رسول است. ﴿لا تقدّموا...﴾
- ۴- هرگونه بدعت و جعل قانون در برابر قانون الهی ممنوع است. ﴿لا تقدّموا...﴾
- ۵- سرچشمه ی قانون و رفتار ما باید قرآن و سنت پیامبر ﷺ باشد. ﴿لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله﴾
- ۶- حکم رسول، حکم خداست و بی احترامی به او بی احترامی به خداست. ﴿لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله﴾
- ۷- پیشی گرفتن از خدا و رسول، بی تقوایی است. ﴿لا تقدّموا... واتّقوا﴾
- ۸- برای انجام تکالیف، دو اهرم ایمان و تقوا لازم است. ﴿آمنوا... واتّقوا﴾
- ۹- التزام عملی باید همراه با تقوای درونی باشد. ﴿لا تقدّموا... واتّقوا الله﴾
- ۱۰- کسانی که به خاطر سلیقه های شخصی یا آداب اجتماعی، بر خدا و رسولش پیشی می گیرند، از ایمان و تقوا دور شده اند. ﴿لا تقدّموا... واتّقوا﴾
- ۱۱- تندرستی های خود را توجیه نکنیم. ﴿لا تقدّموا... انّ الله سمیع علیم﴾
- ۱۲- ایمان به حضور و آگاهی خداوند، زمینه پرهیز و خدا ترسی می گردد. ﴿واتّقوا الله انّ الله سمیع علیم﴾

﴿ ۲ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در گفتگو با پیامبر) صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آن گونه که با یکدیگر بلند گفتگو می کنید، با پیامبر بلند سخن مگویید! مبدا (به خاطر این بی ادبی)، اعمالتان نابود شود و شما آگاه نشوید.

نکته‌ها:

- در آیهی قبل، از پیشی‌گرفتن بر رسول خدا و دستورات الهی در عمل نهی شد و در این آیه، از بلند کردن صدا در حضور پیامبر در گفتار و سخن گفتن. در آیهی ۶۳ سورهی نور نیز سفارش شده که پیامبر را مانند خود صدا نزنید، بلکه با احترام و مؤدبانه نام ببرید.
- حفظ عمل، مهم‌تر از خود عمل است. اعمال ما گاهی از اول خراب است، چون با قصد ریا و خودنمایی شروع می‌شود، گاهی در وسط کار به خاطر عجب و غرور از بین می‌رود و گاهی در پایان کار به خاطر بعضی از اعمال حبط می‌شود. به همین جهت قرآن می‌فرماید: هر کسی عمل خود را تا قیامت بیاورد و از آفات بیمه کند، ده برابر پاداش داده می‌شود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرَ امْثَالِهَا﴾^(۱) و نمی‌فرماید: هر کس عملی را انجام دهد، ده برابر پاداش دارد. زیرا میان انجام عمل در دنیا و تحویل آن در قیامت، فاصله‌ی زیادی است.
- چنانکه در روایتی رسول خدا ﷺ فرمود: برای هر ذکری، درختی در بهشت کاشته می‌شود، شخصی گفت: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم! حضرت فرمود: بله، ولی گاهی گناه و اعمالی از شما سر می‌زند که آن درختان را می‌سوزاند. سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.^(۲)
- قرآن، حبط اعمال را، یک جا برای کفر و شرک آورده و یک جا برای بی‌ادبی در محضر پیامبر اکرم ﷺ پس کیفر بی‌احترامی به پیامبر، هم‌وزن کیفر کفر و شرک است.
- یکی از یاران پیامبر که در حضور پیامبر بلند سخن گفته بود، هنگامی که شنید صدای بلند او سبب از بین رفتن و نابودی کارهای خوب او می‌شود، بسیار ناراحت شد. پیامبر ﷺ فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بود و حساب تو از دیگران جداست.^(۳)
- در جمله‌ی ﴿إِنْ تَحِبُّوا أَعْمَالَكُمْ وَإِنْ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾، این نکته نهفته است که برخی اعمال آثار وضعی دارد و آن آثار وابسته به دانستن یا ندانستن ما نیست.
- اگر انسان مایعی سمّی بخورد مسموم می‌شود، گرچه گمان کند آب است. اگر به سیم برق دست بزنیم، دچار برق‌گرفتگی می‌شویم، گرچه گمان کنیم برق ندارد. برخی گناهان، سبب



پیدایش قحطی، زلزله، کوتاه شدن عمر، ذلت و خواری می‌شود، گرچه خود انسان از عامل پیدایش این آثار خبری نداشته باشد.

□ گرچه بلند کردن صدا در مقابل پیامبر بی‌ادبی به پیامبر ﷺ است که به خاطر مقام والای آن حضرت، سبب حبط اعمال می‌شود، ولی قرآن به ما سفارش کرده که نسبت به همه‌ی مردم ادب را رعایت کنیم و آرام سخن بگوییم. چنانکه لقمان عليه السلام به فرزندش می‌گوید: ﴿وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾ صدای خود را فروگیر و آرام سخن بگو. سپس صداهاى بلند را به صدای الاغ تشبیه کرده است: ﴿إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾^(۱)

مسئله‌ی صدای بلند و آلودگی صوتی، امروزه یکی از مشکلات جامعه‌ی بشری است که گاهی به اسم عروسی، گاهی به اسم عزاء، گاهی در مسجد و گاهی در کوچه و خیابان و زمین ورزش، آرامش را از مردم سلب می‌کند.

نمونه‌های بی‌ادبی به پیامبر

الف: پیامبر اسلام در آستانه‌ی رحلت، تقاضای قلم و کاغذی کرد و فرمود: می‌خواهم چیزی بگویم و بنویسید که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! در میان حاضران خلیفه‌ی دوم گفت: بیماری پیامبر شدید شده و سخنانش بی‌ارزش است، شما قرآن دارید و نیازی به نوشتن نیست. سر و صدا به موافقت و مخالفت بلند شد. حضرت فرمود: برخیزید و بروید.^(۲)

مرحوم علامه سید شرف‌الدین، صاحب کتاب المراجعات، می‌فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشته نشد، ولی می‌توان خط نانوشته را خواند. زیرا با بررسی روایات خواهیم دید که پیامبر این مطلب را بارها بیان فرموده است که من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانبها را به جا می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید و آن دو، قرآن و اهل بیت من هستند. «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا ان تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي»^(۳)

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹.

۱. لقمان، ۱۹.

۳. وسائل، ج ۲۷، ص ۳۳.

پس در اینجا نیز مراد آن حضرت تمسک به قرآن و اهل بیت بوده است.

ب: هنگامی که امام حسن مجتبیٰ علیه السلام شهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام حسین علیه السلام با تلاوت آیهی ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...﴾ مردم را امر به سکوت کرد و فرمود: احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مرگ حضرت نیز همچون زمان حیات او لازم است.^(۱)

مقدّسات در اسلام

□ در تمام دنیا با وجود عقائد مختلف، به بزرگان خود احترام خاصّ می‌گذارند. شهرها، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، فرودگاه‌ها، مدارس و مؤسسات را به نام آنان نام‌گذاری می‌کنند. در اسلام نیز برخی افراد و حتّی برخی گیاهان و جمادات قداست دارند. در اسلام ریشه‌ی قداست و کرامت هر چیزی، وابستگی آن به ذات مقدّس خداوند است و هر چه این وابستگی بیشتر باشد، قداست هم بیشتر است و ما باید احترام ویژه‌ی آن را حفظ کنیم. اما مقدّسات:

۱. خداوند سرچشمه قدس است و مشرکان که دیگران را با خدا یکسان می‌پندارند، در قیامت به انحراف خود اقرار خواهند کرد و به معبودهای خیالی خود خواهند گفت: رمز بدبختی ما این است که شما را با پروردگار جهانیان یکسان می‌پنداشتیم. ﴿إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۲) در قرآن از تسبیح و تنزیه خداوند زیاد سخن به میان آمده است، یعنی ما باید برای خدا آن احترام و قداستی را بپذیریم که هیچ‌گونه عیب و نقصی برای او تصوّر نشود. نه تنها ذات او، بلکه نام او نیز باید منزّه باشد. ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^(۳)
۲. کتاب خدا نیز احترام و قداست ویژه‌ای دارد. وقتی خداوند قرآن را عظیم می‌داند،^(۴) پس ما باید آن را تعظیم کنیم، وقتی قرآن را کریم می‌داند،^(۵) ما باید آن را تکریم کنیم، و چون قرآن را مجید می‌داند،^(۶) ما باید آن را تمجید کنیم.

۳. اعلی، ۱.

۲. شعراء، ۹۸.

۱. تفسیر نمونه.

۶. ق، ۱.

۵. واقعه، ۷۷.

۴. حجر، ۸۷.



۳. رهبران الهی، تمام انبیا و جانشینان بر حق آن بزرگواران به خصوص حضرت محمد ﷺ و اهل بیت او، دارای مقام مخصوصی هستند که در این سوره پاره‌ای از آداب برخورد با آن حضرت بیان شده است: بر آنان پیشی نگیریم، بلندتر از آنان صحبت نکنیم و در آیات دیگر، فرمان صلوات بر پیامبر داده شده است.^(۱)

البته باید به این نکته توجه کنیم که پس از رحلت پیامبر نیز، زیارت آن حضرت^(۲) و زیارت و احترام جانشینان و ذریه آن بزرگوار و تمام کسانی که به گونه‌ای به آن حضرت نسبت دارند، به خصوص علمای ربّانی و فقهای عادل و مراجع تقلید که به فرموده‌ی روایات، جانشینان پیامبرند، بر ما لازم است. چنانکه در حدیث می‌خوانیم: کسی که سخن فقیه عادل را رد کند، مثل کسی است که سخن اهل بیت پیامبر ﷺ را رد کرده و کسی که سخن آنان را رد کند، مثل کسی است که سخن خدا را رد کرده باشد.^(۳)

نه تنها شخص پیامبران، بلکه آنچه مربوط به آنان است، قداست و کرامت دارد. در قرآن می‌خوانیم: صندوقی که موسی علیه السلام در زمان نوزادیش در آن نهاده و به دریا انداخته شده بود و پس از آن یادگارهای موسی و آل موسی در آن نگهداری می‌شد، به قدری مقدّس بود که فرشتگان آن را حمل می‌کردند و باعث پیروزی بر دشمنان می‌شد.^(۴)

۴. در اسلام، والدین از کرامت و قداست خاصی برخوردارند. در قرآن پنج مرتبه بعد از سفارش به یکتاپرستی، احسان به پدر و مادر مطرح شده^(۵) و تشکر از آنان، در کنار تشکر از خداوند آمده است.^(۶)

احترام والدین تا آنجا است که نگاه همراه با محبت به والدین عبادت است و به ما سفارش

۱. احزاب، ۵۶.

۲. در کتب متعدّد مانند کتاب تبرک الصحابه نوشته آیه الله احمدی میانجی صدها نمونه از احترام اصحاب پیامبر به رسول خدا ﷺ در زمان حیات و بعد از رحلت ایشان ذکر شده است.

۳. بحار، ج ۲۷، ص ۲۳۸. ۴. بقره، ۲۴۸.

۵. بقره، ۸۳؛ نساء، ۳۶؛ انعام، ۱۵۱؛ اسراء، ۲۳؛ احقاف، ۱۵.

۶. لقمان، ۱۴.

شده صدای خود را بلندتر از صدای آنها قرار ندهید، سفری که سبب اذیت آنان می‌شود، حرام است و باید در آن سفر نماز را کامل خواند.

۵. در اسلام، بعضی زمان‌ها مثل شب قدر، بعضی مکان‌ها مثل مسجد، بعضی سنگ‌ها مثل حجرالاسود، بعضی آب‌ها مثل زمزم، بعضی خاک‌ها مثل تربت امام حسین (علیه السلام)، بعضی لباس‌ها مثل لباس احرام، مقدّس شمرده شده است و باید برای آنها احترام خاصی قائل شد.

در قرآن می‌خوانیم: حضرت موسی به احترام وادی مقدّس، هنگام ورود به آنجا کفش خود را بیرون آورد. ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^(۱)

مسجدالحرام مکان مقدّسی است که مشرک، حقّ ورود به آنجا را ندارد. ﴿اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾^(۲)

محلّ عبادت و مساجد مقدّس است و هنگامی که به مسجد می‌روید، زیبا و پاکیزه بروید. ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾^(۳) و فرد جُنُب و ناپاک، حقّ توقف در مسجد را ندارد. ﴿وَلَا جُنُبًا اِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ﴾^(۴)

مسجد به قدری عزیز است که افرادی مثل حضرت ابراهیم، اسماعیل، زکریّا و مریم (علیهم السلام) مسئول تطهیر آن بوده‌اند. ﴿طَهِّرَا بَيْتِيَ﴾^(۵) حتی مادر مریم که خیال می‌کرد فرزندش پسر است، نذر کرد او را خادم مسجدالاقصی قرار دهد. ﴿اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾^(۶)

۶. انسان با ایمان نیز دارای قداست و کرامت است، تا آنجا که آبروی مؤمن از کعبه بیشتر است و آزار و غیبت او حرام و دفاع از حقّ او واجب و حتّی بعد از مرگ نیز نبش قبر او حرام است.

پیام‌ها:

- ۱- برای آموزش ادب به دیگران، ما نیز باید آنان را مؤدّبانه صدا بزنیم. (در این آیه خداوند مؤمنان را با جمله‌ی «یا ایّها الذّین آمنوا» صدا زده است.)
- ۲- سفارش به احترام بزرگان، از زبان دیگران زیبا است. (در این آیه پیامبر

۱. طه، ۱۲. ۲. توبه، ۲۸. ۳. اعراف، ۳۱. ۴. نساء، ۴۳. ۵. بقره، ۱۲۵. ۶. آل عمران، ۳۵.



نمی فرماید: بلندتر از من سخن نگویند، این خداوند است که سفارش می کند بلندتر از پیامبر صحبت نکنید. ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾
 ۳- مقام و موقعیت افراد، در عمل آنان اثر دارد. (جسارت مؤمن نسبت به پیامبر، کيفر سنگینی دارد.) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا... ان تَحْبُطْ أَعْمَالَكُمْ﴾
 ۴- گاهی انسان ندانسته تیشه به ریشه خود می زند. ﴿تَحْبُطْ أَعْمَالَكُمْ وَ انْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

﴿۳﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

همانا کسانی که نزد پیامبر (از روی ادب و احترام) صدایشان را پایین می آورند، آنان کسانی هستند که خداوند دلهايشان را برای (پذیرش) تقوا آزمایش (و آماده) کرده و آمرزش و پاداش بزرگ مخصوص آنها است.

نکته ها:

- «غَضَّ» به معنای پایین آوردن و کوتاه کردن است. این واژه در قرآن، هم در مورد کوتاه کردن صدا به کار رفته و هم در مورد کوتاه کردن نگاه؛ چنانکه در مورد نگاه به نامحرمان، قرآن می فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾^(۱)
- اگر ادب در کلام لازم است، در رفتار و کردار، به طریق اولی لازم است.
- آهسته سخن گفتن، نشانه‌ی ادب، تواضع، وقار و آرامش انسان است.
- قرآن در این آیه می فرماید: خداوند دلهای افراد را آزمایش می کند، تا میزان پاکی و تقوای درون آنها را آشکار سازد. زیرا چه بسیار افراد ریاکارانه اظهار ادب و تواضع می کنند، ولی در درون متکبرانند.
- پاداش‌های الهی معمولاً با صفات «کریم»، «عظیم»، «کبیر» و «غیر مَنُون» (پیوسته) همراه است و این بخاطر آن است که سرچشمه این پاداش‌ها، رحمت و لطف بی‌نهایت خدا است.

ادب در گفتار

این آیه ادب سخن گفتن با رسول خدا را بیان می‌کند، در اینجا مناسب است به دستوراتی که اسلام برای نوع سخن و گوینده و چگونگی بیان او دارد، اشاره کنیم:

۱. سخن باید واقعی و حقیقی باشد. ﴿بَنَاءٍ یَقِینَ﴾^(۱)
۲. گفتار بایستی دل پسند باشد. ﴿الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ﴾^(۲)
۳. سخن باید رسا و شفاف باشد. ﴿قَوْلًا بَلِیْغًا﴾^(۳)
۴. بعضی از گفتار باید نرم بیان شود. ﴿قَوْلًا لَّیِّنًا﴾^(۴)
۵. سخن باید بزرگوارانه بیان شود. ﴿قَوْلًا کَرِیْمًا﴾^(۵)
۶. سخنی باشد که پذیرش و عمل آن آسان باشد. ﴿قَوْلًا مَّیْسُورًا﴾^(۶)
۷. در گفتار هیچ گونه لغو و باطلی نباشد. ﴿اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^(۷)، ﴿عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^(۸)
۸. گفتار باید همراه با کردار باشد وگرنه قابل سرزنش است. ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^(۹)

پیام‌ها:

- ۱- هم خلافکار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. (در آیه‌ی قبل کسانی که در محضر پیامبر ﷺ بلند صحبت کردند توبیخ شدند، و در این آیه و آیات بعد، افراد مؤدب تشویق می‌شوند). ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغْضَوْنَ... هُمْ مَغْفِرَةٌ...﴾
- ۲- ادب‌های مقطعی و لحظه‌ای، نشان دهنده‌ی عمق تقوا نیست. ﴿يَغْضَوْنَ اصْوَاتَهُمْ﴾ (فعل مضارع، نشانه‌ی استمرار و تداوم است)
- ۳- در قرآن هر جا «مغفرت» و «اجر» آمده، ابتدا سخن از مغفرت است. زیرا تا از گناه پاک نشویم، نمی‌توانیم الطاف الهی را دریافت کنیم. ﴿هُمْ مَغْفِرَةٌ وَاجْرٌ عَظِيمٌ﴾
- ۴- لازمه‌ی ایمان و تقوا، عصمت از گناه نیست، چه بسا افراد مؤمن متقی که

۳. نساء، ۶۳.

۲. حج، ۲۴.

۱. نمل، ۲۲.

۶. اسراء، ۲۸.

۵. اسراء، ۲۳.

۴. طه، ۴۴.

۹. صف، ۲.

۸. مؤمنون، ۳.

۷. حج، ۳۰.



گرفتار لغزش و گناه می شوند اما به زودی جبران می کنند. ﴿لَهُمْ مَغْفِرَةٌ﴾

﴿۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

همانا کسانی که از پشت حجره‌ها تو را می خوانند، اکثرشان تعقل نمی کنند.

﴿۵﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و اگر صبر کنند تا به سوی آنان خارج شوی، قطعاً برایشان بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته‌ها:

□ اسلام، برای آداب اجتماعی اهمیت ویژه‌ای قائل است. در این سوره به بخشی از آن آداب اشاره شده و لذا به سوره آداب مشهور شده است.

□ گرچه مسئله‌ی صدا زدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پشت دیوار و پنجره، امروز دیگر مطرح نیست، ولی درس و قانونی که از این ماجرا به دست می آید، برای ما کارساز است. در تفسیر روح المعانی می خوانیم که ابن عباس به خانه‌ی استادش می رفت، ولی در خانه را نمی زد و صبر می کرد تا خود استاد بیرون بیاید. از او پرسیدند: چرا در نمی زنی؟ و او در پاسخ این آیه را تلاوت می کرد: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾ اگر مردم صبر کنند تا تو از خانه خارج شوی برای آنان بهتر است.

□ اتاق‌های خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به تعداد همسران او بود و هریک از آنان، حجره‌ای مستقل داشت. این اتاق‌ها بسیار ساده و بی آرایش بود و متأسفانه در زمان ولید بن عبدالملک خراب و جزو مسجد قرار داده شد.^(۱) ای کاش این حجره‌ها به حال خود باقی می ماند تا مردم جهان این سادگی را می دیدند و عبرت می گرفتند!

□ حضرت علی علیه السلام می فرماید: «لَا عَقْلَ لِمَنْ لَا أَدَبَ لَهُ»^(۲)، کسی که ادب ندارد، در واقع عاقل نیست.

۲. غررالحکم.

۱. تفسیر روح المعانی از کتاب طبقات ابن سعد.

پیام‌ها:

- ۱- معمولاً بی ادبی نشانه‌ی بی خردی است. «الَّذین ینادونک... لا یعقلون»
- ۲- بی ادبی نسبت به رهبران آسمانی، قابل توبیخ و سرزنش است. «الَّذین ینادونک... لا یعقلون»
- ۳- خانه و خانواده، حریم دارد و دیگران حق مزاحمت برای آن ندارند، حتی با صدا زدن آنان از بیرون خانه. «ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون»
- ۴- حساب افرادی که بر اساس عادت بلند سخن می‌گویند، (نه بر اساس اهانت و تحقیر)، از افراد بی ادب و مغرض جداست. «اکثرهم لا یعقلون»
- ۵- به برنامه‌ها و اوقات فراغت دیگران احترام بگذاریم. پیامبر نیز به آرامش و استراحت نیاز دارد و نباید مردم هر لحظه مزاحم او شوند. «لو انهم صبروا...»
- ۶- مسئولیت‌های اجتماعی، نباید مانع رسیدگی به امور خانوادگی آنان شود. «صبروا حتی تخرج الیهم»
- ۷- پیامبر اکرم ﷺ زمان‌هایی را برای ملاقات با مردم قرار داده بود و نیازی به فریاد از کوچه نبود. «صبروا حتی تخرج الیهم»
- ۸- در برابر افراد بی ادب و بی خرد، از باب رحمت، گذشت و مهربانی وارد شویم و آنان را مأیوس نکنیم. خداوند ضمن سرزنش کسانی که پیامبر را با فریاد صدا می‌زدند، مغفرت و رحمت خود را مطرح می‌کند تا یکسره مأیوس نشوند و فرصت تغییر رفتار داشته باشند. «لو انهم صبروا... والله غفور رحیم»

﴿۶﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برای شما خبری مهم آورد تحقیق کنید، مبدا (از روی زودباوری و شتاب‌زدگی تصمیم بگیرید و) ناآگاهانه به گروهی آسیب رسانید، سپس از کرده‌ی خود پشیمان شوید.



نکته‌ها:

- بر اساس روایات متعدّد از طرق شیعه و سنی، این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده است. زیرا پیامبر او را برای جمع‌آوری زکات از قبیله بنی مصطلق اعزام داشت، اما از آنجا که میان او و این قبیله در دوران جاهلیّت، خصومتی شدید بود، هنگامی که اهل قبیله به استقبال او می‌آمدند، گمان کرد که به قصد کشتن او آمده‌اند. لذا جلوتر نرفت و نزد پیامبر بازگشت و خبر داد که مردم از پرداخت زکات خودداری کرده‌اند. پیامبر از این خبر ناراحت شد و تصمیم گرفت آنان را گوشمالی دهد. آیه فوق نازل شد و در مورد خبر فاسق دستور تحقیق داد.
- روشن است که فسق ولید بن عقبه، از ابتدا روشن نبود و گرنه پیامبر شخص فاسق را به عنوان نماینده خود جهت دریافت زکات اعزام نمی‌کرد، بلکه پس از دروغی که ولید در مورد سرباز زدن قبیله بنی‌المصطلق از پرداخت زکات گفت، این آیه فسق او را آشکار ساخت تا پیامبر و مؤمنان بر اساس خبر او عمل نکنند.
- امام حسین (علیه السلام) در احتجاجی که با ولید بن عقبه داشت فرمود: به خدا سوگند من تو را در دشمنی‌ات با علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) ملامت نمی‌کنم، زیرا خداوند، علی را مؤمن و تو را فاسق خوانده است. سپس آیه فوق را تلاوت کردند.^(۱)
- سؤال: در این آیه دستور تحقیق و بررسی آمده، ولی در آیه‌ی ۱۲ همین سوره، تجسّس، حرام شمرده شده است، آیا می‌شود تحقیق و تفحص، هم حرام باشد و هم واجب؟ پاسخ: آنجا که تجسّس حرام است، درباره‌ی رفتار شخصی مردم است که ربطی به زندگی اجتماعی ندارد، ولی آنجا که واجب است، موردی است که به جامعه مربوط است و می‌خواهیم بر اساس آن، اقدام و عملی انجام دهیم که اگر به خاطر احترام فرد، تحقیق و بررسی نکنیم ممکن است جامعه در معرض فتنه و آشوب قرار گیرد.

۱. تفسیر نورالثقلین.

فسق چیست و فاسق کیست؟

□ «فسق» در لغت به معنای خارج شدن است و در اصطلاح قرآنی، به خارج شدن از راه مستقیم گفته می‌شود. این کلمه در برابر عدالت به کار می‌رود و فاسق به کسی گویند که مرتکب گناه کبیره‌ای شود و توبه نکند.

□ واژه «فسق»، در قالب‌های گوناگون، پنجاه و چهار بار در قرآن آمده و در موضوعات و مصادیق مختلفی به کار رفته است از جمله:

۱. در مورد انحراف‌های فرعون و قوم او: ﴿أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾^(۱)
۲. در مورد افراد چند چهره و منافق: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۲)
۳. در مورد آزار دهندگان به انبیا و سرکشان از دستورات آنان: ﴿قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَدْخُلُهَا... الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^(۳)
۴. در مورد کسانی که طبق قانون الهی دآوری و قضاوت نمی‌کنند: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۴)
۵. در مورد حيله گران: ﴿...بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^(۵)
۶. در مورد کسانی که وظیفه‌ی مهم امر به معروف و نهی از منکر را رها می‌کنند: ﴿أَنجَحِنَا الَّذِينَ يَنهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَآخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا... بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^(۶)
۷. در مورد کسانی که خانه، تجارت، فامیل و مادیات را بر جهاد در راه خدا ترجیح می‌دهند: ﴿إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ... أَحَبَّ... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^(۷)
۸. در مورد گناهان علنی و انحرافات جنسی و شهوت‌رانی‌های ناروا. (قرآن به قوم لوط که گناه را در مجالس علنی و بی‌پروا انجام می‌دادند، لقب فاسق داده است) ﴿رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^(۸)
۹. در مورد بهره‌گیری از غذاهای حرام: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ... ذَٰلِكُمْ فَسْقٌ﴾^(۹)

۳. مائده، ۲۴ - ۲۶.

۲. توبه، ۶۷.

۱. نمل، ۱۲.

۶. اعراف، ۱۶۵.

۵. اعراف، ۱۶۳.

۴. مائده، ۴۷.

۹. مائده، ۳.

۸. عنکبوت، ۳۴.

۷. توبه، ۲۴.



۱۰. در مورد تهمت زدن به زنان پاکدامن: ﴿يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ... أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۱)

تحقیق، داوری دردهای اجتماعی

□ در طول تاریخ، انبیا با مردم و اجتماعی روبرو بوده‌اند که به انواع بیماری‌های اجتماعی و اخلاقی مبتلا بوده‌اند و حتی امروز با آن همه پیشرفت‌های مهمی که در زندگی بشر شده است، هنوز آن بیماری‌ها به قوّت خود باقی است. بیماری‌هایی همچون: تقلید کورکورانه از نیاکان و پیروی از عادات و آداب و رسوم خرافی. پیروی از خیالات، شایعات، پیشگویی‌ها و رؤیاهای بی‌اساس.

داوری و موضع‌گیری بدون علم، ستایش یا انتقاد بدون علم و نوشتن و گفتن بدون علم. داوری شتاب‌بخش برای همه آن بیماری‌ها، تحقیق و بررسی است که در این آیه آمده است. اگر جامعه اهل دقّت و تحقیق و بررسی باشد، همه‌ی این آفات و بلاهای اجتماعی یکسره درمان می‌شود.

□ مشابه این آیه، آیه ۹۴ سوره نساء است که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَامٌ كَثِيرٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ ای مؤمنان! هرگاه در راه خدا گام بر می‌دارید و سفر می‌کنید، تحقیق و بررسی کنید و به کسی که اظهار ایمان می‌کند نگوئید تو مؤمن نیستی و بخاطر به دست آوردن غنائم بی‌گناهی را نکشید. زیرا نزد خداوند غنائم فراوانی است.

چنانکه در تاریخ آمده است: پس از جنگ خیبر، پیامبر ﷺ شخصی به نام أُسامه بن زید را همراه گروهی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک بودند فرستاد تا آنان را به اسلام یا قبول شرایط ذمه و تحت‌الحمایه بودن دعوت نماید، یکی از یهودیان (به نام مرداس) با شنیدن خبر، اموال و خانواده خود را در پناه کوهی قرار داد و با گفتن «لا اله الا الله محمد رسول الله» به استقبال مسلمانان آمد. أُسامه به گمان این‌که او از ترس، اسلام

آورده و اسلام او واقعی نیست، او را کشت. رسول خدا پس از اطلاع، به شدت ناراحت شدند و آیه فوق نازل شد.

خبر در اسلام

□ اسلام درباره‌ی چگونگی سخن و نقل خبر تأکیدهای فراوانی کرده است از جمله:

الف) قرآن از کسانی که هر خبری را می‌شنوند و سنجدیده آن را نشر می‌دهند، به شدت انتقاد کرده و می‌فرماید: خبر را به اهل استنباط عرضه کنید و اگر حَقانیت آن ثابت شد، آنگاه آن را پخش کنید.^(۱)

ب) قرآن برای کسانی که با پخش اخبار دروغ، در جامعه دغدغه ایجاد می‌کنند، کیفری سخت معین فرموده است.^(۲)

ج) پیامبر اسلام ﷺ در سال آخر عمر شریف خود در سفر حج فرمودند: کسانی که خبرهای دروغی از من نقل می‌کنند، زیادند و در آینده زیادتیر خواهند شد، هر کس آگاهانه به من نسبت دروغ بدهد، جایگاهش دوزخ است و هر چه از من شنیدید، به قرآن و سنت من عرضه کنید، پس اگر موافق آن دو بود بپذیرید وگرنه رد کنید.^(۳)

د) امام صادق علیه السلام به کسی که خبرهای دروغی را به پدرش امام باقر علیه السلام نسبت می‌داد، لعنت کردند و فرمودند: هر چه از ما شنیدید، اگر شاهد و گواهی از قرآن یا سایر سخنان ما بر آن پیدا کردید، بپذیرید وگرنه نپذیرید.^(۴)

ه) امام رضا علیه السلام فرمودند: سند سخنان ما، قرآن و سنت رسول خدا ﷺ است.^(۵)

و) یکی از مهم‌ترین علوم اسلامی، علم رجال است که برای شناخت خبر صحیح از غیر صحیح، افرادی را که حدیث نقل می‌کنند، مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌دهد.

۱. نساء، ۸۳.

۲. احزاب، ۶۰.

۳. بحار، ج ۲، ص ۲۲۵.

۴. بحار، ج ۲، ص ۲۵۰.

۵. بحار، ج ۲، ص ۲۵۰.



پیام‌ها:

- ۱- افراد مؤمن باید اهل تحقیق و بررسی باشند، نه افرادی زودباور و سطحی‌نگر.
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... فَتَبَيَّنُوا﴾
- ۲- همه‌ی اصحاب پیامبر عادل نبوده‌اند، بلکه در میان آنان افراد فاسق و منافق نیز بوده‌اند. ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ﴾
- ۳- افشاگری و رسوا کردن افرادی که کارشان سبب فتنه است، مانعی ندارد.
﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ﴾
- ۴- زمینه فتنه دو چیز است: تلاش فاسق، زودباوری مؤمن. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ... فَتَبَيَّنُوا﴾
- ۵- اصل در اسلام، اعتماد به مردم است، اما حساب کسی که فسق او بر همه روشن شد، از افراد عادی جداست. ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ... فَتَبَيَّنُوا﴾
- ۶- افراد فاسق، در صدد ترویج اخبار دروغ و نوعی شایعه پراکنی هستند. ﴿جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾
- ۷- ایمان، با خوش‌باوری سازگار نیست. ﴿آمَنُوا... فَتَبَيَّنُوا﴾
- ۸- تحقیق و بررسی را به تأخیر نیندازید. ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾ (حرف «فاء» نشانه‌ی اقدام سریع است)
- ۹- گاهی فاسق راست می‌گوید، بنابراین نباید همه جا سخن او را تکذیب کرد، بلکه باید تحقیق شود. ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾
- ۱۰- جامعه اسلامی، در معرض تهاجم خبری است و مردم باید هوشیار باشند.
﴿إِنْ جَاءَكُمْ... فَتَبَيَّنُوا﴾
- ۱۱- در مدیریت، باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرد. ابتدا تحقیق و سپس اقدام کنیم. ﴿فَتَبَيَّنُوا إِنْ تَصِيبُوا قَوْمًا بَٰجَهَالَةٍ﴾
- ۱۲- بیان فلسفه و رمز و راز احکام الهی، انگیزه‌ی مردم را برای انجام دستورات زیاد می‌کند. (فلسفه تحقیق، دوری از ایجاد فتنه است). ﴿فَتَبَيَّنُوا إِنْ تَصِيبُوا﴾

۱۳- یکی از اهداف خبرگزاری‌های فاسق، ایجاد فتنه و بهم زدن امنیت نظام است. ﴿ان تصیبا قوماً بجهالة﴾

۱۴- اقدام بر اساس یک گزارش بررسی نشده، می‌تواند جامعه‌ای را به نابودی بکشاند. ﴿ان تصیبا قوماً﴾

۱۵- اقدام عجولانه و بدون بررسی و تحقیق، نوعی جهالت است. ﴿بجهالة﴾

۱۶- عمل به دستورات الهی، مانع پشیمانی است. تحقیق کنیم تا مبدا پشیمان شویم. ﴿فتیبتوا... نادمین﴾

۱۷- پایان کار نسنجیده، پشیمانی است. ﴿نادمین﴾

﴿۷﴾ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ
وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ
الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

و بدانید که در میان شما رسول خداست که (شما باید از او پیروی کنید و) اگر او در بسیاری از امور پیرو شما باشد، قطعاً به سختی و مشقت خواهید افتاد، ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داده و در دل‌هایتان آن را زینت بخشیده است و کفر، فسق و گناه را مورد تنفر شما قرار داده است. آنها همان رشد یافتگان هستند.

﴿۸﴾ فَضَلًا مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

(این علاقه به ایمان و تنفر از کفر، فضل و نعمتی بزرگ از طرف خداوند است و خداوند آگاه و حکیم است.)

نکته‌ها:

□ در ذیل آیه قبل خواندیم که ولیدبن عقبه به دروغ، خبر مخالفت مردم با پرداخت زکات را به پیامبر ﷺ داد. مردم آماده هجوم شدند که آیه نازل شد: هرگاه فاسقی خبری آورد تحقیق کنید. این آیه می‌فرماید: اصولاً مردم باید تابع پیغمبر باشند، نه آنکه رهبر الهی تابع



هیجان‌های ناپخته‌ی برخاسته از گزارشات افراد فاسق قرار گیرد.

□ در روایات می‌خوانیم: اگر اهل ایمان نزد شما محبوب بودند، در راه خیر هستید و اگر به گنهکاران علاقمند بودید، در شما خیری نیست.^(۱)

□ بر اساس روایات، یکی از مصادیق ایمان در جمله‌ی «حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ»، محبّت علی‌ابن ابی طالب (علیه السلام) و مراد از کفر و فسوق و عصیان، دشمنی با اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) است.^(۲)

□ در حدیث می‌خوانیم: کسانی که علاقه به معنویات و تنفر از گناه را نعمت نمی‌دانند، نعمت‌های الهی را کفران کرده، عملشان کم و تلاشهای آنان نابود است.^(۳)

□ رسیدن به رشد و کمال، هدیه‌ی الهی به انبیاست؛ «آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ»^(۴) و وظیفه‌ی آنها رشد دادن دیگران می‌باشد؛ «يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»^(۵) آنان نیز خود به دنبال رشد بوده‌اند، چنانکه حضرت موسی در بیابان‌ها به دنبال حضرت خضر می‌رود تا از طریق علم او به رشد برسد؛ «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا»^(۶)

ایمان زمینه‌ی رشد، «وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^(۷) و کتب آسمانی وسیله‌ی رشد هستند، «يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»^(۸). در این آیه نیز مؤمنان واقعی اهل رشد معرفی شده‌اند. «وَلَوْ أَنَّكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» به هر حال مراد از رشد در قرآن، رشد معنوی است، و این کوتاه فکری است که انسان رشد را تنها در کامیابی‌های دنیوی بداند.

□ در مدیریت و سیاست‌گذاری جامعه، اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل نباشد، از استبدادی سر در می‌آورد که در آن رشدی نیست، «وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ»^(۹) ولی اگر تصمیم‌گیرنده معصوم یا عادل باشد، زمینه‌ی رشد فراهم است. «وَلَوْ أَنَّكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»

پیام‌ها:

۱- اگر می‌خواهیم پشیمان نشویم باید به تعالیم انبیا مراجعه کنیم. (در آیه‌ی قبل،

- | | | |
|----------------------|----------------------|-----------------------|
| ۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۶. | ۲. کافی، ج ۱، ص ۴۲۶. | ۳. بحار، ج ۷۴، ص ۱۵۸. |
| ۴. انبیاء، ۵۱. | ۵. غافر، ۳۸. | ۶. کهف، ۶۶. |
| ۷. بقره، ۱۸۶. | ۸. جن، ۲. | ۹. هود، ۹۷. |

- سخن از ندامت و پشیمانی بود و این آیه می فرماید: به پیامبر مراجعه کنید تا از کارهای ندامت آور بیمه شوید. ﴿نَادِمِينَ - وَاعْلَمُوا أَنَّ فَيْكُم رَسُولُ اللَّهِ﴾
- ۲- حضور پیامبر و رهبران الهی، امتیاز خاصی برای جامعه است. ﴿فَيْكُم رَسُولُ اللَّهِ﴾
- ۳- رهبر باید در دسترس مردم باشد. ﴿أَنَّ فَيْكُم رَسُولُ اللَّهِ﴾
- ۴- توقّع مشورت کردن پیغمبر با مردم مانعی ندارد، اما اطاعت پیامبر از مردم انتظاری نابجاست. ﴿لَوْ يَطِيعُكُمْ... لَعَنَتُمْ...﴾
- ۵- مشکلات جوامع به خاطر دوری از مکتب انبیا و عمل به سلیقه ها و هوسهای شخصی است. ﴿لَوْ يَطِيعُكُمْ... لَعَنَتُمْ...﴾
- ۶- رهبر جامعه اسلامی باید استقلال رأی داشته باشد. ﴿لَوْ يَطِيعُكُمْ... لَعَنَتُمْ...﴾ (دشمن نیز همین نوع مشکلات را که برخاسته از سستی رأی رهبر است می خواهد، چنانکه در جای دیگر می خوانیم: ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ...﴾^(۱))
- ۷- در مواردی که حکمی از طرف خدا و رسول نیست، مشورت با مردم و پیروی از آنها مانعی ندارد. ﴿فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ﴾
- ۸- گرایش به مذهب، امری فطری است که خداوند در انسان به ودیعه گذاشته است. ﴿حَبَبَ الْيَكْمِ الْإِيمَانِ...﴾
- ۹- ایمان، امری قلبی است که با جبر و تحمیل سازگار نیست. ﴿حَبَبَ الْيَكْمِ الْإِيمَانِ﴾
- ۱۰- ایمان، زینت دلهاست. ﴿وَزَيَّنَّ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ همان گونه که کوه ها، دریاها، معادن، گل ها، آبشارها و همه ی آنچه روی زمین است، زینت زمین است. ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾^(۲) (آری، زینت انسان، کمالات معنوی است و جلوه های مادی، زینت زمین هستند.)
- ۱۱- تولّی و تبری باید در کنار هم باشد، اگر اهل ایمان را دوست داریم باید از اهل کفر، فسق و عصیان نیز بیزار باشیم. ﴿حَبَبَ الْيَكْمِ الْإِيمَانِ... كَرَّةَ الْيَكْمِ الْكُفْرِ...﴾

۱. آل عمران، ۱۱۸. ۲. کهف، ۷.



۱۲- انکار قلبی و انگیزه‌ی فاسد، مقدّمه‌ی طغیان است. ابتدا فرمود: «الکفر» و سپس «الفسوق و العصیان»

۱۳- آفات ایمان؛ کفر، فسوق و عصیان است. ﴿حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ... كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾

۱۴- تنفّر از بدی‌ها، امری فطری است، ﴿كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ...﴾ و این تنفّر، مایه‌ی رشد انسان است. ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾

۱۵- کسانی که از کفر، فسق و عصیان تنفّر ندارند، رشد ندارند. ﴿كَرَّهَ... وَأُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾

۱۶- از نعمت‌های بزرگ الهی، علاقه به ایمان و بیزاری از کفر، فسق و عصیان است. ﴿حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ... كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ... فَضَلَّ اللَّهُ مِنْ نِعْمَةٍ﴾

۱۷- فضل خداوند، بر اساس علم و حکمت اوست، نه بدون ملاک و گزافه. ﴿فَضَلَّ... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

﴿۹﴾ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

و اگر دو گروه از مؤمنان به نزاع و جنگ پرداختند، پس میان آنان صلح و آشتی برقرار کنید. سپس اگر یکی از دو گروه بر دیگری تجاوز کرد، با متجاوز بجنگید تا به فرمان خداوند بازگردد. پس اگر متجاوز بازگشت (و دست از تجاوز برداشت)، میان آن دو گروه به عدالت صلح برقرار کنید و عدالت ورزید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

نکته‌ها:

□ گرچه اقتضای ایمان، دوری از نزاع و برخورد میان مؤمنان است، اما مؤمنان، معصوم نیستند که خطایی از آنها سرزنزد و چه بسا گفتن جمله‌ای یا انجام کاری، موجب بروز درگیری میان آنان گردد. بنابراین باید آماده بود تا در صورت بروز چنین برخوردهایی، ضمن خاموش کردن آتش فتنه، حق مظلوم پایمال نشود و چنان با ظالم برخورد شود که دیگر تجاوزی تکرار نگردد.

□ در حدیث می‌خوانیم: برادر دینی خود را خواه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. اگر مظلوم است، در گرفتن حق و اگر ظالم است، در جلوگیری از ظلم.^(۱)

□ این آیه، آیه‌ای است که برای تلاوتش دو دست قطع شد. در ماجرای جنگ جمل، هر چند حضرت علی علیه السلام مخالفان را از برپا کردن جنگ نهی فرمود، اما طرفداران عایشه گوش ندادند و حضرت به خداوند شکایت کرد که مردم نافرمانی می‌کنند. آنگاه قرآن را به دست گرفت و فرمود: کیست که آیه «و ان طائفتان من المؤمنین...» را برای مردم بخواند؟ شخصی به نام مسلم مجاشعی گفت: من این آیه را با صدای بلند می‌خوانم. امام فرمود: داستان تو را قطع و تو را شهید خواهند کرد. گفت: «هذا قليل في ذات الله» شهادت من در راه خدا چیزی نیست. آنگاه قرآن را به دست گرفت و در برابر لشکر عایشه ایستاد و مردم را به ایمان به خدا دعوت کرد تا شاید خونی ریخته نشود و جنگی صورت نگیرد، اما آنان بر او حمله کردند و دست راست او را قطع کردند، قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز جدا کردند، قرآن را به دندان گرفت، سرانجام این تلاوت کننده قرآن را به شهادت رساندند. حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت او دستور حمله داد.^(۲)

آری، ابتدا باید با استناد به قرآن، اتمام حجت نمود و سپس شجاعانه تا آخرین نفس در راه هدف مبارزه کرد.

۱. وسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۲. ۲. بحار، ج ۳۲، ص ۱۷۵.



عدالت

□ در این آیه، سه بار سخن از برقراری صلح و اصلاح میان مردم بر اساس عدالت به میان آمده است: «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» اصولاً، آفرینش بر اساس حق و عدل است. «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ»^(۱) و بعثت انبیا برای آن بوده است که مردم به عدالت قیام کنند. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^(۲)

□ در جوامع امروزی، تحقق عدالت ملازم قانون مداری و بی‌عدالتی مرادف قانون‌گریزی است. اما کدام قانون؟ قانونی که ساخته دست بشری همچون خودماست؟ قانونی که هر روز در حال تغییر و تحول است؟ قانونی که در آن منافع افراد و احزاب نهفته و برخاسته از افکار ناپخته و اطلاعات محدود و تحت تأثیر تهدیدها، تطمیع‌ها و هوسهای خود و دیگران وضع شده است؟ قانونی که قانون‌گذارش انواع قانون‌گریزی‌ها دارد و خود به آن عمل نمی‌کند؟ آیا این قوانین می‌تواند برای انسان قداست و کرامت داشته باشد و برای جامعه، عدالت و امنیت را به ارمغان آورد؟

آنچه می‌تواند صلح و عدالت را در جامعه حاکم سازد و از هرگونه خطا و نقص به دور باشد، قوانین الهی است که توسط پیامبران به بشر عرضه شده است. قوانینی که خالق انسان بر پایه‌ی علم و حکمت و لطف بی‌نهایت وضع کرده و آورنده‌ی آن اولین عامل به آن است.

پیام‌ها:

- ۱- ایجاد نزاع و درگیری میان مؤمنان، یک جرّقه است نه یک جریان، موقّتی است نه دائمی. «اقْتُلُوا» نشان از پدید آمدن نزاع است، نه دوام آن و گرنه می‌فرمود: «يَقْتُلُونَ»
- ۲- مسلمانان در برابر یکدیگر مسئولند و بی‌تفاوتی در برابر درگیری‌ها پذیرفته نیست. «فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا»
- ۳- برای آشتی دادن و برقراری صلح میان مسلمانان، باید با سرعت و بدون تأخیر

قیام کنیم. (حرف فاء در «فَاصِلِحُوا» نشانه‌ی سرعت است)

۴- اگر یکی از دو گروه درگیر، یاغی‌گری کرد، اُمت اسلامی باید بر ضدّ او بسیج شود. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى»

۵- برای برقراری امنیّت و عدالت، حتّی اگر لازم شد باید مسلمانان یاغی کشته شوند. آری، خون یاغی ارزش ندارد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا...»

۶- در برابر خشونت باید خشونت به خرج داد. «فَإِنْ بَغَتْ... فِقَاتِلُوا»

۷- در سرکوب یاغی، طفره نرویم و مسامحه نکنیم. «فِقَاتِلُوا» (حرف «فاء» علامت تسریع است)

۸- جنگ و قتال در اسلام، هدف مقدّس دارد. «حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»

۹- مدّت مبارزه تا زمان رسیدن به هدف است، «حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» و ساعت، ماه و تاریخ خاصی ندارد. مثل مدّت مراجعه بیمار به پزشک و مصرف دارو است که تا زمان سلامتی باید ادامه یابد.

۱۰- در مبارزات اسلامی، هدفهای شخصی، قومی، حزبی، یا انتقام، خودنمایی و گرفتن زهر چشم از دیگران مطرح نیست، بلکه هدف، برگشتن یاغی به راه خداست. «حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»

۱۱- در مرحله‌ی درگیری که متجاوز معلوم نیست، باید تلاش برای خاموش کردن اصل فتنه و ایجاد صلح باشد، «فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا» ولی در مرحله‌ی بعد که متجاوز و یاغی شناخته شد، صلح باید در سمت و سوی دفاع از مظلوم و گرفتن حقّ او از ظالم باشد. «فَاصِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ»

۱۲- وظیفه مسلمانان در شرایط مختلف تفاوت دارد؛ گاهی اصلاح است و گاهی جنگ. (در این آیه، هم کلمه «اصِلِحُوا» دو بار آمده است و هم کلمه «قاتلوا»)

۱۳- هر کجا طوفان غرائز و غضب و لغزشگاه خطرناکی بود، سفارشات پی‌درپی لازم است. «بِالْعَدْلِ، اقْضُوا... يَحِبُّ الْمَقْصُطِينَ»

۱۴- صلحی ارزش دارد که حقّ به صاحبش برسد، وگرنه سازش ذلّت‌بار،

مرگ آفرین و تحمیلی است. ﴿اصلحوا... و اقسطوا﴾

۱۵- هر کجا تحمل مشکلات لازم است، از اهرم محبت استفاده کنید. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

۱۶- صلح دادن دو طرف جنگ بدون برقراری عدالت، محبوب خداوند نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

﴿۱۰﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

همانا مؤمنان با یکدیگر برادرند، پس میان برادران خود، (در صورت اختلاف و نزاع) صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

نکته‌ها:

□ این آیه، رابطه‌ی مؤمنان با یکدیگر را همچون رابطه‌ی دو برادر دانسته که در این تعبیر نکاتی نهفته است، از جمله:

(الف) دوستی دو برادر، عمیق و پایدار است.

(ب) دوستی دو برادر، متقابل است، نه یک سو به سوی دیگر.

(ج) دوستی دو برادر، بر اساس فطرت و طبیعت است، نه جاذبه‌های مادی و دنیوی.

(د) دو برادر در برابر بیگانه، یگانه‌اند و بازوی یکدیگر.

(ه) اصل و ریشه دو برادر یکی است.

(و) توجه به برادری مایه‌ی گذشت و چشم‌پوشی است.

(ز) در شادی او شاد و در غم او غمگین است.

امروزه برای اظهار علاقه، کلمات رفیق، دوست، هم شهری و هم وطن بکار می‌رود، اما اسلام کلمه برادر را بکار برده که عمیق‌ترین واژه‌هاست.

در حدیث، دو برادر دینی به دو دست تشبیه شده‌اند که یکدیگر را شستشو می‌دهند.^(۱)

□ در این آیه و آیه‌ی قبل، سه بار فرمان «اصلحوا» تکرار شده که نشانه‌ی توجّه اسلام به برقراری صلح و دوستی میان افراد جامعه است.

□ در آیه قبل فرمود: «فاصلحوا... و اقسطوا» به عدالت، صلح برقرار کنید و این آیه می‌فرماید: «فاصلحوا... و اتقوا» در برقراری صلح، از خدا بترسید. اگر شما را به عنوان میانجی پذیرفتند، خدا را در نظر بگیرید و حکم دهید، نه آنکه اصلاح شما، مایه‌ی ظلم و ستم به یکی از طرفین گردد.

اخوت و برادری

□ از امتیازات اسلام آن است که اصلاحات را از ریشه شروع می‌کند. مثلاً می‌فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^(۲) تمام عزّت برای خداست، چرا به خاطر کسب عزّت به سراغ این و آن می‌روید؟ یا می‌فرماید: «إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»^(۳) تمام قدرت‌ها از اوست، چرا هر ساعتی دور یک نفر می‌چرخید؟! در این آیه نیز می‌فرماید: همه‌ی مؤمنان با یکدیگر برادرند، بعد می‌فرماید: اکنون که همه برادر هستید، قهر و جدال چرا؟ همه با هم دوست باشید.

بنابراین برای اصلاح رفتار فرد و جامعه باید مبنای فکری و اعتقادی آنان را اصلاح کرد.

□ طرح برادری و اخوت و بکارگیری این واژه، از ابتکارات اسلام است.

در صدر اسلام پیامبر ﷺ به همراه هفتصد و چهل نفر در منطقه‌ی «نخيله» حضور داشتند که جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند میان فرشتگان عقد برادری بسته است، حضرت نیز میان اصحابش عقد اخوت بست و هر کس با کسی برادر می‌شد. مثلاً:

ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمن، سلمان با ابوذر، طلحه با زبیر، مصعب با ابویوب انصاری، حمزه با زید بن حارثه، ابودرداء با بلال، جعفر طیار با معاذ بن جبل، مقداد با عمار، عایشه با حفصه، ام‌سلمه با صفیه و شخص پیامبر ﷺ با علی علیه السلام عقد اخوت بستند.^(۴)

۲. یونس، ۶۵.

۱. محجة البیضاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۳. بقره، ۱۶۵. ۴. بحار، ج ۳۸، ص ۳۳۵.



در جنگ اُحد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد دو نفر از شهدا، به نام‌های عبدالله بن عمر و عمر بن

جموح را که میان‌شان برادری برقرار شده بود، در یک قبر دفن کنند.^(۱)

□ برادری نسبی، روزی گسسته خواهد شد، «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»^(۲) ولی برادری دینی حتی

در قیامت پایدار است. «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ»^(۳)

□ دوستی و برادری باید تنها برای خدا باشد. اگر کسی با دیگری بخاطر دنیا دوست شود، به

آنچه انتظار دارد نمی‌رسد و در قیامت نیز دشمن یکدیگر می‌شوند.^(۴) قرآن می‌فرماید: در

قیامت، دوستان با هم دشمن می‌گردند جز متّقین. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا

الْمُتَّقِينَ»^(۵)

□ آنچه مهم‌تر از گرفتن برادر است، حفظ برادری است. در روایات از کسانی که برادران دینی

خود را رها می‌کنند به شدّت انتقاد شده و سفارش شده است که اگر برادران از تو فاصله

گرفتند، تو با آنان رفت و آمد داشته باش. «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ»^(۶)

□ امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، مانند یک جسد که اگر بخشی از آن بیمار

گردد، همه‌ی بدن ناراحت است.^(۷)

حقوق برادری

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که هر یک باید آن حقوق

را ادا کنند، از جمله:

۱. عفو و مهربانی به او، ۲. پنهان کردن اسرار او، ۳. جبران اشتباهات او، ۴. قبول عذر او،

۵. دفاع در برابر بدخواهان او، ۶. خیرخواهی نسبت به او، ۷. عمل به وعده‌هایی که به او

داده، ۸. عیادت به هنگام بیماری او، ۹. تشییع جنازه او، ۱۰. پذیرفتن دعوت و هدیه‌ی او،

۱۱. پاداش دادن به هدایای او، ۱۲. تشکر از خدمات او، ۱۳. کوشش در یاری رسانی به او،

۱۴. حفظ ناموس او، ۱۵. برآوردن حاجت او، ۱۶. واسطه‌گری برای حل مشکلاتش،

۱. شرح ابن الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ بحار، ج ۲۰، ص ۱۲۱.

۲. مؤمنون، ۱۰۱. ۳. حجر، ۴۷. ۴. بحار، ج ۷۴، ص ۱۶۷.

۵. زخرف، ۶۷. ۶. بحار، ج ۷۸، ص ۷۱. ۷. کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.



۱۷. گمشده‌اش را راهنمایی کند، ۱۸. به عطسه او تهنیت گوید، ۱۹. سلامش را پاسخ دهد، ۲۰. به سخن و گفته‌ی او احترام گذارد، ۲۱. هدیه‌ی او را خوب تهیه کند، ۲۲. سوگندش را بپذیرد، ۲۳. دوست او را دوست بدارد و با او دشمنی نکند، ۲۴. او را در حوادث تنها نگذارد، ۲۵. هر چه را برای خود می‌خواهد برای او نیز بخواهد و...^(۱)

□ پیامبر اکرم ﷺ بعد از تلاوت آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» فرمودند: خون مسلمانان با هم برابر است و اگر یکی از آنان به کسی پناه یا آمان داد، دیگران باید به آن تعهد پایبند باشند و همه در برابر دشمن مشترک، بسیج شوند. «وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سَوَاهُمْ»^(۲)

صلح و آشتی در قرآن

در قرآن، واژه‌های صلح، «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ»^(۳)، اصلاح، «وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ»^(۴)، تألیف قلوب، «فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»^(۵) و سِلْم، «أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»^(۶) نشان‌دهنده‌ی توجّه اسلام به صلح و صفا و زندگی مسالمت‌آمیز و شیرین است.

□ از نعمت‌های الهی که خداوند در قرآن مطرح کرده است، اُلفت میان دل‌های مسلمانان است. چنانکه خداوند خطاب به مسلمانان می‌فرماید: «كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»^(۷) به یاد آورید که شما قبل از اسلام با یکدیگر دشمن بودید، پس خداوند میان دل‌های شما الفت برقرار کرد. چنانکه میان قبیله‌ی اوس و خزرج یکصد و بیست سال درگیری و فتنه بود و اسلام میان آنان صلح برقرار کرد.

□ اصلاح و آشتی دادن، سبب دریافت بخشودگی و رحمت از جانب خداوند شمرده شده است. «إِنْ تَصْلَحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»^(۸) و هر کس واسطه‌گری خوبی میان مسلمانان انجام دهد، پاداش در شأن دریافت خواهد کرد. «مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا»^(۹)

□ اسلام برای اصلاح میان مردم، احکام ویژه‌ای قرار داده است، از جمله:

۱. بحار، ج ۷۴، ص ۲۳۶. ۲. تفسیر نمونه. ۳. نساء، ۱۲۸.
۴. انفال، ۱. ۵. آل عمران، ۱۰۳. ۶. بقره، ۲۰۸.
۷. آل عمران، ۱۰۳. ۸. نساء، ۱۲۹. ۹. نساء، ۸۵.



۱. دروغ که از گناهان کبیره است، اگر برای آشتی و اصلاح گفته شود، جرم و گناهی ندارد. «لا کِذْبَ عَلَى الْمُصْلِحِ»^(۱)

۲. نجوا و درگوشی سخن گفتن که از اعمال شیطان و مورد نهی است،^(۲) اگر برای اصلاح و آشتی دادن باشد، منعی ندارد. «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»^(۳)

۳. با این که عمل به سوگند، واجب و شکستن آن حرام است، اما اگر کسی سوگند یاد کند که دست به اصلاح و آشتی دادن میان دو نفر نزند، اسلام شکستن این سوگند را مجاز می داند. «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبْلُغُوا إِلَى النَّاسِ»^(۴)

۴. با این که عمل به وصیت، واجب و ترک آن حرام است، اما اگر عمل به وصیت، میان افرادی فتنه و کدورت می آورد، اسلام اجازه می دهد که وصیت ترک شود تا میان مردم صلح و صفا حاکم باشد. «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوَصَّيٍّ جَنَافًا أَوْ إِيْمَانًا فَاصْلَحْ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»^(۵)

پیام ها:

۱- رابطه برادری، در گرو ایمان است. (مسائل اقتصادی، سیاسی، نژادی، جغرافیایی، تاریخی و... نمی تواند در مردم روح برادری به وجود آورد.) «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

۲- برادران و سگان از هم جداست. متحد، جان های شیران خداست. «إِنَّمَا الْبِرُّ بِرُّكَ إِلَى الْوَالِدَيْنِ وَالْإِخْوَةِ»^(۶)

۳- هیچ کس، خود را برتر از دیگران نداند. «إِخْوَةٌ» (آری، میان والدین و فرزندان برتری است، ولی میان برادران، برابری است.)

۴- برای برقراری صلح و آشتی، از کلمات محبت آمیز و انگیزه آور استفاده کنیم.

۳. نساء، ۱۱۴.

۲. مجادله، ۱۰.

۱. بحار، ج ۶۹، ص ۲۴۲.

۵. بقره، ۱۸۲.

۴. بقره، ۲۲۴.

﴿اخوة فاصلحوا﴾

۵- جلوگیری از نزاع و اقدام برای اصلاح و برقراری صلح، وظیفه‌ی همه است، نه گروهی خاص. ﴿فاصلحوا﴾

۶- اصلاح کننده نیز خود را برادر طرفین درگیر بدانند. ﴿فاصلحوا بین أخویکم﴾

۷- اصلاح و آشتی دادن، آفاتی دارد که باید مراقب بود. ﴿فاصلحوا... و اتقوا الله﴾

۸- صلح و صفا، مقدمه‌ی نزول رحمت الهی است. ﴿فاصلحوا... ترحمون﴾

۹- جامعه بی تقوا، از دریافت رحمت الهی محروم است. ﴿اتقوا الله لعلکم ترحمون﴾

﴿۱۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مبدا گروهی (از شما) گروهی دیگر را مسخره کند، چه بسا که مسخره‌شدگان بهتر از مسخره‌کنندگان باشند و زنان نیز، زنان دیگر را مسخره نکنند، شاید که آنان بهتر از اینان باشند و در میان خودتان عیب‌جویی نکنید و یکدیگر را با لقب‌های بد نخوانید. (زیرا) فسق (و بدنام بودن) پس از ایمان، بد رسمی است، (و سزاوار شما نیست). و هرکس (از این اعمال) توبه نکند، پس آنان همان ستمگرانند.

نکته‌ها:

□ «لَمَزَ» عیب‌جویی در روبرو و «هَمَزَ» عیب‌جویی در پشت سر است^(۱) و «تَنَابَزَ» نام بردن و صدازدن دیگران با لقب بد است.^(۲)

□ در آیه‌ی قبل، مسئله‌ی برادری میان مؤمنان مطرح شد و در این آیه اموری مطرح می‌شود



که برادری را از بین می‌برد. همچنین در آیات قبل سخن از صلح و اصلاح بود، در این آیه به بعضی عوامل و ریشه‌های فتنه و درگیری که مسخره کردن، تحقیر کردن و بدنام بردن است اشاره می‌کند.

آری، یکی از برکات عمل به دستورات اسلام، سالم‌سازی محیط و جلوگیری از درگیری‌های اجتماعی است.

□ شاید بتوان گفت که عنوان تمسخر و تحقیر که در این آیه مطرح شده، از باب نمونه است و هر سخن یا حرکتی که اخوت و برادری اسلامی را خدشه‌دار کند، ممنوع است.

□ با آنکه زنان در واژه «قوم» داخل بودند، اما ذکر آنان به صورت جداگانه، بیانگر خطر بیشتر تمسخر و تحقیر در میان آنان است.

تمسخر و استهزای دیگران

استهزا و مسخره کردن، در ظاهر یک گناه، ولی در باطن چند گناه است؛ گناهی مانند: تحقیر، خوار کردن، کشف عیوب، اختلاف افکنی، غیبت، کینه، فتنه، تحریک، انتقام و طعنه به دیگران در آن نهفته است.

ریشه‌های تمسخر

- گاهی مسخره کردن برخاسته از ثروت است که قرآن می‌فرماید: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَةً﴾^(۱) وای بر کسی که به خاطر ثروتی که اندوخته است، در پیش رو یا پشت سر، از دیگران عیب‌جویی می‌کند.
- گاهی ریشه‌ی استهزا، علم و مدرک تحصیلی است که قرآن درباره این گروه می‌فرماید: ﴿فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^(۲) آنان به علمی که دارند شادند و کيفر آنچه را مسخره می‌کردند، ایشان را فرا گرفت.
- گاهی ریشه‌ی مسخره، توانایی جسمی است. کفار می‌گفتند: ﴿مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً﴾^(۳) کیست که قدرت و توانایی او از ما بیشتر باشد؟

۳. فصّلت، ۱۵.

۲. غافر، ۸۳.

۱. همزه، ۱ - ۲.

۴. گاهی انگیزه‌ی مسخره کردن دیگران، عناوین و القاب دهان پر کن اجتماعی است. کفار فقرایی را که همراه انبیا بودند تحقیر می‌کردند و می‌گفتند: ﴿مَا تَرَكَ أَتَّبِعُكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا﴾^(۱) ما پیروان تو را جز افراد اراذل نمی‌بینیم.

۵. گاهی به بهانه تفریح و سرگرمی، دیگران به تمسخر گرفته می‌شوند.

۶. گاهی طمع به مال و مقام، سبب انتقاد همراه با تمسخر از دیگران می‌شود. گروهی، از پیامبر اکرم ﷺ درباره‌ی زکات عیbjجویی می‌کردند، قرآن می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ﴾^(۲) ریشه‌ی این انتقاد طمع است، اگر از همان زکات به خود آنان بدهی راضی می‌شوند، ولی اگر ندهی همچنان عصبانی شده و عیbjجویی می‌نمایند.

۷. گاهی ریشه‌ی مسخره، جهل و نادانی است. هنگامی که حضرت موسی برای حل اختلاف و درگیری دستور کشتن گاو را داد، بنی اسرائیل گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ موسی ﷺ گفت: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^(۳) به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. یعنی مسخره برخاسته از جهل و نادانی است و من جاهل نیستم.

۸. گاهی سرچشمه تمسخر، ریاکاری و بهانه‌گیری و شخصیت‌شکنی است. ﴿يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جَهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ﴾^(۴)

□ یکی از کارهای مبارک رسول خدا ﷺ پس از بعثت تغییر نام افراد و مناطقی بود که دارای نام زشت بودند.^(۵) زیرا نام بد، وسیله‌ای برای تمسخر و تحقیر است.

□ عقیل، برادر حضرت علی ﷺ بر معاویه وارد شد، معاویه برای تحقیر او گفت: درود بر کسی که عمویش ابولهب، لعنت شده‌ی خداوند است و خواند: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» عقیل فوری پاسخ داد: درود بر کسی که عمه‌ی او چنین است و خواند: «وَأَمْرَاتِهِ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (زن ابولهب، دختر عمه‌ی معاویه بود).^(۶)

۱. هود، ۲۷. ۲. توبه، ۵۸. ۳. بقره، ۶۷.
 ۴. توبه، ۷۹. ۵. اسد الغابة، ج ۳، ص ۷۶ و ج ۴، ص ۳۶۲.
 ۶. بحار، ج ۴۲، ص ۱۱۲؛ الغارات، ج ۲، ص ۳۸۰.



پیام‌ها:

- ۱- ایمان، با مسخره کردن بندگان خدا سازگار نیست. ﴿یا ایها الذین آمنوا لا یسخر﴾
- ۲- کسی که مردم را از توهین به دیگران باز می‌دارد نباید در شیوه‌ی سخنش توهین باشد. ﴿لا یسخر قوم من قوم﴾ (نفرمود: «لاتسخرُوا») یعنی شما که مسخره‌کننده هستید).
- ۳- مسخره، کلید فتنه، کینه و دشمنی است. ﴿لا یسخر قوم...﴾ (بعد از بیان برادری و صلح و آشتی در آیات قبل، از مسخره کردن نهی شده است)
- ۴- در شیوه‌ی تبلیغ، آنجا که مسئله‌ای مهم است یا مخاطبان متنوع هستند، باید مطالب تکرار شود. ﴿قوم من قوم... ولا نساء من نساء﴾
- ۵- ریشه‌ی مسخره کردن، احساس خودبرتری است که قرآن این ریشه را می‌خشکاند و می‌فرماید: نباید خود را بهتر از دیگران بدانید، شاید او بهتر از شما باشد. ﴿عسی ان یکونوا خیرا﴾
- ۶- ما از باطن و سرانجام مردم آگاه نیستیم، پس نباید ظاهربین، سطحی‌نگر و امروزین باشیم. ﴿عسی ان یکونوا خیرا...﴾
- ۷- عیب‌جویی از مردم، در حقیقت عیب‌جویی از خود است. ﴿ولا تلمزوا انفسکم﴾
- ۸- نقل عیب دیگران، عامل کشف عیوب خود است. ﴿ولا تلمزوا انفسکم﴾
- ۹- بد صدا زدن، یک طرفه باقی نمی‌ماند، دیر یا زود مسئله به دو طرف کشیده می‌شود. ﴿لاتنابزوا بالالقباب﴾ («تنابزوا» برای کار طرفینی است)
- ۱۰- مسخره کردن و بدنام بردن، گناه است و توبه لازم دارد. ﴿و من لم یتب فاولئك هم الظالمون﴾ (البته توبه تنها به زبان نیست، بلکه توبه‌ی تحقیر کردن، تکریم نمودن است).
- ۱۱- مسخره، تجاوز به حریم افراد است و اگر مسخره‌کننده توبه نکند، ظالم است. ﴿فاولئك هم الظالمون﴾

﴿۱۲﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری گمان‌ها دوری کنید، زیرا بعضی گمان‌ها گناه است. و (در کار دیگران) تجسس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (هرگز) بلکه آن را ناپسند می‌دانید و از خدا پروا کنید، همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر مهربان است.

نکته‌ها:

- در ادامه آیه قبل، این آیه نیز به عواملی چون سوءظن، تجسس و غیبت، که صلح و صفا و اخوت میان مؤمنان را به هم می‌زند اشاره می‌کند.
- در قرآن، به حسن ظن سفارش شده و از گمان بد نسبت به دیگران نهی گردیده است. در سوره نور می‌خوانیم: ﴿لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُو ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا﴾^(۱) چرا در باره‌ی شنیده‌های خود نسبت به مردان و زنان با ایمان، حسن ظن ندارید؟
- همان‌گونه که آیه‌ی نهم این سوره، برای امنیت و حفظ جان مردم، همه‌ی مسلمانان را مسئول مبارزه با یاغی و تجاوزگر دانست، این آیه نیز برای حفظ آبروی مردم؛ سوءظن، تجسس و غیبت را حرام کرده است.
- امروزه حقوق‌دانان جهان، از حقوق بشر حرف می‌زنند، ولی اسلام به مسائلی از قبیل تمسخر، تحقیر، تجسس و غیبت توجه دارد که حقوق‌دانان از آن غافلند.
- هیچ گناهی مثل غیبت به درندگی بی‌رحمانه تشبیه نشده است. آری، حتی حیوانات درنده هم نسبت به هم جنس خود تعرض نمی‌کند.



اقسام سوء ظن و بدگمانی

□ سوء ظن اقسامی دارد که بعضی پسندیده و برخی ناپسند است:

۱. سوء ظن به خدا، چنانکه در حدیث می خوانیم: کسی که از ترس خرج و مخارج زندگی ازدواج نمی کند، در حقیقت به خدا سوء ظن دارد؛ گویا خیال می کند اگر تنها باشد خدا قادر است رزق او را بدهد، ولی اگر همسر داشته باشد، خدا قدرت ندارد. این سوء ظن، مورد نهی است.

۲. سوء ظن به مردم، که در این آیه از آن نهی شده است.

۳. سوء ظن به خود، که مورد ستایش است. زیرا انسان نباید به خود حسن ظن داشته باشد و همه کارهای خود را بی عیب بیندارد. حضرت علی علیه السلام در برشمردن صفات متقین در خطبه همام می فرماید: یکی از کمالات افراد باتقوا آن است که نسبت به خودشان سوء ظن دارند. آری، افرادی که خود را بی عیب می دانند، در حقیقت نور علم و ایمانشان کم است و با نور کم، انسان چیزی نمی بیند. اگر شما با یک چراغ قوه وارد سالنی بزرگ شوید، جز اشیای بزرگ چیزی را نمی بینید، ولی اگر با نور قوی مانند پرژکتور وارد سالن شدید، حتی اگر چوب کبریت یا سنجاقی در سالن باشد می توانید آن را ببینید.

افرادی که نور ایمانشان کم است، جز گناهان بزرگ چیزی به نظرشان نمی آید و لذا گاهی می گویند: ما که کسی را نکشته ایم! از دیوار خانه ای که بالا نرفته ایم! و گناه را تنها این قبیل کارها می پندارند، اما اگر نور ایمان زیاد باشد، تمام لغزش های ریز خود را نیز می بینند و به درگاه خدا ناله و استغفار می کنند.

اگر کسی نسبت به خود خوش بین شد، هرگز ترقی نمی کند. او مثل کسی است که دائماً به پشت سر خود و به راههای طی شده نگاه می کند و به آن مغرور می شود، ولی اگر به جلو نگاه کند و راههای نرفته را ببیند، خواهد دانست که نرفته ها چند برابر راههای رفته است!

□ توجه به این نکته لازم است که معنای حسن ظن؛ سادگی، زودباوری، سطحی نگری و غفلت از توطئه ها و شیطنت ها نیست. اُمت اسلامی هرگز نباید به خاطر حسن ظن های نابجا، دچار غفلت شده و در دام صیادان قرار گیرد.



غیبت و پیامدهای آن

غیبت آن است که انسان در غیاب شخصی چیزی بگوید که مردم از آن خبر نداشته باشند و اگر آن شخص بشنود، ناراحت شود.^(۱)

□ رسول خدا ﷺ فرمود: دست از سر مرده‌ها بردارید و بدی‌های آنان را بازگو نکنید، کسی که مُرد، خوبی‌هایش را بیان کند.^(۲)

□ امام صادق (ع) فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و اگر توبه نکند، اولین کسی است که به دوزخ برده می‌شود.^(۳)

□ امام رضا (ع) از امام سجاد (ع) نقل می‌کند که هر کس از ریختن آب روی مسلمانان خود را حفظ کند، خداوند در قیامت لغزشهای او را نادیده می‌گیرد.^(۴)

□ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر کس زن یا مردی را غیبت کند، تا چهل روز نماز و روزه‌اش پذیرفته نمی‌شود.^(۵)

□ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در قیامت هنگامی که نامه‌ی اعمال انسان به دست او داده می‌شود، عده‌ای می‌گویند: چرا کارهای خوب ما در آن ثبت نشده است؟ به آنها گفته می‌شود: خداوند، نه چیزی را کم و نه چیزی را فراموش می‌کند، بلکه کارهای خوب شما به خاطر غیبتی که کرده‌اید از بین رفته است. در مقابل افراد دیگری، کارهای نیک فراوانی در نامه‌ی عمل خود می‌بینند و گمان می‌کنند که این پرونده از آنان نیست، به آنها می‌گویند: به واسطه‌ی غیبت شدن، نیکی‌های کسی که شما را غیبت کرده، برای شما ثبت شده است.^(۶)

□ سؤال: چرا در روایات کثیر یک لحظه غیبت کردن، محور نابودی عبادات چند ساله‌ی انسان بیان شده است؟ آیا این نوع کفر عادلانه است؟

پاسخ: همان گونه که غیبت کننده در یک لحظه، آبرویی را که مؤمن سال‌ها به دست آمده می‌ریزد، خداوند هم عباداتی را که او سال‌ها بدست آورده از بین می‌برد. بنابراین محو

۲. نهج الفصاحه، حدیث ۲۶۴.

۱. وسائل، ج ۸، ص ۶۰۰ و ۶۰۴.

۳. مستدرک، ج ۹، ص ۱۱۷. ۴. بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۶. ۵. بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۸.

۶. بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۹.



عبادات چندساله، یک کیفر عادلانه است.

□ رسول خدا ﷺ در آخرین سفر خود به مکه فرمودند: خون و مال و آبروی مسلمان، محترم است، همان گونه که این ماه ذی الحجة و این ایام حج محترم است.^(۱)

□ در روایات، نام غیبت کننده در کنار کسی آمده که دائماً شراب می خورد. «تحریم الحجة علی المغتاب و مُدْمِن الخمر»^(۲) کسی که غیبت می کند و شراب می نوشد، از بهشت محروم است.

□ بر اساس روایات، کسی که عیوب برادر دینی خود را پی گیری (و برای دیگران نقل) کند، خداوند زشتی های او را آشکار می کند.^(۳)

□ پیامبر ﷺ فرمودند: یک درهم ربا، از سی و شش زنا بدتر است و بزرگ ترین ربا، معامله با آبروی مسلمان است.^(۴)

□ در حدیث می خوانیم: نشستن در مسجد به انتظار نماز جماعت، عبادت است البته مادامی که منجر به غیبت نشود.^(۵)

□ پیامبر ﷺ در آخرین خطبه خود در مدینه فرمودند: اگر کسی غیبت کند، روزهی او باطل است.^(۶) یعنی از برکات و آثار معنوی که یک روزه دار برخوردار است، محروم می شود.

□ اگر از بدن انسان زنده قطعه ای جدا شود، امکان پر شدن جای آن هست، ولی اگر از مرده چیزی کنده شود، جای آن همچنان خالی می ماند. غیبت، بردن آبروی مردم است و آبرو که رفت دیگر جبران نمی شود. «لحم اخیه میتاً»

جبران غیبت

برای جبران غیبت هایی که در گذشته مرتکب شده ایم، در صورتی که غیبت شونده زنده و در قید حیات است؛ اگر به او بگوییم که ما غیبت تو را کرده ایم ناراحت می شود، به گفته بعضی مراجع تقلید^(۷)، نباید به او گفت، بلکه باید بین خود و خداوند توبه کرد و اگر امکان دسترسی

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۶۲. ۲. بحار، ج ۷۲، ص ۲۶۰.

۳. محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۲ از سنن ابی داود ج ۲، ص ۵۶۸.

۴. بحار، ج ۷۲، ص ۲۲۲. ۵. کافی، ج ۲، ص ۳۵۷. ۶. محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۴.

۷. از حضرت آیه الله گلپایگانی رحمته الله علیه پرسیدم: آیا لازم است به دیگران بگوییم که ما غیبت شما را

به شنوندگان غیبت است، به گونه‌ای با ذکر خیر و تکریم آن فرد، تحقیر گذشته را جبران کنیم و اگر غیبت‌شونده ناراحت نمی‌شود، از خود او حلالیت بخواهیم؛ اما اگر غیبت‌شونده از دنیا رفته است، باید توبه کرده و از درگاه خداوند عذرخواهی کنیم که البته خداوند توبه‌پذیر و بخشنده است.

□ شیخ طوسی در شرح تجرید، بر اساس حدیثی از پیامبر ﷺ می‌فرماید: اگر غیبت‌شونده، غیبت را شنیده است، جبران آن به این است که نزد او برویم و عذرخواهی کرده و حلالیت بخواهیم، اما اگر نشنیده است، باید هرگاه یادی از غیبت‌شونده کردیم، برای او استغفار نماییم. «انَّ كَفَّارَةَ الْغِيْبَةِ اَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَبَيْتَهُ كُلَّما ذَكَرْتَهُ»^(۱)

موارد جواز غیبت

□ در مواردی، غیبت کردن جایز است که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در مقام مشورت در کارهای مهم؛ یعنی اگر شخصی درباره‌ی دیگری در مورد ازدواج و گزینش و مسئولیت دادن و... مشورت خواست، ما می‌توانیم عیب‌های آن فرد را به مشورت‌کننده بگوییم.
۲. برای ردّ سخن و عقیده‌ی باطل اشخاصی که دارای چنین اعتقاداتی هستند، نقل سخن و عیب سخن آنها جایز است، تا مبدا مردم دنباله‌رو آنها شوند.
۳. برای گواهی دادن نزد قاضی، باید حقیقت را گفت گرچه غیبت باشد.
۴. برای اظهار مظلومیّت، بیان کردن ظلم ظالم مانعی ندارد.
۵. کسی که بدون حیا و آشکارا گناه می‌کند، غیبت او مانعی ندارد ندارد.
۶. برای ردّ ادعاهای پوچ، غیبت مانعی ندارد. کسی که می‌گوید: من مجتهدم، دکترم، سیّد، و ما می‌دانیم که او اهل این صفات نیست، جایز است به مردم آگاهی دهیم تا فریب نخورند.

⇒ کرده‌ایم تا ما را حلال کنند؟ فرمود: نه، زیرا او ناراحت می‌شود و ناراحت کردن مسلمان، خود گناه دیگری است. پس جبران غیبت، استغفار است و حلالیت خواستن در همه جا لازم نیست.

۱. وسائل، ج ۸، ص ۶۰۵.



شنیدن غیبت

- وظیفه شنونده، گوش ندادن به غیبت و دفاع از مؤمن است. در حدیث می‌خوانیم: «السَّاکِتُ شَرِيكُ الْقَاتِلِ»^(۱) کسی که غیبت را بشنود و سکوت کند، شریک جرم گوینده است.
- پیامبر ﷺ فرمود: هر کس غیبتی را بشنود و آن را ردّ کند، خداوند هزار باب شرّ را در دنیا و آخرت بر او می‌بندد، ولی اگر ساکت بود و گوش داد، گناه گوینده نیز برای او ثبت می‌شود. و اگر بتواند غیبت‌شونده را یاری کند، ولی یاری نکند، در دو دنیا خوار و ذلیل می‌شود.^(۲)
- در روایتی، غیبت کردن؛ کفر و شنیدن و راضی بودن به آن، شرک دانسته شده است.^(۳)
- در آیهی ۳۶ سوره اسراء می‌خوانیم: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» هر یک از گوش و چشم و دل انسان، در قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرند. بنابراین ما حق شنیدن هر حرفی را نداریم.

پیام‌ها:

- ۱- ایمان، تعهّدآور است و باید از یک‌سری افکار و اعمال دوری نماید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا...» (ایمان، با سوء ظن و تجسّس و غیبت سازگار نیست).
- ۲- برای دوری از گناهان حتمی، باید از گناهان احتمالی اجتناب کنیم. (بنابراین از آنجایی که برخی گمان‌ها گناه است، باید از بسیاری گمان‌ها، دوری کنیم.) «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا... إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثْمٌ»
- ۳- در جامعه‌ی ایمانی، اصل بر اعتماد، کرامت و برائت انسان‌ها است. «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثْمٌ»
- ۴- برای جلوگیری از غیبت باید زمینه‌های غیبت را مسدود کرد. (راه ورود به غیبت، اوّل سوء ظن و سپس پیگیری و تجسّس است، لذا قرآن به همان ترتیب نهی کرده است.) «اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ... لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ»
- ۵- گناه، گرچه در ظاهر شیرین و دلنشین است، ولی در دید باطنی و ملکوتی،

۱. غررالحکم. ۲. وسائل، ج ۸، ص ۶۰۶. ۳. بحار، ج ۷۲، ص ۲۲۶.



- خباثت و تنفرآور است. ﴿يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ (باطن غیبت، خوردن گوشت مرده است و درباره هیچ گناهی این نوع تعبیر بکار نرفته است).
- ۶- از شیوه‌های تبلیغ و تربیت، استفاده از مثال و تمثیل است. ﴿أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ...﴾
- ۷- در شیوه نهی از منکر، از تعبیرات عاطفی استفاده کنیم. ﴿لَا يَغْتَبِ... أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ﴾ ان یأکل لحم اخیه ﴿
- ۸- غیبت و بدگویی از دیگران حرام است، از هر سنّ و نژاد و مقامی که باشد. ﴿لَا يَغْتَبِ...﴾ («احدکم» شامل کوچک و بزرگ، مشهور و گمنام، عالم و جاهل، زن و مرد و... می شود).
- ۹- مردم باایمان، برادر و هم خون یکدیگرند. ﴿لحم اخیه﴾
- ۱۰- همان گونه که مرده قدرت دفاع از خود را ندارد، شخصی که مورد غیبت قرار گرفته است، چون حاضر نیست، قدرت دفاع ندارد. ﴿میتاً﴾
- ۱۱- غیبت کردن، نوعی درّنگی است. ﴿يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾
- ۱۲- غیبت، با تقوا سازگاری ندارد. ﴿لَا يَغْتَبِ... وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾
- ۱۳- تقوا، انسان را به سوی توبه سوق می دهد. ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ﴾
- ۱۴- در اسلام بنیست وجود ندارد، با توبه می توان گناه گذشته را جبران کرد. ﴿لَا يَغْتَبِ... إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾
- ۱۵- عذرپذیری خداوند، همراه با رحمت است. ﴿تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾
- ۱۶- توبه پذیری خداوند، جلوه‌ای از رحمت اوست. ﴿تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾
- ﴿۱۳﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ
- ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست، همانا خدا دانای خبیر است.



نکته‌ها:

□ بعضی مفسران این آیه را مرتبط با آیات قبل دانسته و گفته‌اند: چون مسخره و غیبت کردن، برخاسته از روحیه‌ی خودبرتربینی و تحقیر دیگران است، این آیه می‌فرماید: ملاک برتری و کرامت، تقواست، نه جنس و نژاد.

□ در این آیه به سه اصل مهم اشاره شده است: اصل مساوات در آفرینش زن و مرد، اصل تفاوت در ویژگی‌های بشری و اصل این‌که تقوا ملاک برتری است. البته در آیات دیگر قرآن، ملاک‌هایی از قبیل علم، سابقه، امانت، توانایی و هجرت نیز به چشم می‌خورد.

پیام‌ها:

- ۱- مرد یا زن بودن، یا از فلان قبیله و قوم بودن، ملاک افتخار نیست که اینها کار خداوند است. ﴿خَلَقْنَا، جَعَلْنَا﴾
- ۲- تفاوت‌هایی که در شکل و قیافه و نژاد انسان‌ها دیده می‌شود، حکیمانه و برای شناسائی یکدیگر است، نه برای تفاخر. ﴿لَتَعَارَفُوا﴾
- ۳- کرامت در نزد مردم زودگذر است، کسب کرامت در نزد خداوند مهم است. ﴿اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾
- ۴- قرآن، تمام تبعیض‌های نژادی، حزبی، قومی، قبیله‌ای، اقلیمی، اقتصادی، فکری، فرهنگی، اجتماعی و نظامی را مردود می‌شمارد و ملاک فضیلت را تقوا می‌داند. ﴿اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقَاكُمْ﴾
- ۵- برتری جویی، در فطرت انسان است و اسلام مسیر این خواسته‌ی فطری را تقوا قرار داده است. ﴿اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقَاكُمْ﴾
- ۶- ادّعی تقوا و تظاهر به آن نکنیم که خدا همه را خوب می‌شناسد. ﴿عَلِمَ خَيْرٌ﴾

﴿ ۱۴ 〉 قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا

يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ

أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

آن اعراب بادیه نشین گفتند: ما ایمان آورده‌ایم، به آنان بگو: شما هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر خدا و رسولش را اطاعت کنید، خداوند ذره‌ای از اعمال شما کم نمی‌کند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.

نکته‌ها:

□ مراد از اعراب، بادیه نشینانند که بعضی آنان مؤمن بودند، چنانکه در سوره‌ی توبه از آنان تجلیل شده است: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^(۱)، ولی بعضی از آنان خود را بالاتر از آنچه بودند می‌پنداشتند و ادعای ایمان می‌کردند، در حالی که یک تازه مسلمانی بیش نبودند.

تفاوت اسلام با ایمان

۱. تفاوت در عمق.

اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسک قلبی است. امام صادق علیه السلام به مناسبت آیه‌ی ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^(۲) فرمود: رنگ الهی اسلام است، و در تفسیر آیه‌ی ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾^(۳) فرمود: تمسک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است.^(۴)

۲. تفاوت در انگیزه.

گاهی انگیزه‌ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه‌ی ایمان حتماً معنوی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می‌شود و ازدواج با مسلمانان حلال می‌شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی است.^(۵)

۳. تفاوت در عمل.

اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «الْإِيْمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِالْعَمَلِ»^(۶) بنابراین در ایمان، اسلام نهفته

۱. توبه، ۹۹.

۲. بقره، ۱۳۸.

۳. بقره، ۲۵۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۴.

۵. کافی، ج ۲، ص ۲۴.

۶. کافی، ج ۲، ص ۲۴.



است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست.

در حدیث دیگری، اسلام، به مسجد الحرام و ایمان به کعبه تشبیه شده که در وسط مسجد الحرام قرار گرفته است.^(۱)

امام باقر (ع) فرمود: ایمان، چیزی است که در قلب مستقر می‌شود و انسان به وسیله آن به خدا می‌رسد و عمل، آن باور قلبی را تصدیق می‌کند. ولی اسلام چیزی است که در گفتار و رفتار ظاهر می‌گردد، گرچه در قلب جای نگرفته باشد.^(۲)

۴. تفاوت در رتبه.

در حدیث می‌خوانیم: ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب‌تر از یقین نیست.^(۳)

پیام‌ها:

- ۱- به هر ادّعا و شعاری گوش ندهیم. ﴿وَقَالَتِ الْآعْرَابُ آمَنَّا﴾
- ۲- ادّعاهای نابجا را مهار کنیم. ﴿قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا﴾
- ۳- هر کس حریم خود را حفظ کند و بیش از آنچه هست خود را مطرح نکند. ﴿قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾
- ۴- اسلام، امری ظاهری است، ولی ایمان، به دل مربوط است. ﴿فِي قُلُوبِكُمْ﴾
- ۵- با مدّعیان کمال باید به گونه‌ای سخن گفت که از رسیدن به کمال ناامید نشوند. ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾
- ۶- راه رسیدن به ایمان، اطاعت عملی است، نه ادّعای زبانی. ﴿لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ... وَ أَنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ...﴾
- ۷- اطاعت از پیامبر (ص) در کنار اطاعت از خدا آمده است و این نشانه‌ی عصمت پیامبر است که باید او را بدون چون و چرا اطاعت کرد. ﴿إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ﴾
- ۸- خداوند، عادل است و ذرّه‌ای از پاداش عمل انسان را کم نمی‌کند. (مدیریت

۳. کافی، ج ۲، ص ۵۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۶.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۲.



صحیح آن است که ذره‌ای از حقوق دیگران کم گذاشته نشود. ﴿لَا يَلْتَكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾
 ۹- اطاعت از خدا و رسول، زمینه دریافت بخشش و رحمت الهی است.
 ﴿تَطِيعُوا... إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

﴿۱۵﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
 مؤمنان، تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده و دچار تردید نشدند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند. اینانند که (در ادعای ایمان) راستگویانند.

سیمای مؤمن واقعی

□ چهار آیه‌ی قرآن با جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» شروع شده که ترسیم سیمای مؤمن واقعی است:
 ۱. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾^(۱) مؤمنان واقعی هستند که هرگاه نام خداوند برده شود، دل‌هایشان می‌لرزد و همین که آیات الهی بر آنان تلاوت شود، ظرفیت آنان به ایمان افزوده می‌گردد و تنها بر خدا تکیه می‌کنند.
 ۲. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ...﴾^(۲) مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند و هرگاه در یک کار دسته جمعی با پیامبر هستند، بدون اجازه‌ی حضرت از صحنه خارج نمی‌شوند.
 ۳ و ۴. در همین سوره مطرح شده است؛ یک بار در آیه دهم، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...﴾ و بار دیگر در همین آیه.
 اگر این چهار آیه را در کنار هم بگذاریم، سیمای مؤمنان صادق و واقعی را کشف می‌کنیم.



همانان که قرآن درباره‌شان فرموده است: ﴿اُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾^(۱) و ﴿اُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که:

۱. دل‌های آنان به یاد خدا بتپد، نه با مال و مقام و... . ﴿اِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾
۲. دائماً در حال حرکت و تکامل هستند و توقّفی در کارشان نیست و در برابر هر پیام الهی؛ متعقّد، عاشق و عامل هستند. ﴿وَ اِذَا تُلِيتْ عَلَيْهِمُ آيٰتُهُ زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا﴾
۳. تنها تکیه‌گاه آنان ایمان به خداست، نه قراردادهای و وابستگی‌های به شرق و غرب و... . ﴿عَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾
۴. در نظام اجتماعی، پیرو رهبر الهی هستند و بدون دستور او حرکتی نمی‌کنند و نسبت به او وفادارند. ﴿اِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلٰى اَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتّٰى يَسْتَاْذِنُوْهُ﴾
۵. خود را برتر از دیگران ندانند و با همه به چشم برادری نگاه کنند. ﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اُخُوَّةٌ﴾
۶. ایمان آنان پایدار است. ایمانشان بر اساس علم، عقل و فطرت است و به خاطر عمل به آنچه می‌دانند، به درجه‌ی یقین رسیده‌اند و تبلیغات و حوادث تلخ و شیرین آنان را دلسرد و دچار تردید نمی‌کند. ﴿ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوْا﴾
۷. هر کجا لازم باشد، با مال و جان از مکتب دفاع می‌کنند. ﴿وَ جَاهَدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ﴾

پیام‌ها:

- ۱- قرآن، هم ملاک و معیار کمال را بیان می‌کند، ﴿اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰىكُمْ﴾ و هم الگوهای کامل را نشان می‌دهد. ﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِيْنَ...﴾
- ۲- ایمان به پیامبر، در کنار ایمان به خداوند لازم است. ﴿اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ﴾
- ۳- نشانه‌ی ایمان واقعی، پایداری و عدم تردید در آن است. ﴿ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوْا﴾
- ۴- ایمان، امری باطنی است که از راه عمل شناخته می‌شود. ﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِيْنَ... جَاهَدُوا...﴾
- ۵- ایمان بدون جهاد، شعاری بیش نیست. ﴿جَاهَدُوا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ...﴾ (کمال

ایمان به گذشت از جان و مال است.)

۶- در فرهنگ اسلام، جهاد مالی و جانی، باید در راه خدا باشد. «جاهدوا... فی سبیل الله»

﴿۱۶﴾ قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

بگو: آیا شما، خدا را از دین و ایمان خود آگاه می‌کنید، در حالی که خداوند آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند و خداوند به هر چیزی دانا است؟!

نکته‌ها:

- گروهی با سوگند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند که ایمان ما صادقانه است. این آیه نازل شد که نیاز به سوگند نیست، خداوند به همه چیز آگاه است.
- عرضه‌ی عقائد خود به اولیای خدا، اگر برای ارزیابی و اصلاح و یا کسب اطمینان باشد، بسیار پسندیده است، چنانکه حضرت عبدالعظیم حسنی عقائد خود را به امام هادی علیه السلام عرضه کرد. اما اگر عرضه‌ی عقائد ریاکارانه باشد، جای سرزنش و توبیخ است.

پیام‌ها:

- ۱- تظاهر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت تظاهر نزد خداست. با این‌که این گروه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله تظاهر کردند، ولی قرآن می‌فرماید: ﴿أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ...﴾
- ۲- در برابر خداوندی که همه چیز را می‌داند، ادّعا و تظاهر نداشته باشیم. ﴿أَتَعْلَمُونَ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ...﴾
- ۳- خداوند، هم به وجود اشیا آگاه است و هم خصوصیات هر چیزی را می‌داند. ﴿يَعْلَمُ... وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

﴿۱۷﴾ يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ



آنان بر تو مَنّت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من مَنّت ننهید، بلکه این خداوند است که بر شما مَنّت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راست می‌گویید.

نکته‌ها:

- بعضی از مسلمانان مثل طائفه‌ی بنی‌اسد، اسلام آوردن خود را مَنّتی بر پیامبر اسلام ﷺ می‌دانستند و می‌گفتند: ما با آغوش باز به اسلام روی آوردیم و تو باید قدرشناس ما باشی. این آیه آنان را از این عمل نهی فرمود.
- خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه‌ی ۱۶۴ سوره آل عمران، فرستادن انبیا و در آیه‌ی ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را مَنّت خود بر مردم شمرده است و این نشان می‌دهد که مهم‌ترین نعمت‌ها، نعمت هدایت الهی، رهبری معصوم و حکومت حقّ می‌باشد.

پیام‌ها:

- ۱- هدایت شدن به اسلام و پذیرش اسلام، نعمت بزرگ الهی و مَنّتی از جانب خداست. ﴿بل الله یمنّ﴾
- ۲- خداوند به اسلام و ایمان و عبادت ما احتیاج و نیازی ندارد. ﴿لَا تَتَّبِعُوا عَلَیَّ﴾
- ۳- نشانه‌ی ایمان صادقانه، خود را مَنّت‌دار خداوند دانستن است، نه مَنّت گذاشتن بر او. ﴿لَا تَتَّبِعُوا... بل الله یمنّ... ان کنتم صادقین﴾ (مسلمان واقعی خود را طلبکار خدا نمی‌داند).
- ۴- مَنّت نهادن بر پیامبر، در حقیقت مَنّت گذاردن بر خداست. (خداوند پاسخ مَنّت بر پیامبرش را آنگونه می‌دهد که گویا مَنّت بر او گذاشته‌اند). ﴿یَمْنُون علیک... بل الله یمنّ...﴾
- ۵- شما اسلام آوردن خود را مَنّت می‌گذارید، ﴿یَمْنُون علیک ان اسلموا﴾ در حالی که خداوند شما را به مرحله‌ی ایمان هدایت فرموده است. ﴿هداکم للایمان﴾
- ۶- مقصد نهاییِ تکامل انسان، ایمان است، ﴿هداکم للایمان﴾ نه تظاهر به اسلام، زیرا

منافقان نیز در ظاهر چنین می‌باشند.

﴿۱۸﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

همانا خداوند نهان آسمان‌ها و زمین را می‌داند و خداوند به آنچه عمل می‌کنید بیناست.

پیام‌ها:

۱- در آسمان‌ها و زمین، اسرار نهفته و نامکشوف بسیاری است. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

۲- انگیزه‌های پنهان بشر، گاهی به مراتب پیچیده‌تر از غیب آسمان‌ها و زمین است. (در مورد آسمان‌ها، واژه «يعلم» به کار رفته و در مورد عمل انسان‌ها، واژه «بصیر» آمده است.)

۳- در مدار توحید، ارزشها بر اساس تظاهر، منت و شعار نیست، بلکه بر اساس اخلاص قلبی است که آگاهی بر آن مخصوص خداست. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (خداوندی که غیب و پنهان هستی را می‌داند، چگونه ایمان درونی ما را نمی‌داند؟)

۴- اگر انسان به علم و بصیرت خداوند ایمان داشته باشد، در رفتار و گفتار خود دقت می‌کند. ﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (اگر بدانیم از روزنه‌ای فیلم ما را می‌گیرند و یا صدای ما را ضبط می‌کنند، در کلمات و حرکات خود دقت بیشتری می‌کنیم.)

۵- علم خداوند همراه با بصیرت او است. علم او، اجمالی، سطحی، یک جانبه، قابل تردید و موقت نیست. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ... وَاللَّهُ بَصِيرٌ...﴾

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»